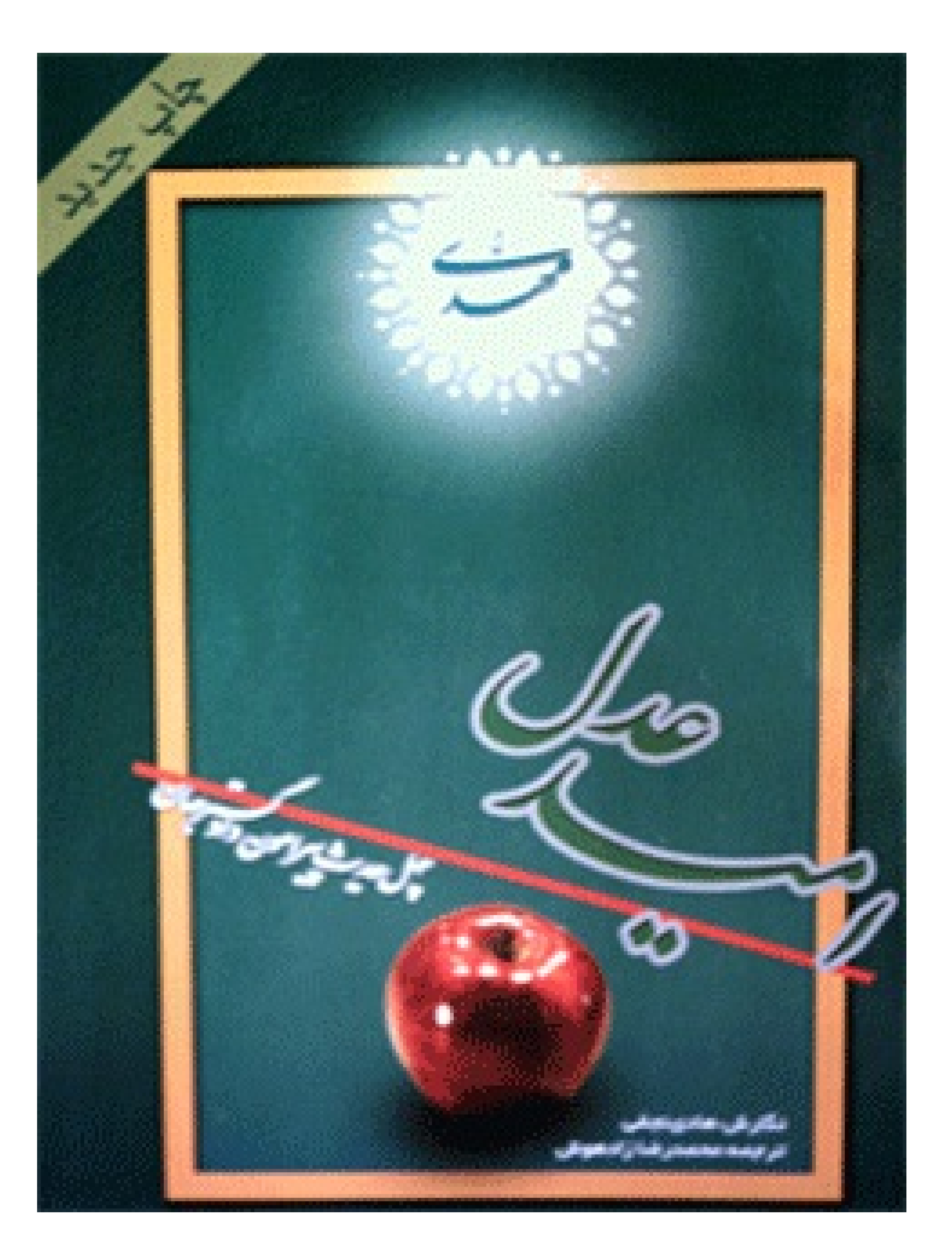


چاپ جدید


بسم الله الرحمن الرحیم

امید عدل : چهل حدیث پیرامون دادگستر جهان

نویسنده:

هادی نجفی

ناشر چاپی:

مهر قائم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امید عدل : چهل حدیث پیرامون دادگستر جهان

مشخصات کتاب

سرشناسه : نجفی، هادی، ۱۳۴۲-

عنوان قراردادی : الاربعون حدیثا فی من یملا الارض قسطا و عدلا

عنوان و نام پدیدآور : امید عدل : چهل حدیث پیرامون دادگستر جهان/نگارش هادی نجفی ؛ ترجمه محمدرضا زادهوش.

مشخصات نشر : اصفهان: مهرقائم ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۱۷۵ص.

فروست : مهرقائم: شماره کتاب؛ ۳۷ .موعودشناسی؛ ۱

شابک : ۱۲۵۰۰ ریال ۹۶۴-۷۳۳۱-۲۸-۲

یادداشت : این کتاب قبلا تحت عنوان"اندوخته خداوند (چهل حدیث درباره عدالت گستر جهان)" با ترجمه جویا جهانبخش توسط نشر حروفیه در سال ۱۳۸۲ منتشر شده است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۶۹] - ۱۷۵.

عنوان دیگر : چهل حدیث پیرامون دادگستر جهان.

عنوان دیگر : اندوخته خدا: چهل حدیث پیرامون دادگستر جهان.

موضوع : محمدبن‌حسن (عج)، امام دوازهم، ۲۵۵ ق. -- احادیث.

موضوع : اربعینات -- قرن ۱۴.

موضوع : مهدویت -- انتظار -- احادیث.

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴.

شناسه افزوده : زادهوش، محمدرضا مترجم.

رده بندی کنگره : BP۵۱/۳۵/ن۳ الف۴۰۴۱ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۹

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۱۸۰۷۴

مقدمه مترجم

اشاره

برای آگاهی از گزیده این بحث بنگرید به: زادهوش، محمّدرضا، «اربعینیّات درباره مهدی موعود»، ماه‌نامه موعود، س۷، ش۳۹، شهریور و مهر ۱۳۸۲، صص ۷۱ - ۶۶.یکی از سنّت‌های پسندیده، و خدمت‌های شایسته‌ای که از دیر زمانِ برآمدن خورشید جهان‌تاب اسلام تا کنون در میان محدّثان با درایت و عالِمان شریعت و سالکان طریقت، به کثرت، معمول بوده، و مشتاقانه رواج پیدا کرده است، اهتمام به تألیف آثاری با عناوینی همچون «اربعین»، «اربعون حدیثاً»، «اربعون کلمه»، «اربعین عن الاربعین من الاربعین»، و گردآوردن دفاتر معرفت، و برگ‌های زرّینی در قالب چهل حدیث، با ویژگی‌های مشترک، یا یکسان، یا درباه یک

موضوع و یا موضوعات گوناگون است.

فراوانی و شمارگان اربعینیات

با مراجعه به فهرست نسخه‌های خطّی منتشر شده از کتابخانه‌های ایران و جهان، و تأمّل در آمار کتاب‌های چاپی امروز، به آثار پُرشماری از این دست بر می‌خوریم؛ چنان‌که تنها در ذریعه از هفتاد و شش «اربعین» [۱] ، و در فهرست کتاب‌های حدیثی دارالکتب ظاهریّه دمشق از چهل و شش اربعین، و در جلد نخست فهرست نسخه‌های خطّی دارالکتب مصر از صد و چهل اربعین، و در جلد دوم از پانزده عنوان اربعین سخن به میان آمده است، تا آن‌جا که مجموع عناوین نگارش‌های چهل حدیثی را تا هزار هم گفته‌اند. [۲] .

ریشه‌ها و انگیزه‌ها

چهل‌حدیث‌ها با هر نیّت و یا انگیزه‌ای که پدید آمده باشد، بخش پُر ارج و قابل توجّهی از منابع حدیثی مسلمانان را به خود اختصاص داده است. [۳] امّا گویی سبب اصلی پرداختن به آن، وجود و نمود توصیه به «حفظ» چهل حدیث از سوی پیامبر اکرم باشد که فرمود:«مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتی أَرْبَعینَ حَدیثاً – مِمَّا یَحْتاجُونَ مِنْ أَمْرِ دینِهِمْ –، بَعَثَهُ اللَّهُ فی یَوْمِ الْقِیامَةِ فَقیهاً عالِماً»؛«از امّت من هر آن‌که چهل حدیث، پیرامون آن‌چه در امر دین بدان‌ها نیازمند است به حافظه سپارد، خداوند نیز وی را در روز رستخیز در شمار دانشمندان، و دین‌پژوهان برخواهد انگیخت».این روایت – که در زمره احادیث مشهور [۴] وارد شده، و بعدها نیز به تواتر [۵] آن از طریق شیعه [۶] و سنّی [۷] حکم داده شد – آن‌چنان موجب رونق کار و بار اربعین‌نگاری شد که حتّی عالِمانی همانند شرف‌الدّین نووی و ملّااسماعیل خواجویی، از جمله گواهی‌دهندگان به ضعفِ سند این حدیث [۸] ، خود دست به جمع‌آوری و نگارش چهل‌حدیث بردند.روشن است که مدّت‌ها پس از این، به علّت وجود روایت‌هایی که در مضمون و الفاظ، تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با حدیث حاضر داشت، و از دیگر ضبطهای آن، به جای «من حفظ»: من حمل، من کتب، من نقل؛ به جای «دینهم»: دینها؛ به جای «عالماً فقیهاً»: فی زمرة الفقهاء و العلماء، و کنت له یوم القیامة شافعاً و شهیداً، ادخل من أیّ باب الجنّة شئت، کُتب فی زمرة العلماء، و حُشر فی زمرة الشّهداء بود، علمای حدیث در معنای آن اختلاف‌های فراوان کرده، و در تأویل آن، به نمونه‌هایی در احادیث دیگر روی آوردند.ولی آن‌چه مسلّم می‌نماید، تأکید یکسان همگی این‌گونه احادیث بر عدد «چهل» [۹] ، و ترویج و نشر پیام شریعت، و نگاه‌داری آن، از نابودی، در قالب چهل آوای خواندنی با کتابت است [۱۰] ، و در یادسپردنی که مراتبِ از برخواندن، شناخت مفاهیم، عمل به آن، کوشش در عدم تحریف، تحمّل و ضبط حدیث، بنابر ضوابط علم شریف و پُردامنه درایه را شامل می‌شود. [۱۱] .

نخستین چهل حدیث

در هر دانشی توجّه به دانستنِ نخستین روی‌آورندگان به آن و قلم‌زنان درباره آن، شاید به خاطر گفته «الفضل للمتقدّم» نه تنها بی‌فایده نیست که از دیرباز، بشر را به کنج‌کاوی واداشته است.درباره اوّلین چهل‌حدیثی که فراهم آمده، هرچند که باید به کتابخانه‌ها و فهارس هریک مراجعه شود، ولی نتیجه به دست آمده نیز چندان مورد اعتماد نخواهد بود؛ چه امکان بازماندن نسخه‌ای از ورود به کتابخانه‌ها و یا عدم درج در فهرست‌ها، و یا از میان رفتن آن، ناممکن نیست.به هر روی، و با آن‌که شیعیان، و بسیاری دیگر، آغاز نهضت شُکوه‌مند اربعین‌نگاری را از زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله دانسته، و یا عبداللّه بن مبارک مروزی (م۱۸۱ق) را به عنوان یکی از پایه‌گذاران اصلی این مجموعه‌ها شناسانده‌اند [۱۲] ، نخستین نسخه‌های اربعین حدیث – بر اساس

اطّلاعات موجود از نسخه‌های موجود - را می‌توان در اربعین [۱۳] ابوالحسن محمّد بن اسلم بن سالم کندی طوسی (م۲۴۲ق) از ثقات محدّثان خراسان، و اربعین حافظ ابوالحسن مؤیّد بن محمّد بن علی قرشی طوسی (م۲۴۲ق) از پیشوایان محدّثان، سراغ گرفت.هر دو نسخه در دارالکتب ظاهریّه موجود است، و از آن رو که بدون تاریخ نگارش هستند، و با توجّه به تاریخ درگذشت نویسندگان آن‌ها، باید هر دو را - با هم - به عنوان نخستین‌ها معرّفی، و ثبت کرد. [۱۴] .

شیوه نامه‌های فراهم آوری چهل حدیث

چهل‌حدیث‌های آغازین، هدفی جز جمع‌آوری «چهل» حدیث و شرح و توضیح کلمات و ترکیبات مشکل نداشت، ولی بعدها فراهم‌آورندگان این آثار - بنابر ذوق و شیوه بینش دینی خود - هریک در گزینش روایات، شیوه‌هایی اختیار کرده، جانب خاصّی را در نظر گرفته، و به موضوعات و مباحث ویژه‌ای توجّه، نشان دادند؛ چنان‌که جمعی در اصول و فروع و احکام دین، عدّه‌ای در جهاد، برخی در ادب، بعضی در مواعظ و خطب، و گروهی در زهد [۱۵] اربعین‌هایی نگاشتند.اربعین حدیثاً من اربعین کتاباً لاربعین اماماً عن اربعین شیخاً متّصلین باربعین صحابیّاً [۱۶] و اربعین من مدن الکبار عن اربعین صحابیّاً لاربعین تابعیّاً [۱۷] از نمونه‌های موفّق زمانه خویش بودند، و پس از آن، ابن‌عساکر چهل حدیث از چهل شیخ از چهل شهر مختلف شنید، و سپس آن‌ها را در دو جزء به رشته تحریر کشید. [۱۸] عافقی از راویان چهل قبیله، و رهاوی از راویان چهل شهر به گردآوری چهل حدیث پرداختند. [۱۹] ابن‌زهره پیرامون حقوق برادران دینی، محمّدمهدی تنکابنی درباره مُتعه، جعفر بن محمّد تهرانی در مسح دو پا، و دلدارعلی هندی در موضوع فضیلت دانش، چهل‌حدیث گردآوردند. عبدالرّحمان بن احمد بن حسین خُزاعی اربعین فی فضائل علیٍّ امیرالمؤمنین را پرداخت. [۲۰] .برخی محدّثان، موضوعی خاص را انتخاب کرده، و چهل حدیث از چهارده معصوم درباره آن آوردند.گروهی به تنوّع در احادیث گراییدند، و یا چهارده چهل حدیث نگاشتند، و یا با انتخاب چهل موضوع، برای هر موضوع، چهل حدیث گرد آوردند.عدّه‌ای مضمون چهل حدیث را در ابیاتی به نظم کشیدند. دسته‌ای از فقیهان که آهنگ پدیدآوردن کتابی فقهی داشتند، آن را در قالب چهل حدیث عرضه کردند، تا علاوه بر وظیفه علمی، سزامند روایت مذکور نیز شده باشند.بسیاری کتاب اربعینشان را به روایاتی در فضل و فضیلت، فضائل و مناقب، و اثبات خلافت و امامت خاندان پیامبر اختصاص دادند، به صورتی که تنها در فضائل امیرمؤمنان، بیش از هفتاد اربعین به دست ما رسیده است. [۲۱] .از میان این تعداد چشم‌گیر، می‌توان به اسعد بن ابراهیم بن حسن حلّی اشاره برد. وی به نگارش اربعون حدیثاً فی الفضائل و المناقب پرداخت، و دلیل آن را گفته شافعی و احمد بن حنبل دانست.گفتار احمد بن حنبل بر اساس الهامی از جانب رسول خداصلی الله علیه وآله در خواب بود که:من امّتم را به چهل حدیث راجع به سنّت فرمان دادم؛ آیا فضائل اهل بیتم در شمار سنّت نیست؟ [۲۲] .

اربعینیات درباره امام مهدی

در میان بازارِ گرم و پویای جمع چهل حدیث، دانشوران شیعه و اهل سنّت بسیاری از چهل‌حدیث‌های خود را به سخنان، گفته‌ها، فضائل و مناقب بی‌شمار امام غائب اختصاص داده، و به عنوان یکی از عمده‌ترین و بارزترین مسائل دینیِ مورد نیاز مردم بدان نگریسته‌اند.آنان به دلیل مقیّد بودن به عدد «چهل»، تنها به گوشه‌هایی بسیار محدود از احادیث، سخنان، فضائل، شؤون و مقامات امام زمان اشارت برده، ولی در عوض، با گزیده‌گویی و ایجاز درخشان، آثار دایرةالمعارف گونه‌ای را پدید کرده‌اند.در این مجال می‌توان - برای نخستین بار - به فهرستی توصیفی از این‌گونه اربعینیّات، به ترتیب تاریخی، چنین اشاره کرد:۱. الاربعون حدیثاً فی امر المهدی [۲۳] : احمد بن عبداللّه اصفهانی، مشهور به حافظ ابونُعیم (۴۳۰ - ۳۳۴ق).مجموعه‌ای از چهل حدیث با سلسله اِسناد خود از رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله را گرد آورده است که کهن‌ترین اربعین حدیث، درباره امام زمان به شمار می‌رود.متن آن با

حذف سند در اعیان الشّیعه [۲۴] از سیّد محسن امین عاملی، بحارالانوار [۲۵] از محمّدباقر مجلسی، حجّت بالغه از سیّد عبدالحجّت بلاغی، العرف الوردی فی اخبار المهدی [۲۶] از جلال‌الدّین سیوطی، غایهٔ المرام از سیّد هاشم بحرانی [۲۷] ، حدیقهٔ الشّیعه [۲۸] از مقدّس اردبیلی کشف الغمّه [۲۹] از علیّ بن عیسی اربلی و نامه دانشوران ناصری [۳۰] درج، و نقل‌ها و آگاهی‌هایی از آن در کشف المخفی فی اخبار المهدی از یحیی بن حسن بطریق [۳۱] ، اربعین سلیمان بن عبداللّه ماحوزی بحرانی [۳۲] و احقاق الحق از قاضی نوراللّه شوشتری [۳۳] یاد شده است.رساله مورد بحث را نباید با نگارش دیگر ابونُعیم با نام ذکر المهدی و نعوته و حقیقهٔ مخرجه و ثبوته و یا نعوت المهدی و خروجه و ما یکون فی زمانه و مدّته شامل چهل و نه روایت از پیامبر و صد و هفت روایت دیگر درباره امام مهدی‌علیه السلام - که ابن‌طاووس از آن، گزارشی ارائه کرده است- [۳۴] یکی دانست. [۳۵] .اربعون حدیثاً فی امر المهدی در قرن ششم در حوزه علمیّه ابوعلی صدفی در شهر «مُرسیه» به عنوان کتاب درسی تدریس می‌شده، و از جمله حافظ عیاض بن موسی یحصبی در سی و دو سالگی به سال ۵۰۸ق آن را نزد ابوعلی صدفی خوانده است. [۳۶] .نسخه‌ها: ۱) کتابخانه سیّد محمّدصادق آل‌بحرالعلوم در نجف، به کتابت همو؛ ۲) کتابخانه‌ای شخصی در قم؛ ۳) کتابخانه علی‌قلی‌میرزا در تهران؛ ۴) کتابخانه مرحوم ملک‌زاده (۵ [۳۷] کتابخانه فخرالدّین نصیری در تهران، کتابت فخرالدّین، پایان کتابت در ۱۸ رجب سال ۸۳۸ق [۳۸] .۲. الاربعون حدیثاً فی امر المهدی: ابونُعیم (م۴۳۰ق)، ترجمه: ابوالحسن علیّ بن حسن زوّاره‌ای (م۹۴۷ق).این ترجمه در ضمن ترجمه المناقب درج شده، و نسخه‌های خطّی از آن در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، و کتابخانه آیت‌اللّه مرعشی موجود است.۳. الاربعون حدیثاً فی امر المهدی: ابونُعیم (م۴۳۰ق)، ترجمه: میرزا محمّد ملک‌الکتّاب.به همراه اکسیرالتّواریخ، بمبئی: [بی‌نا]، ۱۳۰۸ق چاپ شده است.۴. الاربعون حدیثاً فی امر المهدی: ابونُعیم (م۴۳۰ق)، چهار ترجمه دیگر به زبان فارسی.از آن‌جا که این اربعین در کتاب‌های دیگری که ذکر آن‌ها گذشت، درج شده است؛ پس به عنوان مثال، ترجمه آن را می‌توان در جلد هفتم نامه دانشوران ناصری، حدیقهٔ الشّیعه، ترجمه‌های بحارالانوار و همگی ترجمه‌های کشف‌الغمّه یافت.۵. حجّت بالغه در ترجمه و شرح «اربعون حدیثاً فی المهدی» از ابونُعیم: سیّد عبدالحجّت بلاغی (م۱۳۹۷ق)، [بی‌جا]: چاپخانه خواجه، ۱۳۸۳ق، ۲۶۸ص، وزیری.۶. الاربعین فی ذکر المهدی مِن آل محمّد: حافظ ابوالعلاء حسن بن احمد عطّار همدانی مُقری (۵۶۹ - ۴۸۸ق).ابن ابی‌الرّضا در الاجازهٔ الکبیرهٔ [۳۹] از آن یاد کرده، و نقل‌هایی از آن در ذخائرالعقبی فی مناقب ذوی القربی [۴۰] از محبّ‌الدّین احمد بن عبداللّه طبری (م۶۹۴ق) و فرائد السّمطین [۴۱] از ابراهیم بن محمّد جوینی (م۷۳۰ق) آمده، و حسن بن ابی‌الحسن دیلمی در قواعد عقائد آل‌محمّد از آن، اقتباس کرده است.۷. اربعون حدیثاً فی المهدی: سراج‌الدّین محدّث بغدادی قزوینی (قرن ششم). سیّدحیدر آملی (ز ۷۸۷ق) در جامع الاسرار و منبع الانوار [۴۲] از آن یاد کرده است. [۴۳] .۸. کفایهٔ المهتدی فی معرفهٔ المهدی [۴۴] : سیّدمحمّد میرلوحی اصفهانی (زنده در ۱۰۸۵ق).ترجمه، تفسیر و شرح چهل حدیث از کتاب اثبات الرّجعه نوشته فضل بن شاذان (م۲۶۰ق).ارزش‌های کفایهٔ المهتدی که توسّط علی‌اکبر مهدی‌پور در دست تصحیح است [۴۵] را ظاهراً باید در استفاده از منابعی که هم‌اکنون مفقود شده‌اند، همچون کتب فضل بن شاذان و فرج‌الکبیر محمّد طرابلسی جست‌وجو کرد. [۴۶] .نسخه‌ها: ۱) کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۲۶۸۳۳ برگ، به خطّ مؤلّف (۲ [۴۷] کتابخانه میرزاحسین نوری؛ ۳) کتابخانه سیّد آقا بن سیّداسداللّه بن سیّدِ حجّهٔ‌الاسلام اصفهانی، کتابت محمّدمؤمن بن عبدالجواد در ۷ ربیع‌الثّانی ۱۰۸۵ق ۴) کتابخانه آیت‌اللّه مرعشی، شماره ۱۰۹۷۶، کتابت قرن ۵ [۴۸] ۱۳) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۶۱۹، کتابت عبدالجواد کاظمی [۴۹] .۹. کفایهٔ المهتدی: سیّدمحمّد میرلوحی، تلخیص: توسّط یکی از شاگردان میرلوحی. نسخه: کتابخانه دانشکده الهیّات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، شماره (۱۱۲۲) [۵۰] .۱۰. کفایهٔ المهتدی: سیّدمحمّد میرلوحی، تلخیص: توسّط گروه محقّقان، تهران: وزارت ارشاد، چاپ اوّل ۱۳۷۳ش، بیست و هفت به اضافه ۳۶۴ص، رقعی.شیوه‌نامه محقّقان این اثر در گزینش مطالب، حذف ایرادها و اعتراض‌های میرلوحی بر علّامه مجلسی و باقی گذاردن دیگر مطالب بوده است که البتّه در مقدّمه، از ذکر این شیوه خود در گزینش موجود، خودداری

کرده‌اند.۱۱. کشف‌الحقّ (الاربعین): میرمحمّدصادق خاتون‌آبادی (م۱۲۷۲ق)، اصفهان: [بی‌نا، چاپ اوّل]۱۳۷۳ق، ۲۳۶ص، وزیری؛ به تصحیح و تعلیق داوود میرصابری، تهران: مؤسّسه امام مهدی [و بنیاد بعثت، چاپ دوم]۱۳۶۱ش، ح به اضافه ۲۳۹ص، وزیری.این کتاب بـه «اربعین خاتون‌آبادی» شهرت داشته، و به شرح چهل حدیث در دو بخش «قیام» و «رجعت» پرداخته، و تألیف آن در ۱۲۶۳ق به انجام رسیده است.۱۲. اربعینیّات: حسین عندلیب‌زاده همدانی (۱۲۸۷ش –...).وی برای هریک از امامان، اربعینی نگاشته، و آخرین جلد مجموعه را به امام زمان اختصاص داده است.۱۳. تبیین المحجّهٔ الی تعیین الحجّهٔ: میرزامحسن بن محمّد مجتهد تبریزی (م۱۳۵۲ق)، تهران: [بی‌نا]، ۱۳۴۶ق، ۴۱۸ص.۱۴. چهل خبر در علامات ظهور مهدی منتظر: احمد هروی، یزد: گل‌بهار، چاپ اوّل ۱۳۶۸ق، ۵۴ص، رقعی.متن عربی و ترجمه فارسی چهل‌حدیث درباره نشانه‌های آخرالزّمان.۱۵. الاربعون حدیثاً فی من یملأ الارض قسطاً و عدلاً: هادی نجفی (۱۳۴۲ش –...)، قم: نشر الهدایهٔ، چاپ اوّل محرّم ۱۴۱۱ق، ۹۱ص، وزیری.۱۶. امید عدل: هادی نجفی (۱۳۴۲ش –...)، ترجمه: محمّدرضا زادهوش (۱۳۵۹ش –...)، اصفهان: مهر قائم، چاپ اوّل پاییز ۱۳۸۲ش؛ چاپ دوم تابستان ۱۳۸۳ ش، ۱۷۶ص، رقعی.نخستین ترجمه فارسی الاربعون حدیثاً فی من یملأ الارض قسطاً و عدلاً است که در مردادماه سال ۱۳۸۱ش انجام یافته، و هم‌اکنون، در پیش روی شما قرار دارد.۱۷. چهل حدیث انتظار فرج حضرت مهدی‌علیه السلام: محمود شریفی (۱۳۳۱ش –...)، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اوّل ۱۳۷۰ش، ۷۲ص، پالتویی؛ چاپ سوم ۱۳۷۴ش، ۶۴ص، جیبی.این کتاب که بیست و دومین چهل‌حدیث منتشر شده توسّط این ناشر در شمار می‌رود، شامل چهل حدیث درباره انتظار شده است.۱۸. یوسف ناپیدای فاطمه زهرا: محمّد خادمی‌شیرازی (۱۳۰۶ش –...)، تهران: میقات، چاپ اوّل ۱۳۷۰ش، ۸۴ص، وزیری.شامل متن عربی و ترجمه فارسی چهل حدیث.۱۹. شناخت امام عصر: احمد سیّاح (۱۲۹۹ش –...)، تهران: نشر اسلام، چاپ اوّل ۱۳۷۰ش، ۱۲۸ص، رقعی.متن و ترجمه سی آیه از صد و سی و سه آیه‌ای از قرآن کریم که به امام غائب تفسیر و تأویل شده؛ متن و ترجمه چهل حدیث در فضائل و مناقب امام زمان به نقل از منتخب‌الاثر و یوم‌الخلاص؛ چهل قصیده و غزل در مدح امام زمان.۲۰. حضرت امام مهدی‌علیه السلام در قیرخ [۵۱] حدیث: گروهی از نویسندگان، ترجمه: حسین سرخابلی، تهران: بنیاد بعثت، چاپ اوّل ۱۳۷۱ش، ۲۱ به اضافه ۳ص، رقعی.حسین سرخابلی از مترجمان فعّالی است که تا کنون، کتاب‌های بسیاری را از زبان‌های عربی و فارسی به زبان ترکی برگردانده، و کتاب حاضر را نیز از عربی به ترکی، ترجمه، و به صورت صفحه مقابل [۵۲]، ارائه کرده است.۲۱. چهل‌حدیث پیرامون نور یزدان: علی‌اکبر مهدی‌پور (۱۳۲۴ش –...)، قم: حاذق، چاپ اوّل ۱۳۷۲ ش، ۱۲۰ص، رقعی.احادیث، از چهل کتابِ پدید آمده به دست اهل سنّت که فصلی از کتابشان را به امام زمان اختصاص داده‌اند، استخراج شده، و به ترتیب زمانی پیش رفته است.۲۲. چهل‌حدیث پیرامون یوسف زهرا: علی‌اکبر مهدی‌پور (۱۳۲۴ش –...)، قم: حاذق، [چاپ اوّل]۱۳۷۲ش، ۱۲۰ص، رقعی.احادیث، از چهل کتاب که توسّط چهل نویسنده اهل سنّت پدید آمده، و اختصاصاً به امام زمان پرداخته‌اند، و از هر کتاب تنها یک حدیث استخراج شده، و به ترتیب زمانی پیش رفته است.۲۳. چهل حدیث از «غیبت» فضل بن شاذان: علی‌اکبر مهدی‌پور (۱۳۲۴ش –...)، قم: حاذق، چاپ اوّل ۱۳۷۳ش، ۱۲۰ص، رقعی.این کتاب با هدف بازسازی و احیای متن مفقود کتاب غیبت از فضل بن شاذان، از کتاب‌های مختصر اثبات‌الرّجعه و کفایهٔ المهتدی استخراج شده است.۲۴. چهل حدیث حضرت مهدی‌علیه السلام: محمود شریفی (۱۳۳۱ش –...)، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اوّل ۱۳۷۴ش، ۶۶ص، جیبی.۲۵. چهل‌حدیث در پرتو چهل آیه در فضائل حضرت ولیّ عصر: گروهی از نویسندگان، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، چاپ اوّل ۱۳۷۳ ش، ۸۳ص، پالتویی.۲۶. چهل‌حدیث در پرتو چهل آیه در فضائل حضرت ولیّ عصر: گروهی از نویسندگان، تهران: حدیث، چاپ سوم ۱۳۷۵ش، ۹۶ص، پالتویی.۲۷. چهل‌حدیث در پرتو چهل آیه [۵۳] در فضائل حضرت ولیّ عصر: گروهی از نویسندگان، تهران: وزارت ارشاد، چاپ اوّل]۱۳۷۴ش]، ۸۳ص، پالتویی؛ چاپ سوم ۱۳۷۸ش، ۹۶ص، پالتویی.این کتاب که پنجمین چهل‌حدیث منتشر شده توسّط این ناشر در شمار می‌رود، شامل چهل آیه از قرآن مجید که با عنایت به چهل

حدیث، به امام زمان تأویل شده است، می گردد.۲۸. چهل‌حدیث در فضائل حضرت ولیّ عصر: گروهی از نویسندگان، تهران: خانه کتاب ایران، چاپ اوّل ۱۳۷۴ش / ۱۴۱۶ق، ۶۸ص، پالتویی؛ چاپ دوم ۱۳۷۵ش، ۷۲ص، پالتویی.احادیث این اثر، از منابع هر دو گروه شیعه و سنّی، گردآوری و استخراج شده است.۲۹. چهل‌حدیث انتظار: محمود شریفی (۱۳۳۱ش -...)، قم: معروف، چاپ اوّل ۱۳۷۵ش؛ چاپ دوم ۱۳۷۶ش؛ چاپ سوم ۱۳۷۸ش؛ چاپ چهارم ۱۳۸۲ش، ۶۴ص، جیبی.۳۰. چهل‌حدیث سیره مهدوی: محمود مدنی بجستانی (۱۳۴۳ش -...)، قم: معروف، چاپ اوّل ۱۳۷۷ش؛ چاپ سوم ۱۳۷۹ش، ۸۰ص، جیبی.۳۱. چهل حدیث آخرین پیشوای معصوم: سیّدمحمّد طباطبایی، تهران: ایران نگین، چاپ اوّل ۱۳۷۸ش، ۴۸ص، جیبی.۳۲. چهل حدیث امام مهدی در کلام امیرالمؤمنین: صادق سیّدنژاد، قم: مسجد مقدّس جمکران، چاپ اوّل ۱۳۷۹ش؛ چاپ دوم ۱۳۸۰ش، ۶۶ص، جیبی؛ چاپ سوم ۱۳۸۲ش، ۳۶ص، رقعی.۳۳. چهل حدیث در شناخت امام زمان: گروه محقّقان، قم: دلیل ما، چاپ اوّل ۱۳۷۸ش؛ چاپ دوم ۱۳۷۹ش؛ چاپ سوم ۱۳۸۰ش، ۴۸ص، رقعی.۳۴. گل یاسین حاوی دو اربعین حدیث در ارتباط با حضرت حجّت: محمّد مطهّر، قم: اتقان، چاپ اوّل ۱۳۸۰ش، ۹۶ص، جیبی.چهل حدیث از قول امام زمان و غالباً از بحارالانوار با ترجمه فارسی و ترجمه منظوم.۳۵. چهل‌سخن: مهدی شیزری، ویرایش: عبدالحسین‌طالعی (۱۳۴۰ش -...)، تهران: ریحان، چاپ اوّل ۱۳۸۱ش؛ چاپ سوم ۱۳۸۳ش، ۴۸ص، رقعی.گزیده‌ای است از سخنان حضرت مهدی‌علیه السلام.۳۶. از انتظار تا دیدار؛ چهل‌حدیث از غیبت تا ظهور امام عصر (عج): سیّد جعفر خلخالی، قم: دلیل ما، چاپ اوّل ۱۳۸۲ش، ۶۴ص، رقعی.متن عربی و ترجمه فارسی چهل حدیث از پیامبر اکرم (ص) و ائمّه معصومین (ع).۳۷. چهل‌حدیث؛ برگزیده‌ای از احادیث درباره حضرت مهدی (ع) و منتظران: محمّدکاظم بهنیا، ویرایش: عبدالحسین طالعی (۱۳۴۰ش -...)، تهران: ریحان، چاپ اوّل ۱۳۸۲ش، ۱۱۶ص، رقعی.۳۸. شرح چهل‌حدیث از حضرت مهدی: علی‌اصغر رضوانی، ویرایش: حمیده انصاری، محمّدجواد شریفی، قم: مرکز مدیریّت حوزه علمیّه قم، چاپ اوّل ۱۳۸۲ش، ۱۳۴ص، رقعی.متن عربی و ترجمه فارسی چهل حدیث به همراه شرح کوتاه هریک از روایات مذکور.۳۹. زندگانی امام مهدی و شرح حال چهار نایب خاصّ آن حضرت به انضمام چهل‌حدیث از آن بزرگوار: یوسف درودگر، تهران: جمال‌الحق، چاپ اوّل ۱۳۸۲ش، ۱۲۰ص، رقعی.۴۰. چهل حدیث پیرامون آخرین نشانه‌های ظهور، تهران: موعود عصر، چاپ دوم ۱۳۸۳ش، ۳۶ص، پالتویی.۴۱. چهل حدیث پیرامون مهدی آل الرّسول: علی‌اکبر مهدی‌پور (۱۳۲۴ش)، چاپ نشده است؛ نسخه خطّی کتابخانه مؤلّف. [۳۲] .احادیث این کتاب از چهل کتاب که توسّط چهل نویسنده اهل سنّت پدید آمده، و اختصاصاً به امام زمان پرداخته‌اند، و از هر کتاب تنها یک حدیث استخراج شده است.۴۲. چهل‌حدیث پیرامون مهدی فاطمه: علی‌اکبر مهدی‌پور (۱۳۲۴ش -...)، چاپ نشده است؛ نسخه خطّی کتابخانه مؤلّف. [۳۳]

کتاب حاضر

دانستیم که نگارش و گردآوری چهل حدیث در پیرامون امام زمان، چندان فراوان و پُر شمار نیست، و دیدیم که شاید این کتاب را بتوان – بر اساس زمان انتشار –، نخستین اربعین منتشر شده در قرن پانزده هجری دانست که به موضوع امام دوازدهم پرداخته است.کتاب حاضر به همین سبب، و به خاطر شیوه‌نامه پسندیدنی مؤلّف در انتخاب روایات صحیح و خواندنی، در پاسخ به هریک از موضوعات مورد پرسش ذهن جست‌وجوگر نسل جوان بود که توجّه محافل و مجامع علمی را به خود جلب کرده، و در مجلّات تخصّصی، پژوهشی و ماندگاری همچون: فصل‌نامه تراثنا [۵۴] و دوماه‌نامه آیینه پژوهش [۵۵] نام خویش را به ثبت رساند، و در کتاب‌های معتبری همانند: بیست مقاله رضا استادی [۵۶] ، کتاب‌نامه امام مهدی‌علیه السلام از علی‌اکبر مهدی‌پور [۵۷] ، چهل‌حدیث پیرامون یوسف زهرا از همو [۵۸] ، معجم التّراث الکلامی اثر گروهی از نویسندگان مؤسّسه امام صادق‌علیه السلام زیر نظر جعفر سبحانی [۵۹] ، و معجم ما کُتب عن الرّسول و اهل‌البیت‌علیهم السلام از عبدالجبّار رفاعی [۶۰] مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

ترجمه حاضر

ترجمه فارسی، سعی بر آن داشته، تا علاوه بر ساختار آزاد و تسامح در ترجمه، از جملات تحریری، تغییر متن روایی احادیث شریف، تعلیق و تحشیه، حذف و تلخیص، و کاهش و افزایش متون به دور باشد. با این حال آن‌جا که در متن فارسی به کلمه یا کلماتی در درون قلّاب [۶۱]بر می‌خورید [۶۲] ، نشان از افزوده‌های مترجم است بر متون عربی احادیث، برای ارائه و دست‌یابی به ترجمه‌ای روشن‌تر.نباید از نظر دور داشت که به جا ماندن متن اصلی احادیث به زبان عربی، به جز یاری رساندن به پژوهش گران، و فراهم آوردن رضایت خواستاران کلام نورانی معصومان [۶۳] ، مقابله ترجمه فارسی با متن اصلی، و سنجیدن عیار ترجمه را ممکن ساخته است.از سویی دیگر، تجدید چاپ این پژوهش [۶۴] فرصتی فراهم آورد تا:۵۳. نکته‌های مترجم، در توضیح برخی موارد، با امضای «مترجم» در پاورقی بیاید؛ [۶۵] .۵۴. بازبینی همه جانبه‌ای - به ویژه در ذکر مصادر و عنوان‌های فرعی - در کتاب، صورت پذیرد؛۵۵. پانوشت‌ها و ارجاعات، به سبک علمی، با سرشناسه‌های کتابخانه ملّی، و در قالب‌های نوین امروزی، تغییر یابد؛۵۶. غلطنامه پایانی طبع پیشین کتاب، در متن، اِعمال شود [۶۶] ، و دیگر اغلاط مطبعی موجود، اصلاح گردد؛۵۷. آیات قرآنی و روایات شریف، و تمامی متون عربی، اعراب‌گذاری شده، و مشکول گردد؛۵۸. مراجعه به مصادر و منابعی که مؤلّف از آن‌ها به صورت غیر مستقیم یاد می‌کند، انجام گیرد؛ و در مواردی که ارائه و ذکر مأخذ از قلم افتاده، منبع صحیح و مورد نظر، استخراج، و در پاورقی ذکر شود.م. ر. زادهوشدهم تیر ماه ۱۳۸۱

مقدمه مؤلف

اشاره

درباره حضرت مهدی احادیث متواتری از طریق شیعه و سنّی نقل شده است؛ چنان‌که شیعه امامیّه به تصویری روشن از او دست یافته، و اهل سنّت نیز اجمالاً بدان حضرت معتقد شده، و در این میان تنها پاره اندکی از روی مکابره به انکار وی پرداخته‌اند. بلکه می‌توان گفت، اعتقاد به او سرچشمه در فطرت دارد؛ زیراکه تمامی انسان‌ها چشم انتظار مصلحی جهانی‌اند که زمین را از عدل و داد بیاکنَد.چه بسا دانشمند مسلمانی از عامّه و از خاصّه نیست که رساله و کتابی درباره مهدی (عج) نپرداخته باشد؛ از همین جهت، فصل نخست کتاب حاضر به ذکر پاره‌ای از آن‌ها اختصاص یافته است.

نخستین منابع مهدی شناسی

بدیهی می‌نماید که مجموعه‌های حدیثی ما و اهل سنّت مملوّ از احادیث پیرامون حضرت مهدی است، ولی مقصود ما در این‌جا دانستن نخستین کسی است که در این‌باره رساله و کتابی جداگانه پرداخته است. بنابراین نخستین نگارنده پیرامون مهدی باید در میان راویان احادیث شیعه باشد.چنین است، ولی اکنون کمبود زمان و دانشم اجازه آن نمی‌دهد که همان یک نفر را یافته، و به خوانندگان معرّفی کنم. از همین رو به ذکر گروهی از متقدّمان که پیرامون این مبحث، دست به نگارش برده‌اند، می‌پردازم، ممکن است نویسنده نخستین منبع، در میان آنان، یا جز ایشان باشد؛ و اللّه العالم.

نگارش‌های شیعی

برخی از راویان شیعه درباره حضرت مهدی، یا غیبت و قیام آن حضرت مطالبی نگاشته‌اند؛ از آن میان:فضل بن شاذان بن خلیل

نیشابوری – درگذشته به سال ۲۶۰ق – که بنا بر گزارش نجّاشی کتاب القائم علیه السّلام را نگاشته است. [۶۷] .به گفته نجّاشی، علیّ بن مهزیار اهوازی، راوی از امام رضا و امام محمّد تقی‌علیهما السلام، و وکیل امام محمّد تقی و امام هادی از راویان ثقه و درست عقیده است که طعنی بر او نکرده‌اند؛ وی کتاب القائم علیه السّلام را نگاشته است. [۶۸] .محمّد بن حسن بن جمهور عمّی [۶۹] بصری راوی از امام رضاعلیه السلام که کتاب صاحب الزّمان علیه السّلام، و کتاب وقت خروج القائم علیه السّلام از او است. شیخ طوسی در فهرست از او یاد کرده است. [۷۰] .عبّاس بن هشام ابوالفضل ناشری اسدی از راویان عرب‌تبار و ثقه و جلیل در میان اصحاب ما است که احادیث فراوانی را روایت کرده، و در سال ۲۲۰ یا یک سال پیش از آن بدرود حیات گفته است. نجّاشی کتاب الغیبه را از او دانسته است. [۷۱] .علیّ بن حسن طایی جَرمی، مشهور به طاطَری، از فقها و محدّثان ثقه است، و از شخصیّت‌ها و مشایخ واقفه به شمار می‌رود. وی کتاب الغیبه را نگاشته است. [۷۲] .حسن بن علیّ بن ابی‌حمزه بطائنی کتاب الفتن که همان کتاب الملاحم است، کتاب القائم الصّغیر و کتاب الغیبهٔ از او است. وی از شخصیت‌های واقفیّه در عصر امام رضاعلیه السلام بوده، و نجّاشی درباره او می‌گوید: «مشایخ خود – رحمهم اللّه – را دیدم که وی را در شمار چهره‌های واقفه می‌آوردند». [۷۳] .

نگارش‌های اهل سنت

شاید نخستین کسی که از میان سنّیان در این موضوع قلم زده، عبّاد بن یعقوب رواجنی باشد که کتاب اخبار المهدی علیه السّلام را دارد، همان‌گونه که شیخ طوسی در فهرست از او یاد کرده، و تصریح ورزیده که سنّی مذهب است. [۷۴] وی در سال ۲۵۰ درگذشته؛ چنان‌چه ابن‌حجر عسقلانی در تقریب او را آورده، و گفته است: «صدوق و راست‌گو بود، و به سال ۲۵۰ بمرد»، و ذهبی گفته است: «در حدیث، راست‌گو و صادق بود» [۷۵] ، و صاحب ذریعه نیز در کتابش یادی از او کرده است. [۷۶] .هم‌چنین قاضی ابوعَنبس محمّد بن اسحاق بن ابراهیم کوفی، قاضی صَیمره کتاب صاحب الزّمان را نگاشته، و ابن‌ندیم در فهرستش وی را یاد کرده، و تصریح کرده است که او «ادیبی آشنا به دانش نجوم بود، و تا زمان معتمد بزیست، و در زمره ندیمان وی شد». [۷۷] یاقوت [حموی] در معجم الادباء شرح حالش را نگاشته، و گفته است که او، معتمد را – که در سال ۲۷۹ درگذشت – درک کرده است. [۷۸] علّامه خرسان در مقدّمه‌اش بر کتاب البیان فی اخبار صاحب الزّمان از او نام برده است. [۷۹] .به هر صورت علاقه داشتم، تا رساله‌ای در احادیث وارد شده از امامان معصوم درباره مولایمان صاحب الزّمان – عجّل اللّه تعالی فَرَجه الشّریف، و روحی و ارواح العالمین لتراب مَقدَمه الفداء – جمع آورم؛ پس برگ‌های پیش رو را گردآورده، و الاربعون حدیثاً فی من یملأ الارض قسطاً و عدلاً [۸۰] نام نهادم. می‌دانم که رساله حاضر، تحقیق و تدقیق و تألیف و تصنیف نیست، ولی نشان از دوستیِ صاحب خویش دارد؛ زیرا تا آن‌گاه که مشغول نگارش آن بودم، همو در یادم بود.پوشیده نمانَد که تمامی احادیث گردآمده در این رساله به واسطه مشایخ بزرگوارم، به صورت سلسه‌وار، به صاحبان کتاب‌ها متّصل می‌گردد [۸۱] ، و اسناد آن‌ها تا راوی و مرویّ عنه در کتاب‌های آنان موجود است، ولی آن‌ها را – برای رعایت اختصار – حذف کردم. هرکس که خواهان آگاهی از این‌گونه اطّلاعات باشد، می‌تواند به مآخذ یاد شده در پاورقی‌های هر حدیث، مراجعه کند.پایان این مقدّمه، سپاسداشتی است از حجّت الاسلام حاج سیّد احمد حسینی اشکوری – مدّ ظلّه – به خاطر تصحیحاتی که در این رساله انجام داد، و راهنمایی‌هایش به هنگام تدوین آن.

اقوال

اشاره

در این فصل به خاطر آن‌که بر خواننده مطالبی چند، آشکار شود، اشاره‌ای داریم به برخی رساله‌ها و کتاب‌ها، و متن پاره‌ای

گفتارها درباره حضرت مهدی؛ نخست از شیعه آغاز می‌کنیم، سپس به بزرگان اهل سنّت می‌پردازیم، و خوانندگان را به تدبّرِ در گفتارها فرا می‌خوانیم.

مهدی نزد امامیان

نه تنها در اعتقاد امامیّه نسبت به حضرت مهدی تردیدی نیست؛ بلکه آنان بدان حضرت شناخته می‌شوند. این اعتقاد سرچشمه در احادیث فراوان روایت شده از پیامبر و اهل بیت‌علیهم السلام دارد که او – امام زنده نهان از دیده‌ها – را به ما شناسانده است.دانشمندی شیعی را نمی‌توان سراغ گرفت که کتاب، یا رساله‌ای درباره امام مهدی نپرداخته باشد. ارائه فهرستی از نام این‌گونه نگارش‌ها، از گذشته تا حال، مستلزم اختصاص دادن چندین جلد کتاب ضخیم بدین امر است که خارج از مقصود کتاب ما می‌شود. ولی برخی گفته‌های دانشمندان شیعی، به ترتیب تاریخی، و از جهت تیمّن و تبرّک، به همراه یادی از برخی نگارش‌های آنان بدین شرح است:۵۹. ابومحمّد حسن بن موسی نوبختی – از بزرگان قرن سوم – در فرق الشّیعه می‌گوید: «اصحاب او [۸۲] پس از وی، به چهارده فرقه می‌شوند...، [۸۳] و فرقه دوازدهم – که همان امامیّه‌اند – بر خلاف تمامی فرقه‌های دیگر می‌گویند که در زمین برای خداوند – عزّ و جلّ – حجّتی از فرزندان حسن بن علی وجود دارد، او وصایت پدر را همانند نخست، و همچون گذشته بر عهده دارد...». [۸۴] .۶۰. سعد بن عبداللّه ابوخلف اشعری قمی از بزرگان قرن سوم در کتابش المقالات و الفرق می‌گوید: «پس فرقه‌ای – که به امامیّه مشهورند – از میان دیگر گروه‌ها می‌گوید: پس از درگذشت حسن بن علی، خداوند را حجّتی بر بندگانش، و خلیفه‌ای در سرزمین‌هایش، و برپادارنده امر او است.از فرزندان حسن بن علیّ بن محمّد بن علیّ الرّضا است. امر کننده، نهی کننده، و تبلیغ کننده از جانب پدرانش، و امانت‌دار گذشتگانش در آن‌چه که از دانش‌های الهی و کتاب‌ها، و احکام و واجبات، و سنّت‌های خداوند در وی به امانت نهاده‌اند، و به آن‌چه که مردم – از امور دینی و مصالح دنیوی – بدان‌ها نیاز دارند، آگاه است.فرزند و جانشین پدر، و برپادارنده امر امامت پس از او است. هدایت‌گر و گرداننده امّت به راه نخستین [۸۵] و سنّت‌های پیشین امامان، جاری‌کننده آن‌چه که از ایشان فوت شده، و برپادارنده آن‌چه از آنان باقی مانده است تا روز قیامت. از نوادگان اعقاب و نسل در نسل، و پیوسته بر یک شیوه و در یک راه است.... [۸۶] .آن‌چه گذشت، از مأثورات ائمّه صادقین است درباره مطالبی که این گروه از شیعیان امامیّه را در آن ردّی نیست، و شکّی بدان ندارند، و از اِجماع بر آن از جهت درستی اخبار روایت شده، و استواری هر یک از اسباب، و نیکویی اسناد آن‌ها، و ثقه بودن راویان و... باز نگشته‌اند...». [۸۷] .۶۱. ابوبکر محمّد بن احمد بن عبداللّه بن اسماعیل بن ابوالثّلج کاتب بغدادی از حافظان ثقه و پیش‌کسوت – متولّد سال ۲۳۷ق، و درگذشته به سال ۳۲۵، یا ۳۲۳، یا ۳۲۲ق – در تاریخ الائمّه [۸۸] می‌گوید: «قائم – که صلوات و درود خدا بر او باد –؛ گفته‌اند که در سال دویست و پنجاه و هشت از پدرش به وجود آمد، و ابومحمّد [۸۹] در حالی‌که فرزندش دو سال و چهار ماه داشت، درگذشت – صلوات و درود خدا بر همگی ایشان باد –». [۹۰] .و درباره فرزندان می‌نویسد: «فرزندان م ح م د بن حسن‌علیهما السلام که دانستنش ویژه خداوند است». [۹۱] .درباره مادرش می‌گوید: «نام مادر قائم – که صلوات و درود خدا بر او و بر پدرانش باد – را صغیره، حکیمه، نرجس و سوسن گفته‌اند. ابن‌همام گفته است که حکیمه نام عمّه ابومحمّد [۹۲] است؛ همان‌که حدیثی درباره ولادت صاحب الزّمان‌علیه السلام نقل کرده، و همو روایت نموده که مادر فرزند، نامش نرجس است». [۹۳] .درباره القاب حضرتش می‌گوید: «قائم – که صلوات خدا بر او و پدرانش باد – هادی و مهدی است». [۹۴] کنیه‌اش را چنین می‌نگارد: «قائم – که صلوات خدا بر او باد –، ابوالقاسم است». [۹۵] .پیرامون مدفنش می‌گوید: «مدفن قائم چشم انتظار – که درود خدا بر او باد – را کسی جز خدا نداند که کجا است». [۹۶] .درباره نوّاب و ابواب حضرت چنین می‌گوید: «... وکیلش عثمان بن سعید؛ آن‌گاه که در بستر مرگ بود، فرزندش ابوجعفر محمّد بن عثمان را عهده‌دار مسؤولیّتی کرد که ابومحمّد حسن بن علی بر دوشش نهاده بود. ثقات شیعه به نقل از او

گفته‌اند که او فرمود:«هـذا وَکیلی، وَ ابْنه وَکیلُ ابْنی»؛«این مرد، وکیل من، و فرزنـدش، وکیل فرزند من است»؛یعنی: ابوجعفر محمّد بن عثمان عَمْری. او نیز هنگام مرگ به ابوالقاسم حسین بن روح نُمَیری وصیّت کرد، و سپس به ابوالقاسم بن روح فرمان دادند تا امر وکالت را بـه ابوالحسن سَـمُری سپارد، و پس از آن، کـار وکـالت بازمانـد؛ و اللّه اعلم». [۹۷] .۶۲. ابـوجعفر محمّـد بن یعقوب بن اسحاق، ثقهٔالاسلام کلینی - که علی التّحقیق به سال ۳۲۹ق درگذشته است - بابی در تولّد حضرت صاحب‌علیه السلام پدید آورده، و در آن گفته است: «او - علیه السّـلام - در نیمه شعبان سـال دویست و پنجاه و پنـج زاده شـد». [۹۸] .۶۳. شـیخ بزرگوار محمّد بن ابراهیم نعمانی، مشـهور به ابن ابی‌زینب شاگرد و کاتب کلینی، کتابش الغیبهٔ را به غیبت مولایمان مهدی اختصاص داده که می‌توان بـه آن مراجعه کرد.۶۴. شـیخ بزرگوار ابوجعفر محمّـد بن علیّ بن حسـین بن بـابویه قمی، صـدوق امّت - متوفّای سال ۳۸۱ق - در اعتقادات می‌نویسـد: «... معتقـدیم که در روزگار ما حجّت خدا در زمین، و خلیفه او بر بندگانش، قائم چشم انتظار محمّد بن حسـن بن علیّ بن محمّـد بن علیّ بن موسـی بن جعفر بن محمّـد بن علیّ بن حسـین بن علیّ بن ابی‌طـالب‌علیهم السـلام است. همو که نـبیّ اکرم از سوی خداوند - عزّ و جلّ - نام و نسبش را خبر داد.همو که زمین را همان‌گونه که از ظلم و ستم موج می‌زند، از عدل و داد می‌آکنَد. همو که خداوند دینش را به وسیله او آشـکار می‌کند، تا دین خدا بر همگی ادیان پیروز گردد، اگرچه خوشایند مشرکان نباشد. [۹۹] .همو که خـدا به دست او مشـرق‌ها و مغرب‌های زمین را فتح می‌کند، تا آن‌که جایی باقی نماند، مگر گل‌بانگ اذان در آن به گوش رسـد، و تمامی دین، از آنِ خدا گردد. [۱۰۰] .این همان مهدی است که پیامبر از او خبر داد. هنگامی‌که بیاید، عیسـی بن مریم پشت سـر او نماز می‌گزارد. به جای آوردن نماز به امامت او، هماننـد نمازخواندن پشت سـر پیامبر خدا است؛ زیراکه خلیفه همو است. ما معتقدیم که قائم، جز او نمی‌تواند باشد، در غیبت می‌ماند، اگرچه به اندازه عمر دنیا به طول انجامد.قائم، جز او نیست؛ چراکه پیـامبر و ائمّه به نام و نَسَب او دلالت کرده، و نصّ روایت‌هایشان درباره او است، و به وی بشارت داده‌انـد - صـلوات خـدا بر همگی ایشـان باد -». [۱۰۱] .۶۵. هم‌چنین صـدوق امّت، کتاب اسـتوارش کمال الـدّین و تمام النّعمهٔ را در احوال مولایمان حضـرت قائم نگاشـته است.۶۶. شـیخ ابوعبـداللّه محمّـد بن محمّـد بن نعمان عُکبری بغـدادی مفیـد - درگذشـته به سال ۴۱۳ق - بـابی را در کتابش ارشاد به ذکر قائم، تاریخ تولّد، براهین امامت، و بخشـی از روایات پیرامون او، غیبت، سیره وی به هنگام قیام و زمان دولتش اختصاص داده است. [۱۰۲] شـیخ مفید الفصول العشـرهٔ را نیز پیرامون غیبت نگاشته که لطیف، و شایسته مراجعه است.۶۷. ابوالحسن محمّد بن حسـین بن موسی موسوی شریف رضی - درگذشته به سال ۴۰۶ق - از شاگردان شـیخ المشایخ ما ابن‌المعلّم، مفید و معلّم امّت، خطبه‌هـایی از امـام علی‌علیه السـلام دربـاره فرزنـدش مهـدی را در کتاب جاویـدانش نهـج‌البلاغه [۱۰۳] نقـل کرده است.۶۸. برادرش ابوالقاسم علیّ بن حسـین بن موسـی موسوی علم‌الهدی شریف مرتضی - درگذشته به سال ۴۳۶ق - کتاب المُقنِع فی الغیبهٔ [۱۰۴]، و بحثی از آن را در کتـابش الشّافی [۱۰۵] نگاشت.وی هم‌چنین رسالهٌ فی غیبهٔ الحجّهٔ [۱۰۶] را پدید آورده، و در آن گفته است: «...مخالفـان مـا در این اعتقاد، گمان کرده‌انـد که اثبات کلامی مسأله غیبت بر ما دشوار، و بر ایشان آسان است؛ ولی این تنها موضوعی نیست که از روی جهالت بـدان معتقـد گشـته‌اند، و با تأمّل، آشـکار می‌شود که برعکسِ پنـدار آنان است...». [۱۰۷] .۶۹. شیخ تقی‌الدّین ابوصـلاح حلبی - درگذشته به سال ۴۴۷ق - فصـلی دربـاره امامت حجّت بن الحسن را در کتاب کلامی‌اش تقریب المعارف [۱۰۸] قرار داده اسـت.۷۰. ابـوجعفر محمّـد بن حسن طوسـی - درگذشـته به سـال ۴۶۰ق - شـیخ طایفه حقّ‌مـدار، درباره مولایمـان صـاحب الزّمـان کتـاب الغیبـه را نگـاشت. وی در رسـاله مسائـل کلامـیّه در همیـن موضـوع می‌نویسـد: «محمّـد بن حسـن مهدی‌علیه السـلام زنده و موجود از زمان پدرش حسن عسـکری تا هم اکنون؛ زیراکه امامت، لطفی است، و لطف در هر هنگامی بر خداوند متعال واجب است؛ پس هر وقت و زمان را چاره‌ای از وجود امام معصوم نباشد». [۱۰۹] .۷۱. شیخ ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسـی صاحب مجمع البیان فی تفسیر القرآن - درگذشته به سال ۵۴۸ق - در تاج الموالیـد بابی را در ذکر امام دوازدهم قرار داده است. [۱۱۰] .۷۲. حافظ شـیخ ابومحمّد عبداللّه بن احمد بن احمد بن عبداللّه بن نصـر بن خَشّاب بغدادی - درگذشته

به سال ۵۶۷ق – در تاریخ موالید الائمّه و وفیاتهم می گوید: «ذکر جانشین صالح‌علیه السلام؛ صدقهٔ بن موسی از پدرم روایت کرده است که امام رضاعلیه السلام می‌فرمود:«اَلْخَلَف الصّالِح مِنْ وُلْدِ أَبی، مُحَمَّد الْحَسَن بْن عَلِیّ، وَ هُوَ صاحِب الزَّمان، وَ هُوَ الْمَهْدیّ»؛ [۱۱۱] .«جانشین شایسته، از فرزندان ابومحمّد حسن بن علی است؛ او صاحب الزّمان است. او مهدی است...».۷۳. رضی‌الدّین ابوالقاسم علیّ بن موسی بن طاووس – درگذشته به سال ۶۶۴ق – در الطّرائف فی معرفهٔ مذاهب الطّوائف می گوید: «... بدان‌که ما و بیشینه اهل اسلام روایت کرده‌اند که پیامبرمان محمّد فرموده است:«لا بُدَّ مِنْ مَهْدِیّ مِنْ وُلْدِ فاطِمَهٔ ابْنَتِهِ‌علیها السلام یظْهر فَیَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً»؛«گزیری نیست از مهدی که در شمار فرزندان دخترش فاطمه‌علیها السلام است. ظهور می کند، و زمین را همان‌گونه که از ظلم و ستم آکنده است، سرشار از عدل و داد می کند».بزرگان مذاهب چهارگانه نیز در کتاب‌هایشان این روایت را متذکّر شده، و اهل اسلام در این مسأله اجماع کرده‌اند». [۱۱۲] .۷۴. علّامه آیت‌اللّه علی الاطلاق شیخ حسن بن یوسف بن علی مطهّر حلّی – درگذشته به سال ۷۲۶ق – در کتابش المستجاد من کتاب الارشاد [۱۱۳] بابی را به ذکر قائم – عجّل اللّه فرجه – اختصاص داده است که می‌توان به آن مراجعه کرد. [۱۱۴] .۷۵. علّامه شیخ حسین بن عبدالصّمد عاملی پدر شیخ بهایی – درگذشته به سال ۹۸۴ق – در کتاب خود وصول الاخیار الی اصول الاخبار می گوید: «امام مهدی صاحب الزّمان، حجّت بر اهلش ابوالقاسم محمّد بن حسن عسکری – عجّل اللّه فرجه – در روز جمعه، شبان‌گاهان، پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج در سامرا متولّد شد. مادرش نرجس است، و نامش را مریم بنت زید علویّه نیز گفته‌اند. با توجّه به اخبار منقول از پیامبر، ظهور و فرمان‌روایی او به یقین صورت می‌پذیرد». [۱۱۵] .هم‌چنین در همین‌باره می‌نویسد: «و از میان ایشان [۱۱۶] محمّد بن حسن مهدی، به حقّ قیام کرده، و زمین را همان‌گونه که از ظلم و ستم لبریز شده، پُر از عدل و داد می کند، و این بر اساس گفته‌های پیامبرصلی الله علیه وآله است. همین مضمون را در الجمع بین الصّحاح الستّ [۱۱۷] به شش طریق نقل کرده‌اند که البتّه الفاظ، در هریک، متفاوت است. هم‌چنین در کتاب مصابیح به چهار طریق روایت شده، و در مجموع، کسی در آن اختلاف نکرده است». [۱۱۸] .۷۶. فرزندش شیخ بهاءالدّین محمّد بن حسین بن عبدالصّمد حارثی عاملی جبعی – درگذشته به سال ۱۰۳۱ق – در توضیح المقاصد می‌نویسد: «پانزدهم [شعبان المعظّم]؛ در این روز امام ابوالقاسم محمّد المهدی صاحب الزّمان – که صلوات خدا بر او و بر پدران پاکش باد – متولّد شده، و این واقعه به سال دویست و پنجاه و پنج هجری در سرّ من رأی، رخ داده است. [۱۱۹] .۷۷. نویسنده علّامه، محمّد بن مرتضی مشهور به فیض کاشانی – درگذشته به سال ۱۰۹۱ق – در کتاب کلامی‌اش علم الیقین بابی را به غیبت امام‌زمانمان، و نشانه‌های ظهور او و قیامت اختصاص داده است. [۱۲۰] .۷۸. علّامه سیّد هاشم بحرانی صاحب تفسیر برهان – درگذشته به سال ۱۱۰۷ق – المحجّهٔ فیما نزل فی القائم الحجّهٔ را نگاشته است.۷۹. شیخ‌الاسلام زمان خود، غوّاص بحار علوم آل محمّد، شیخ محمّد باقر علّامه مجلسی – درگذشته به سال ۱۱۱۰ق – مجلّد سیزدهم از کتاب بحارالانوار را به احوال امام دوازدهم صاحب الزّمان اختصاص داده است.۸۰. علّامه میر محمّدصادق خاتون‌آبادی – درگذشته به سال ۱۲۷۲ق –، از شاگردان جدّ ما علّامه متّقی صاحب هدایه‌قدس سره، چهل حدیثش را درباره امام زمان نگاشته که نام آن کشف الحق، و مشهور به «اربعین خاتون‌آبادی» است.۸۱. شیخ محدّثان، حاج میرزا حسین نوری – درگذشته به سال ۱۳۲۰ق – کتابش نجم ثاقب را در ذکر احوال مولایمان قائم پدید آورده است.۸۲. علّامه سیّد محمّدتقی موسوی اصفهانی – درگذشته به سال ۱۳۴۸ق – کتاب مکیال المکارم فی فوائد الدّعاء للقائم را نگاشته است.۸۳. علّامه شیخ علی‌اکبر نهاوندی – درگذشته به سال ۱۳۶۹ق – العبقریّ الحسان فی احوال مولانا صاحب‌الزّمان علیه السّلام را در دو مجلّد بزرگ نوشته است.۸۴. علّامه سیّدمحسن امین – درگذشته به سال ۱۳۷۱ق – در اعیان الشّیعه مدخل محمّد بن حسن مهدی صاحب زمان‌علیه السلام را وضع کرده، و در آن به بحثی طولانی پرداخته است. [۱۲۱] .۸۵. علّامه سیّد صدرالدّین صدر – درگذشته در ۱۹ ربیع الثّانی ۱۳۷۳ق – احادیث امام مهدی که از طریق اهل سنّت وارد شده را در کتاب استوارش المهدی گرد آورده است، و می توان به آن اثر لطیف، مراجعه کرد.۸۶. علّامه و مُصلح بزرگ شیخ محمّدحسین آل

کاشف‌الغطاء - درگذشته در ۱۸ ذی‌قعده ۱۳۷۳ق - در کتاب استوار اصل الشّیعهٔ و اصولها چنین می‌نگارد: «... امامیّه را اعتقاد بر آن است که خداوند سبحان، زمین را از حجّت بر بندگانش - اعمّ از نبیّ یا وصیّ، یا آشکار و مشهور، و یا پنهان و مستور - خالی نمی‌گذارد. پیامبر به صراحت فرموده، و به فرزندش حسن وصیّت کرده، و حسن به برادرش حسین، و همین‌طور تا برسد به امام دوازدهم مهدی منتظر...». [۱۲۲] .۸۷. علّامه شیخ محمّدرضا مظفّر - درگذشته به سال ۱۳۸۳ق - در کتابش عقائد الامامیّه می‌گوید: «بشارت به ظهور مهدی که از فرزندان فاطمه است، در آخرالزّمان برای گستراندن عدل و داد در زمین، پس از آن‌که پُر از ظلم و ستم شده، به تواتر از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل و ثابت گردیده، و تمامی مسلمانان با وجود مشرب‌های فکری گوناگون، این روایات را در میان آن‌چه که از آن حضرت روایت کرده‌اند، به ثبت رسانده‌اند. این، اندیشه نوبنیانی از سوی شیعیان نیست...». [۱۲۳] .۸۸. علّامه معاصر [آیت‌اللّه] شیخ لطف‌اللّه صافی گلپایگانی - مدّ ظلّه - احادیث امام مهدی را به روایت دو گروه [شیعه و سنّی] در کتاب استوارش منتخب الاثر فی الامام الثّانی عشر که بارها به چاپ رسیده، گردآورده است. [۱۲۴] .۸۹. علّامه شیخ مهدی فقیه‌ایمانی اصفهانی معاصر، دیدگاه‌های بزرگان اهل سنّت را در موسوعه خود امام المهدی عند اهل السنّه جمع‌آوری کرده است که می‌توان به آن تألیف لطیف، مراجعه نمود. [۱۲۵] .۹۰. علّامه شیخ ابوطالب تجلیل تبریزی معاصر رساله‌اش با نام من هو المهدی؟ را نگاشته، و دو بار آن را در قم به‌چاپ رسانده است. وی در این کتاب به گردآوری روایات هر دو گروه درباره این موضوع پرداخته است.۹۱. و علّامه سیّدمحمود موسوی دهسرخی اصفهانی معاصر در کتابش یأتی علی النّاس زمان من سئل عاش و من سکت مات احادیث آخرالزّمان را با ترجمه فارسی و به ترتیب حروف الفبا فراهم آورده، و آن را برای نخستین بار در سال ۱۴۰۸ق در قم به چاپ رسانده است.

مهدی نزد اهل سنت و جماعت

بخش بیشینه این بحث از آیت‌اللّه صافی در منتخب الاثر فی الامام الثّانی عشر و علّامه خرسان در مقدّمه‌اش بر البیان فی اخبار صاحب الزّمان برداشت شده است.احادیث امام مهدی را راویانشان نقل کرده، و نویسندگانشان در جوامع حدیثی خود به ثبت رسانده‌اند؛ کسانی همانند:احمد، ابوداوود، ابن‌ماجه، ترمذی، بخاری، مسلم، نسایی، بیهقی، ماوردی، طبرانی، سمْعانی، رویانی، عبْدری، حافظ عبدالعزیز عُکبری در تفسیرش، ابن‌قتیبه در غریب الحدیث، ابن‌سری، ابن‌عساکر، دارقُطنی در مسند سیّدهٔ نساء العالمین فاطمهٔ الزّهراء، کسایی در المبتدا، بغَوی، ابن‌اثیر، ابن‌دیبع شیبانی، حاکم در مستدرک، ابن عبدالبرّ در استیعاب، حافظ ابن‌مطیق، فرعانی، نمیری، مُناوی، ابن‌شیرویه دیلمی، سبط بن جوزی، شارح معتزلی، ابن‌صبّاغ مالکی، حموی، ابن‌مغازلی شافعی، موفّق بن احمد خوارزمی، محبّ‌الدّین طبری، شَبلنجی، صبّان، شیخ منصورعلی ناصف، ابن ابی‌شیبهٔ، ابن ابی‌حاتم، حسن بن سفیان.ابن‌منده، حماد رواجنی، ابوالحسن سحری، حربی، ابوبکر مُقری، خطیب، ابوعمرو دانی، ابن‌خلّکان، قرطبی، ابن‌کثیر، نُعیم بن حمّاد، ابن‌اعثم کوفی، ابوالحسن ابری، ابن‌حجر عسقلانی.محی‌الدّین بن عربی، ابن‌طلحه شافعی، سَمهودی، شعرانی، ابن‌عربی مالکی، ابویعلی، ابن‌حجر هیثمی، ابن‌حیّان، ابوالشّیخ، ثعلبی، ابن‌ازرق، ابن‌منظور انصاری، عبدالکری یمانی، صدرالدّین قونوی، زینی دحلان، برزنگی، مرتضی زبیدی، ملّاعلی متّقی، خواجه پارسا، اسماعیل حقّی، آلوسی، قُندوزی، بلخی، گنجی شافعی و دیگران. [۱۲۶] .برخی از آنان، رساله‌ها و کتاب‌هایی در این باره پرداخته‌اند؛ کسانی همچون: حافظ ابونُعیم اصفهانی صاحب کتاب نعت المهدی و مناقب المهدی، گنجی شافعی صاحب البیان فی اخبار صاحب الزّمان، ملّاعلی متّقی صاحب تلخیص البیان فی اخبار مهدی آخر الزّمان، عبّاد بن یعقوب رواجنی صاحب کتاب اخبار المهدی، سیوطی صاحب العَرف الوردی فی اخبار المهدی و علامات المهدی، ابن‌حجر صاحب القول المختصر فی علامات المهدیّ المنتظر.شیخ جمال‌الدّین یوسف بن یحیی دمشقی صاحب عقدالدّرر فی اخبار الامام المنتظر، ابن کمال‌پاشا صاحب تلخیص البیان فی علامات مهدی آخر الزّمان، ابن‌قیّم جوزیّه نویسنده

المهدی، ملّاعلی قاری هندی نویسنده المشرب الوردی فی اخبار المهدی، شیخ مرعی بن یوسف کرمی مَقدَسی صاحب فوائد الفِکَر فی الامام المنتظر [۱۲۷]، محمّد بن عبدالعزیز بن مانع – از عالمان «نجد» در قرن چهاردهم – صاحب کتاب تحدیق النّظر فی اخبار الامام المنتظر و دیگران در دیگر کتاب‌ها.ما در این‌جا بخشی از گفته‌های بزرگان آنان را می‌آوریم تا خوانندگان با دقّت به مطالعه و اندیشه در آن‌ها بپردازند:۹۲. ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج‌البلاغه می‌گوید: «تمامی فرقه‌های اسلامی اتّفاق نظر دارند که دنیا و تکلیف به انجام نمی‌رسد؛ مگر با او». [۱۲۸] .۹۳. به نقل از شیخ عبدالحقّ در لمعات چنین آمده است که: «احادیث متواتر در این‌که مهدی از اهل بیت و فرزندان فاطمه به شمار می‌رود، هماهنگ است». [۱۲۹] .۹۴. صبّان در اسعاف الرّاغبین می‌نویسد: «روایات منقول از پیامبر، مبنی بر خروج او، و این‌که وی از خاندان پیامبر است، و زمین را پُر از عدل و داد می‌کند، به تواتر رسیده است». [۱۳۰] .۹۵. شبلنجی در نورالابصار می‌گوید: «احادیث منقول از پیامبر، درباره این‌که او در شمار اهل بیت او است، و زمین را از عدل و داد می‌آکنَد، به تواتر رسیده است». [۱۳۱] .۹۶. ابن‌حجر در صواعق می‌گوید: «ابوالحسن ابری گفته است: این‌که او خروج می‌کند، از اهل بیت پیامبر است، هفت سال پادشاهی می‌کند، زمین را از عدل می‌آکنَد، با عیسی خارج شده، و او را در قتل دجّال در دروازه «لدّ» در کشور فلسطین یاری می‌رساند، امامت این امّت را بر عهده دارد، و عیسی پشت سر او نماز می‌گزارد، اخبار به علّت فراوانی کسانی‌که آن‌ها را از مصطفی نقل کرده‌اند، به تواتر رسیده، و مُستفیض شده است». [۱۳۲] .۹۷. سیّداحمد بن زینی دحلان مفتی شافعیان در الفتوحات الاسلامیّه می‌نویسد: «روایاتی که در آن‌ها ذکری از ظهور مهدی رفته، فراوان و متواتر است. در این میان، برخی از آن‌ها حدیث صحیح، بعضی حدیث حسَن، و بیشترشان حدیث ضعیف است.امّا به خاطر فراوانی این‌گونه روایات، و راویان بسیار این احادیث، برخی از آن‌ها بعضی دیگر را تقویت کرده، تا جایی‌که قطعی بودنشان ثابت می‌گردد. امّا از این دست مسائل قطعی و مسلّم می‌توان به این‌که گزیری از ظهور او نیست، این‌که وی از فرزندان فاطمه است، این‌که زمین را پُر از عدل می‌کند، اشاره کرد».علّامه سیّد محمّد بن [عبدال]رسول برزنگی در پایان الاشاعهٔ [فی اشراط السّاعهٔ] [۸] بدین موضوع تذکّر داده است، ولی محدود کردن ظهور وی، به سال معیّن و مشخّصی، صحیح نیست؛ زیرا رازی است که جز خدا ندانند، و نصّی از جانب شارع مقدّس در تعیین آن، وارد نشده است». [۹] .۹۸. سوَیدی در سبائك الذّهب می‌گوید: «آن‌چه که علما بر آن اتّفاق کرده‌اند، این است که مهدی همان قیام کننده دوره آخرالزّمان است، و زمین را از عدل پُر می‌سازد؛ درباره او و ظهورش روایات بسیاری وارد شده است». [۱۰] .۹۹. گنجی شافعی در البیان فی اخبار صاحب الزّمان می‌گوید: «روایات پیامبر درباره مهدی‌علیه السلام به دلیل راویان بسیاری که آن‌ها را از مصطفی نقل کرده‌اند، متواتر و مُستفیض شده است». [۱۱] .۱۰۰. ملّاعلی متّقی در البرهان فی علامات مهدی آخرالزّمان فتواهای چهار تن از عالمان مذاهب چهارگانه، درباره حضرت مهدی‌علیه السلام را آورده است. [۱۲] این چهار تن عبارت‌اند از: شیخ ابن‌حجر شافعی نویسنده القول المختصر فی علامات المهدیّ المنتظر، ابوسرور احمد بن ضیاء حنفی، محمّد بن محمّد مالکی و یحیی بن محمّد حنبلی.فتواهای آنان شامل چنین موضوعاتی گردیده است: تأیید درستی نظریّه ظهور مهدی، وارد شدن روایات صحیح درباره او و در صفات او، چگونگی خروج او، و آن‌چه از فتنه‌ها که پیش از وی – همانند خروج سفیانی، فرو رفتن زمین و... – پدیدار می‌شود. ابن‌حجر تصریح کرده است به تواتر این روایات، و این‌که او از اهل بیت است؛ مالك شرق و غرب زمین گردیده، و آن را پُر از عدل می‌کند؛ و این‌که عیسی پشت سر او نماز می‌گزارد؛ سفیانی را می‌کُشد، و با سپاهی که به سوی مهدی گسیل داشته است در بَیداء – سرزمینی در میان مکّه و مدینه – فرو می‌رود. [۱۳] .۱۰۱. مسعود بن عمر تفتازانی در مقاصدالطّالبین گفته است: «احادیث صحیحی وارد شده است که امامی از فرزندان فاطمه زهرا – رضی اللّه عنها – ظهور می‌کند، و زمین را همان‌گونه که پُر از ظلم و ستم است، از عدل و داد پُر می‌کند». [۱۴] .۱۰۲. شیخ محمّد جزری دمشقی شافعی در اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب می‌گوید: «... از علیّ بن ابی‌طالب‌رضی الله عنه است که می‌فرمود: رسول خدا – صلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم – فرمود:«اَلْمَهْدیّ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ، یُصْلِحُه اللّه فی لَیْلَهٍ»؛«مهدی در شمارِ ما اهل بیت است،

خداونـد، امر [ظهور] وی را در شبی راست می گردانـد...».درستی احـادیث امام مهـدی و روایات مبنی بر آمـدن او در آخرالزّمان، و این که وی از اهل بیتِ و خاندان فاطمه – رضوان اللّه علیها – به شـمار می‌آید، نزد ما به اثبات رسـیده است. نام او نام پیامبر – صـلّی اللّه علیه [و آله] و سـلّم –، و نام پدرش، همان نام پدر پیامبر – صـلّی اللّه علیه [و آله] و سـلّم – باشد. درست و روشن‌تر آن است که او از فرزنـدان حسـین بن علی است؛ چراکه نصّ امیرالمؤمنین علی در این‌باره چنین است:... علی‌علیه السـلام در حالی که به فرزندش حسـین می‌نگریست، فرمود:«إِنَّ ابْنَی هذا سَیِّدُکُما، سَمَّاهُ النَّبِیُّ – صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ [وَ آلِهِ]وَ سَلَّمَ –، وَ سَیَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ یُسَمّی بِاسْمِ نَبِیِّکُمْ، یُشْبِهُهُ فِی الْخُلْقِ، وَ لا ـ یُشْبِهُهُ فِی الْخَلْقِ»؛«این فرزنـدم آقـای شـما است. نامش را پیامبر بر وی نهاده است. از صُـلب او مردی می‌آیـد که هم‌نام پیامبرتان است. سـیرتش به پیامبر می‌ماند، ولی در صورت، چُنو نیست».سپس داسـتان لبریز شدن زمین از عدل به توسّط او را بازگو فرمود. همین‌ها را ابوداوود در سـنن خود روایت نموده، و بر آن، سـکوت کرده است». [۱۵] .۱۰۳. و عبدالرّحمان بن خلـدون در مقـدّمه مشـهورش می‌نویسـد: «آن‌چه در گـذر زمـان در میـان عموم مسـلمانان شـهرت یـافته آن است که با گذشـت روزگاران به ناچار بایـد در آخرالزّمان مردی از اهل بیت ظهور کنـد، دین را نیرو بخشـد، عـدل و داد را آشـکار سازد، و مسـلمانان پیروی‌اش کننـد.وی بر کشورهای اسـلامی چیرگی خواهـد یافت، و او را مهـدی نامند. خروج دجّال و روی‌دادهای پس از آن – که در شـمار نشانه‌های مذکور در روایات صحیح است – پس از وی روی خواهد داد...». [۱۶] .در این‌جا فصل اوّل را در اقوال به پایان برده، به یاری حضرت باری به فصل دوم می‌پردازیم.

احادیث

حدیث لوح

این حدیث را کلینی در کافی [۱۳۳] ، شاگردش نعمانی در الغیبهٔ [۱۳۴] ، صدوق در کمال الدّین و تمام النّعمهٔ [۱۳۵] و عیون اخبار الرّضا علیه السّلام [۱۳۶] ، مفید در اختصاص [۱۳۷] ، شیخ تقی‌الدّین ابوصلاح حلبی در تقریب المعارف [۱۳۸] به صورت مختصر، شیخ طوسـی در الغیبهٔ [۱۳۹] و امـالی [۱۴۰] ، امین‌الـدّین طبرسـی در اعلام الوری [۱۴۱] و ابومنصور طبرسـی در احتجـاج [۱۴۲] به صورت مرسـل؛ و شـیخ حسن بن ابوالحسن دیلمی در ارشـاد القلوب [۱۴۳] ، علّامه مجلسـی در مجلّـد نهم بحارالانوار [۱۴۴] و سیّد امین در اعیان الشّیعه [۱۴۵] به نقل از کافی؛ و صافی در منتخب الاثر فی الامام الثّانی عشر [۱۴۶] آورده‌اند؛ قدّس اللّه اسرارهم.و در کافی – به صورت مسند از ابابصیر به نقل از ابی‌عبداللّه‌علیه السلام [امام صادق] – است که: قالَ أَبی لِجابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصارِیِّ: «إِنَّ لی إِلَیْکَ حاجَهًٔ، فَمَتی یَخِفُّ عَلَیْکَ أَنْ أَخْلُوَ بِـکَ فَأَسْأَلَکَ عَنْها؟»؛فَقالَ لَهُ جابِرٌ: «أَیَّ الْأَوْقاتِ أَحْبَبْتَهُ».فَخَلا بِهِ فی بَعْضِ الْأَیّام، فَقالَ لَهُ: «یا جابِرُ! أَخْبِرْنی عَنِ اللَّوْحِ الَّذی رَأَیْتَهُ فی یَدِ أُمّی فاطِمَهَٔ‌علیها السلام، بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله، وَ ما أَخْبَرَتْکَ بِهِ أُمّی أَنَّهُ فی ذلِـکَ اللَّوْحِ مَکْتُوبٌ؟».فَقالَ جابِرٌ: أَشْـهَدُ بِاللَّهِ أَنّی دَخَلْتُ عَلی أُمِّکَ فاطِمَـهَٔ‌علیها السـلام، فی حَیاهِٔ رَسُولِ اللَّهِ‌صـلی الله علیه وآله، فَهَنَّیْتُها بِوِلادَهِٔ الْحُسَیْنِ وَ رَأَیْتُ فی یَدَیْها لَوْحاً أَخْضَرَ، ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرُّدٍ، وَ رَأَیْتُ فیهِ کِتاباً أَبْیَضَ، شِبْهَ لَوْنِ الشَّمْسِ.فَقُلْتُ لَها: «بِأَبی وَ أُمّی، یا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ‌صـلی الله علیه وآله، ما هـذَا اللَّوْحِ؟».فَقالَتْ: «هذا لَوْحٌ أَهْداهُ اللَّهُ إِلی رَسُولِهِ‌صـلی الله علیه وآله، فیهِ اسْمُ أَبی، وَ اسْمُ بَعْلی، وَ اسْمُ ابْنَیَّ، وَ اسْمُ الْأَوْصِیاءِ مِنْ وُلْدی، وَ أَعْطانیهِ أَبی لِیُبَشِّرَنی بِذلِکَ».قالَ جابِرٌ: فَأَعْطَتْنیهِ أُمُّکَ فاطِمَهُٔ‌علیها السلام فَقَرَأْتُهُ وَ اسْتَنْسَـخْتُهُ.فَقـالَ لَهُ أَبی: «فَهَـلْ لَـکَ – یا جابِرُ – أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَیَّ؟».قالَ: «نَعَمْ».فَمَشـی مَعَهُ أَبی إِلی مَنْزِلِ جابِرٍ، فَأَخْرَجَ صَـحیفَهًٔ مِنْ رَقٍّ، فَقالَ: «یا جابِرُ! أُنْظُرْ فی کِتابِکَ لِأَقْرَأَ [أَنَا] عَلَیْکَ». فَنَظَرَ جابِرٌ فی نُسْـخَتِهِ فَقَرَأَهُ أَبی، فَما خالَفَ حَرْفٌ حَرْفاً، فَقالَ جابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنّی هکَذا رَأَیْتُهُ فِی اللَّوْحِ مَکْتُوباً:بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.هذا کِتابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزیزِ الْحَکیمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِیِّهِ، وَ نُورِهِ وَ سَـفیرِهِ، وَ حِجابِهِ وَ دَلیلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمینُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعـالَمینَ، عَظِّمْ – یا مُحَمَّدُ – أَسْـمائی، وَ اشْـکُرْ نَعْمائی، وَ لا تَجْحَـدْ آلائی؛ إِنّی أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلّا أَنَا

قاصِمُ الْجَبّارین، وَ مُدیلُ الْمَظْلُومینَ، وَ دَیّانُ الدّین؛إنّی أَنَا اللّهُ لا إلهَ إلّا أَنَا، فَمَنْ رَجا غَیْرَ فَضْلی، أَوْ خافَ غَیْرَ عَدْلی، عَذَّبْتُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُ بِهِ أَحَداً مِنَ الْعالَمینَ، فَإیّایَ فَاعْبُدْ وَ عَلَیَّ فَتوکَّلْ.إنّی لَمْ أَبْعَثْ نَبیّاً فَأُکْمِلَتْ أَیّامُهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ، إلّا جَعَلْتُ لَهُ وَصیّاً، وَ إنّی فَضَّلْتُکَ عَلَی الْأَنْبیاءِ، وَ فَضَّلْتُ وَصیَّکَ عَلَی الْأَوْصیاءِ، وَ أَکْرَمْتُکَ بِشِبْلَیْکَ وَ سِبْطَیْکَ حَسَنٍ وَ حُسَیْنٍ؛ فَجَعَلْتُ حَسَناً مَعْدِنَ عِلْمی بَعْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ أَبیهِ؛ وَ جَعَلْتُ حُسَیْناً خازِنَ وَحْیی، وَ أَکْرَمْتُهُ بِالشَّهادَةِ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ، وَ أَرْفَعُ الشُّهَداءِ دَرَجَةً، جَعَلْتُ کَلِمَتِیَ التّامَّةَ مَعَهُ، وَ حُجَّتِیَ الْبالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِتْرَتِهِ أُثیبُ وَ أُعاقِبُ:أَوَّلُهُمْ عَلِیٌّ، سَیِّدُ الْعابِدینَ وَ زَیْنُ أَوْلیائِیَ الْماضینَ، وَ ابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ، مُحَمَّدٌ، الْباقِرُ عِلْمی، وَ الْمَعْدِنُ لِحِکْمَتی؛سَیَهْلِکُ الْمُرْتابُونَ فی جَعْفَرٍ، الرّادُّ عَلَیْهِ کَالرّادِّ عَلَیَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنّی لَأُکْرِمَنَّ مَثْوی جَعْفَرٍ، وَ لَأَسُرَّنَّهُ فی أَشْیاعِهِ وَ أَنْصارِهِ وَ أَوْلیائِهِ؛أُتیحَتْ بَعْدَهُ مُوسی فِتْنَةٌ عَمْیاءُ حِنْدِسٌ، لِأَنَّ خَیْطَ فَرْضی لا یَنْقَطِعُ، وَ حُجَّتی لا تَخْفی، وَ أَنَّ أَوْلیائی یُسْقَوْنَ بِالْکَأْسِ الْأَوْفی، مَنْ جَحَدَ واحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتی، وَ مَنْ غَیَّرَ آیَةً مِنْ کِتابی فَقَدِ افْتَری عَلَیَّ، وَیْلٌ لِلْمُفْتَرینَ الْجاحِدینَ؛عِنْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ مُوسی عَبْدی وَ حَبیبی وَ خِیَرَتی فی عَلِیٍّ، وَلِیّی وَ ناصِری، وَ مَنْ أَضَعُ عَلَیْهِ أَعْباءَ النُّبُوَّةِ، وَ أَمْتَحِنُهُ بِالْاِضْطِلاعِ بِها، یَقْتُلُهُ عِفْریتٌ مُسْتَکْبِرٌ، یُدْفَنُ فِی الْمَدینَةِ الَّتی بَناهَا الْعَبْدُ الصّالِحُ إلی جَنْبِ شَرِّ خَلْقی؛حَقَّ الْقَوْلُ مِنّی لَأَسُرَّنَّهُ بِمُحَمَّدٍ، ابْنِهِ وَ خَلیفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ وارِثِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمی وَ مَوْضِعُ سِرّی، وَ حُجَّتی عَلی خَلْقی، لا یُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إلّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْواهُ، وَ شَفَّعْتُهُ فی سَبْعینَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ – کُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النّارَ –؛وَ أَخْتِمُ بِالسَّعادَةِ لِابْنِهِ عَلِیٍّ، وَلِیّی وَ ناصِری، وَ الشّاهِدِ فی خَلْقی، وَ أَمینی عَلی وَحْیی؛ أُخْرِجُ مِنْهُ الدّاعِیَ إلی سَبیلی، وَ الْخازِنَ لِعِلْمی، الْحَسَنَ؛وَ أُکَمِّلُ ذلِکَ بِابْنِهِ م ح م د، رَحْمَةً لِلْعالَمینَ، عَلَیْهِ کَمالُ مُوسی، وَ بَهاءُ عیسی، وَ صَبْرُ أَیُّوبَ، فَیُذَلُّ أَوْلیائی فی زَمانِهِ، وَ تُتَهادی رُؤُوسُهُمْ کَما تُتَهادی رُؤُوسُ التُّرْکِ وَ الدَّیْلَمِ، فَیُقْتَلُونَ وَ یُحْرَقُونَ، وَ یَکُونُونَ خائِفینَ مَرْعُوبینَ وَجِلینَ.تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمائِهِمْ، وَ یَفْشُوا الْوَیْلُ وَ الرَّنَّةُ فی نِسائِهِمْ، أُولئِکَ أَوْلیائی – حَقّاً –، بِهِمْ أَدْفَعُ کُلَّ فِتْنَةٍ عَمْیاءَ حِنْدِسٍ، وَ بِهِمْ أَکْشِفُ الزَّلازِلَ وَ أَدْفَعُ الْآصارَ وَ الْأَغْلالَ، أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ، وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.پدرم به جابر بن عبداللّه انصاری فرمود: «مرا به تو نیازی است؛ چه زمانی برایت آسان‌تر است تا با تو خلوت کنم، و درباره آن، از تو پرسش کنم؟».جابر به پدرم گفت: «هر زمان که بخواهی».روزی با وی خلوت کرد، و به او فرمود: «جابر! با من، از آن لوحی که در دست مادرم فاطمه – دختر پیامبر خدا – دیده‌ای، و از آن‌چه که او درباره نوشته‌های آن لوح می‌فرمود، سخن بگو».جابر گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که روزی در زمان حیات پیامبر خدا به نزد مادرت فاطمه وارد شدم، و به او برای تولّد حسین تبریک گفتم. در دستانش لوح سبزرنگی دیدم که گمانم از زمرّد بود، و در آن، نوشته سفیدی همچون رنگ آفتاب دیدم.به وی گفتم: «پدر و مادرم به فدایت ای دخت پیغامبر خدا! این لوح چیست؟».فرمود: «این لوحی است که خداوند به پیامبرش اهدا کرده، و در آن، نام‌های پدرم، همسرم، دو پسرم، و نام اوصیایی که در شمار فرزندانم هستند، ثبت شده است. پدرم به عنوان مژدگانی آن را به من داده است».جابر گفت: «مادرت فاطمه آن را به دستم داد، خواندمش، و از روی آن، استنساخ کردم».پدرم به او فرمود: «جابر! می‌توانی به من نشانش دهی؟».گفت: «آری».سپس پدرم، همراه جابر به منزل او رفت، و وی صحیفه‌ای از پوست آهو بیرون آورد.پدرم فرمود: «جابر! در نگاشته خود نگاه کن تا برایت بخوانمش».جابر نگاه در نسخه خویش داشت که پدرم همان را برایش بخواند؛ حتّی حرفی با حرفی اختلاف نداشت. جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من در لوح، چنین دیدم که نگاشته بود:به نام خداوند بخشاینده مهرباناین نامه‌ای است از جانب خداوندِ پیروز و دانا برای محمّد، پیامبر، نور، فرستاده، حجاب و دلیل همو. آن را روح‌الامین از نزد پروردگار جهانیان آورده است.محمّد! نام‌هایم را بزرگ شمار، نعمت‌هایم را شکر گزار و لطف‌هایم را انکار مدار. منم، من که خدایی جز من نیست، شکننده جابرانم، انتقام جوینده ستم‌کشانم، سزادهنده روز جزایم. منم، من که خدایی جز من نیست، هرکه را امید به فضلِ جز من است، هرکه را ترس از عدل جز من است، چنانش کیفر دهم که هیچ‌یک از جهانیان را چونان نداده باشم. تنها پرستنده‌ات من باشم، توکّلت تنها بر من باشد.راستی من پیامبری نفرستادم که روزگارش را پایان دهم، و عمرش به سر آید، مگر آن‌که وصیّی برایش نهادم.راستی تو را بر تمامی پیغامبران برتری دادم، وصیّ تو را بر تمامی اوصیا

برتری نهادم، و به دو شیربچّه دخترزاده‌ات، حسن و حسین، گرامی‌ات داشتم.حسن را – پس از پدرش – گنجینه دانشم، و حسین را گنج‌دار وحی خویش ساختم. با شهادت، گرامی‌اش دارم، و زندگانی‌اش را با سعادت به پایان رسانم. او برترین کسی است که به شهادت رسیده، بلندمرتبه‌ترینِ شهیدان است. کلمه تامّه‌ام را همراه او کردم، و حجّت بالغه‌ام را نزد او نهادم. توسّط خاندان همو است که پاداش و کیفر دهم:نخستینِ آنان علی است؛ سرور عابدان، و زیور اولیای پیشینم.پسرش – همچون جدّ ستوده‌اش – محمّد، شکافنده دانشم، و گنجینه حکمت من است.هلاک‌اند آنان‌که درباره جعفر تردید بَرند؛ آن‌که نپذیردش، مرا نپذیرفته است. گفتار به حقّ من آن است که پای‌گاهش را گرامی دارم، و وی را درباره پیروان، یاران و دوستانش شاد کنم.پس از او موسی است؛ همو که به آشوبی سخت و تار گرفتار است. رشته‌ام نبُرد، حجّتم نهان نماند، و دوستانم از جام لبالب بنوشند. هر آن‌که یکی از اینان را منکر شود، به انکار نعمتم برآمده، و هر آن‌که آیتی از کتابم را تغییر دهد، بر من دروغ بسته است.ای وای بر افترابندان و انکارکنندگان پس از درگذشت موسی – بنده، و دوست و برگزیده‌ام –، درباره علی دوست و یاری‌دهنده من که بارهای وظایف نبوّت را بر دوش او نهم، و وی را بر به عهده گرفتن آن‌ها بیازمایم. دیوصفتی گردن‌فراز بکشدش، و در شهری که به دست عبد صالحی [۱۴۷] بنا گشته است، در کنار بدترین خلایق [۱۴۸] به خاک رود.گفتار به حقّ من آن است که او را به پسرش، خلیفه پس از او، و وارث دانشش محمّد شاد کنم. او است گنج دانشم، جای‌گاه رازم، و حجّت بر بندگانم. بنده‌ای بر او ایمان نیاوَرَد، مگر که در بهشت جایش دهم، و شفاعتش را در هفتاد کس از خاندانش – که همگی سزاوار دوزخ‌اند – پذیرا شوم.سرانجام، سعادت را نصیب پسر او علی که ولیّ و یاری دهنده من، گواه در خلق من، و امین من در وحی من است، می‌گردانم. از او، حسن، آن‌که دعوت کننده به راهم، و گنج‌دار دانشم باشد را برآورم.[سلسله امامت] را به پسر او م ح م د که رحمت عالمیان است، کامل گردانم. او را کمال موسی، نور عیسی و صبر ایّوب است. در زمان او است که دوستانم خوار شوند. سرهای آنان را دشمنان به یکدیگر پیشکش دهند؛ همان‌گونه که سرهای ترکان و دیلمیان را به هم هدیه می‌دهند. بکُشندشان و بسوزانندشان، و آنان، هراسان و بیم‌ناک و ترسان باشند.خونشان زمین را رنگین کند، و شیون و زاری زنانشان آشکار شود. آنان دوستان حقیقی من‌اند. با آن‌ها است که هر آشوب سخت و تاری را ببَرم، و زمین‌لرزه‌ها، بارهای گران و زنجیرها را کنار زنم. صلوات و رحمت الهی بر آن هدایت‌شدگان باد، همانان که خود، هدایت‌شدگان هستند. [۱۴۹] .عبدالرّحمان بن سالم گفت: ابوبصیر گفت: این روایت – حتّی اگر در تمام طول عمر خود حدیثی جز این حدیث نشنوی – کفایتت کند؛ پس آن را از جز اهلش مخفی دار. [۱۵۰] .می‌گویم: علّامه سیّداسماعیل هاشمی اصفهانی [۱۵۱] در شرح این حدیث رساله‌ای با نام شهادهٔ الشّهداء به زبان فارسی نگاشته، و به سال ۱۴۰۶ق در اصفهان به چاپ رسانده است [۱۵۲] که می‌توان به آن تألیف لطیف، مراجعه کرد. [۱۵۳] .

بیان الهی درباره مهدی موعود

از مُفضّل بن عمر، از [امام] صادق جعفر بن محمّد، از پدرش، از پدرانش‌علیهم السلام، به نقل از امیر مؤمنان‌علیه السلام است که فرمود: پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: لَمّا أُسْرِیَ بی إِلَی السَّماءِ أَوْحی إِلیَّ رَبّی – جَلَّ جَلالُهُ – فَقالَ: یا مُحَمَّدُ! إِنّی اطَّلَعْتُ عَلَی الْأَرْضِ اطِّلاعَةً، فَاخْتَرْتُکَ مِنْها، فَجَعَلْتُکَ نَبِیّاً، وَ شَقَقْتُ لَکَ مِن اسْمی اسْماً، فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ.ثُمَّ اطَّلَعْتُ الثّانِیَةَ، فَاخْتَرْتُ مِنْها عَلِیّاً، وَ جَعَلْتُهُ وَصِیَّکَ وَ خَلیفَتَکَ، وَ زَوْجَ ابْنَتِکَ وَ أَبا ذُرِّیَّتِکَ، وَ شَقَقْتُ لَهُ اسْماً مِنْ أَسْمائی، فَأَنَا الْعَلِیُّ الْأَعْلی وَ هُوَ عَلِیٌّ؛ وَ خَلَقْتُ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ مِنْ نُورِکُما؛ ثُمَّ عَرَضْتُ وِلایَتَهُمْ عَلَی الْمَلائِکَةِ، فَمَنْ قَبِلَها کانَ عِنْدی مِنَ الْمُقَرَّبینَ.یا مُحَمَّدُ! لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَنی، حَتّی یَنْقَطِعَ وَ یَصیرَ کَالشَّنِّ [۱۵۴] البالی، ثُمَّ أَتانی جاحِداً لِوِلایَتِهِمْ، فَما أَسْکَنْتُهُ جَنَّتی، وَ لا أَظْلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشی.یا مُحَمَّدُ! تُحِبُّ أَنْ تَراهُمْ؟قُلْتُ: «نَعَمْ یا رَبِّ!».فَقالَ – عَزَّ وَ جَلَّ –: «ارْفَعْ رَأْسَکَ».فَرَفَعْتُ رَأْسی وَ إِذا أَنَا بِأَنْوارِ عَلِیٍّ وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، وَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ، وَ عَلِیِّ بْنِ مُوسی، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ

الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ، وَ م ح م د بْنِ الْحَسَنِ الْقـائِمِ فی وَسَـطِهِمْ کَأَنَّهُ کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ.قُلْتُ: «یـا رَبِّ وَ مَنْ هؤُلاـءِ؟».قـالَ: «هؤُلاءِ الْأَئِمَّهُ، وَ هـذَا الْقائِمُ الَّذی یُحَلِّلُ حَلالی، وَ یُحَرِّمُ حَرامی، وَ بِهِ أَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدائی، وَ هُوَ راحَهٌ لِأَوْلِیائی، وَ هُوَ الَّذی یَشْفی قُلُوبَ شیعَتِکَ مِنَ الظّالِمینَ وَ الْجاحِـدینَ وَ الْکافِرینَ، فَیُخْرِجُ اللّاتَ وَ الْعُزّی طَرِیَیْنِ فَیُحْرِقُهُما، فَلَفِتْنَهُ النّاسِ یَوْمَئِذٍ بِهِما أَشَدُّ مِنْ فِتْنَهِ الْعِجْلِ وَ السّامِرِیِّ». [۱۵۵] .چون مرا در آسـمان بگرداندنـد، پروردگـارم به من وحی فرمود: «محمّـد! من نگاهی بر زمین کردم، و از آن میان، تو را برگزیـدم، و نبیّ قرار دادم. برای تو، نـامی از نام خود بازگرفتم؛ من محمودم، و تو محمّـد.باری دیگر در زمین نظاره کردم، و علی را برگزیـدم. او را وصیّ و خلیفه تو، همسر دخترت، و پدر خاندانت کردم. برای او، نامی از نام خود بازگرفتم؛ من علیّ اعلایم، و او علی.فاطمه، حسن و حسین را از نور شـما دو تن بیافریـدم، و ولایت آنان را بر فرشـتگان عرضه ساختم، و آن‌که پـذیرفت، مقرّب درگاهم شد. محمّد! اگر بنـده‌ای، آن‌چنان عبادتم کنـد که ببُرد، و همچون مَشک پوسیده‌ای گردد، سپس با انکار ولایتِ اینان، به نزدم آید، در بهشـتم جایش نـدهم، و به زیر سایه عرشم نگنجانمش.محمّـد! خواهی که ایشان را ببینی؟».گفتم: «آری، پروردگارا!».پس فرمود: «سـرت را بلند کن».سـرم را بالا گرفتم، و ناگاه، انوارِ علی، فاطمه، حسن، حسین، علیّ بن حسین، محمّد بن علی، جعفر بن محمّد، موسـی بن جعفر، علیّ بن موسـی، محمّـد بن علی، علیّ بن محمّد، حسن بن علی و م ح م د بن حسن قائم را چون سـتاره درخشـنده‌ای در میان ایشان دیـدم.گفتم: «پروردگارا! اینان کیسـتند؟».فرمود: «اینان ائمّه‌اند، و این قائم است که حلالم را حلال، و حرامم را حرام گرداند. توسّط او از دشـمنانم انتقام کشم. او مایه آسایش اولیای من است. او است که قلب شـیعیانت را از ستم‌کاران و منکران و کافران شفا دهـد. لاـت و عزّی را - تر و تـازه - بیرون کشـد، و بسوزانـد. در آن زمان، فریفتگی مردم بـدان‌ها دشوارتر از فتنه گوساله و سامری است».

بیان پیامبر

از جعفر بن محمّد صادق، از پدرش، به نقل از پدرانش‌علیهم السلام است که فرمود: پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: جبراییل از پروردگار - جلّ جلاله - روایتم کرد که او فرمود: «مَنْ عَلِمَ أَنْ لا إِلهَ إِلّا أَنَا وَحْـدی، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدی وَ رَسُولی، وَ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبی طالِبٍ خَلیفَتی، وَ أَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجی، أُدْخِلْهُ الْجَنَّهَ بِرَحْمَتی، وَ نَجَّیْتُهُ مِنَ النّارِ بِعَفْوی، وَ أَبَحْتُ لَهُ جِواری، وَ أَوْجَبْتُ لَهُ کَرامَتی، وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْهِ نِعْمَتی، وَ جَعَلْتُهُ مِنْ خاصَّتی وَ خالِصَتی. إِنْ نادانی لَبَّیْتُهُ، وَ إِنْ دَعانی أَجَبْتُهُ، وَ إِنْ سَأَلَنی أَعْطَیْتُهُ، وَ إِنْ سَـکَتَ ابْتَدَأْتُهُ، وَ إِنْ أَساءَ رَحِمْتُهُ، وَ إِنْ فَرَّ مِنّی دَعَوْتُهُ، وَ إِنْ رَجَعَ إِلَیَّ قَبِلْتُهُ، وَ إِنْ قَرَعَ بابی فَتَحْتُهُ.وَ مَنْ لَمْ یَشْهَدْ أَنْ لا إِلهَ إِلّا أَنَا وَحْدی، أَوْ شَهِدَ بِذلِکَ وَ لَمْ یَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدی وَ رَسُولی، أَوْ شَهِدَ بِذلِکَ وَ لَمْ یَشْهَدْ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبی طالِبٍ خَلیفَتی، أَوْ شَهِدَ بِذلِکَ وَ لَمْ یَشْهَدْ أَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجی، فَقَـدْ جَحَـدَ نِعْمَتی، وَ صَـغَّرَ عَظَمَتی، وَ کَفَرَ بِآیاتی وَ کُتُبی. إِنْ قَصَـدَنی حَجَبْتُهُ، وَ إِنْ سَأَلَنی حَرَمْتُهُ، وَ إِنْ نادانی لَمْ أَسْـمَعْ نِـدائَهُ، وَ إِنْ دَعـانی لَمْ أَسْتَجِبْ دُعـائَهُ، وَ إِنْ رَجـانی خَیَّبْتُهُ، وَ ذلِـکَ جَزاؤُهُ مِنّی، وَ مـا أَنَا بِظَلّامٍ لِلْعَبیـدِ».فَقامَ جابِرُ بْنُ عَبْـدِ اللّهِ الْأَنْصارِیُّ، فَقالَ: «یا رَسُولَ اللّهِ! وَ مَنِ الْأَئِمَّهُ مِنْ وُلْدِ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ؟».قالَ: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ - سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ -؛ ثُمَّ سَیِّدُ الْعابِدینَ فی زَمانِهِ، عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ؛ ثُمَّ الْباقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ - وَ سَتُدْرِکُهُ یا جابِرُ!، فَإِذا أَدْرَکْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلامَ -.ثُمَّ الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ؛ ثُمَّ الْکاظِمُ مُوسَـی بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرِّضا عَلِیُّ بْنُ مُوسی؛ ثُمَّ التَّقِیُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ؛ ثُمَّ النَّقِیُّ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ؛ ثُمَّ الزَّکِیُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ؛ ثُمَّ ابْنُهُ الْقـائِمُ بِـالْحَقِّ مَهْـدِیُّ أُمَّتی، الَّذی یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَـدْلاً کَمـا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْمـاً.هؤُلاـءِ - یـا جابِرُ - خُلَفائی وَ أَوْصِـیائی، وَ أَوْلادی وَ عِتْرَتی؛ مَنْ أَطاعَهُمْ فَقَدْ أَطاعَنی، وَ مَنْ عَصاهُمْ فَقَدْ عَصانی، وَ مَنْ أَنْکَرَهُمْ، أَوْ أَنْکَرَ واحِداً مِنْهُمْ، فَقَدْ أَنْکَرَنی، بِهِمْ یُمْسِـکُ اللّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - السَّمـاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ، إِلّـا بِإِذْنِهِ؛ وَ بِهِمْ یَحْفَظُ اللّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمیـدَ بِأَهْلِها». [۱۵۶] .هرکس که بدانـد - جز من که یکتایم - خـدایی نیست؛ محمّد بنده و پیغامبر من است؛ علیّ بن ابی‌طالب خلیفه من است؛ و امامان که در شـمار فرزنـدان اوینـد، حجّت‌های من‌اند؛ او را به رحمت خویش به بهشت برَم؛ به عفو خویش از دوزخ باز دارم، همجواری‌ام را بر او تمام

سازم، کرامتم را بر او واجب گردانم؛ نعمتم را بر او تمام سازم، و او را در گروه خاصان و برگزیدگانم داخل کنم.گر صدایم زند، پاسخش گویم؛ گر بخوانَدم، اجابت گردانم؛ خواهشی گر کند، برآورم؛ اگر چیزی بخواهد، به او بدهم؛ گر خاموشی گزیند، بر او ابتدای سخن کنم؛ گر بدی کند، ببخشایمش؛ گر بگریزد، بخوانمش؛ اگر بازگردد، بپذیرمش، و اگر خانه‌ام را در بکوبد، بگشایمش.و هرکس که گواهی ندهد - جز من که یکتایم - خدایی نیست؛ و یا بدان شهادت دهد، ولی گواهی ندهد که محمّد، بنده و پیغامبر من است؛ یا بدان شهادت دهد، ولی گواهی ندهد که علیّ بن ابی‌طالب خلیفه من است؛ یا بدان شهادت دهد، ولی گواهی ندهد که امامان از فرزندان او حجّت‌های من‌اند؛ نعمتم را انکار داشته، عظمتم را اندک انگاشته، و آیات و کتاب‌هایم را کافر گشته است.گر آهنگ من کند، در حجابش کنم؛ خواهشی گر کند، محرومش دارم؛ اگر صدایم زند، آوایش نشنوم؛ گر بخواندم، اجابت نگردانم؛ و اگر امیدم بندد، ناامیدش سازم. این است سزای او از سوی من، منی که بر هیچ بنده‌ای ستم‌کار نبوده‌ام. [۱۵۷] .پس جابر بن عبداللّه انصاری برخاست، و گفت: «ای رسول خدا! کیستند امامانی که در شمار فرزندان علیّ بن ابی‌طالب‌اند؟».فرمود: «حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت؛ سپس سرور عابدان زمان خویش، علیّ بن حسین؛ سپس باقر، محمّد بن علی، که تو - ای جابر! - او را درک خواهی کرد؛ پس چون وی را دیدی، سلام مرا به او برسان.سپس صادق، جعفر بن محمّد؛ سپس کاظم، موسی بن جعفر؛ سپس رضا، علیّ بن موسی؛ سپس تقی، محمّد بن علی؛ سپس نقی، علیّ بن محمّد؛ سپس زکی، حسن بن علی، سپس فرزندش قائم به حقّ، مهدی امّتم، آن‌که زمین را پُر از عدل و داد کند، همان‌گونه که لبریز از ظلم و ستم گشته است.جابر! اینان خلفا، اوصیا، فرزندان و عترت من‌اند؛ هر آن‌که فرمانشان برَد، مرا فرمان برده، و هرکس سرپیچی‌شان کند مرا سرپیچی کرده، و هر آن‌که انکارشان کند، یا منکرِ یکی از آنان گردد، مرا انکار کرده است.خداوند عزّ و جلّ بدان‌ها آسمان را نگاه داشته، تا بر زمین فرو نیاید - مگر به اذن او -؛ و بدان‌ها زمین را نگاه داشته، تا ساکنانش را نلرزاند».

بیان امیرمؤمنان (ع)

از علیّ بن موسی الرّضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمّد، از پدرش محمّد بن علی، از پدرش علیّ بن حسین، از پدرش حسین بن علی، به نقل از پدرش امیر مؤمنان علیّ بن ابی‌طالب‌علیهم السلام است که فرمود: «اَلتّاسِعُ مِنْ وُلْدِکَ یا حُسَیْنُ، هُوَ الْقائِمُ بِالْحَقِّ، الْمُظْهِرُ لِلدّینِ، وَ الْباسِطُ لِلْعَدْلِ».قالَ الْحُسَیْنُ: فَقُلْتُ لَهُ: «یا أَمیرَ الْمُؤْمِنینَ! وَ إِنَّ ذلِکَ لَکائِنٌ؟».فَقالَ‌علیه السلام: «إِی وَ الَّذی بَعَثَ مُحَمَّداًصلی الله علیه وآله بِالنُّبُوَّةِ وَ اصْطَفاهُ عَلی جَمیعِ الْبَرِیَّةِ، وَ لکِنْ بَعْدَ غَیْبَةٍ وَ حَیْرَةٍ؛ فَلا یَثْبُتُ فیها عَلی دینِهِ، إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُباشِرُونَ لِرُوحِ الْیَقینِ؛ الَّذینَ أَخَذَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - میثاقَهُمْ بِوِلایَتِنا، وَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْإیمانَ، وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ». [۱۵۸] .«حسین! نهمین نفر از فرزندان تو، همان قائم بر حقّ، آشکار کننده دین، و گستراننده عدالت است».[امام] حسین فرمودند: به او گفتم: «ای امیر مؤمنان! آیا این‌گونه واقع خواهد شد؟».فرمود: «آری، سوگند به او که محمّدصلی الله علیه وآله را به نبوّت برانگیخت، و وی را بر تمامی خلق برگزید، چنین می‌شود؛ امّا پس از غیبتی و حیرتی که در آن هیچ کس - جز مُخلصان، و بشارت داده‌شدگان به روح یقین - بر دین خویش، ثابت نمانَد.همانان‌که خداوند عزّ و جلّ بر ولایت ما از ایشان میثاق ستانده، و در دل‌هایشان ایمان را نگاشته، و به روحی از جانب خویش، تأییدشان کرده است». [۱۵۹] .

بیان امام حسن (ع)

به نقل از ابو سعید عَقیصا است که می‌گفت: چون [امام] حسن بن علی‌علیهما السلام با معاویهٔ بن ابی‌سفیان مصالحه کرد، مردم به نزدش آمدند، آن‌گاه برخی از آنان به ملامت حضرت برای بیعتش [با معاویه]پرداختند. حضرت‌علیه السلام فرمودند: «وَیْحَکُمْ ما تَدْرُونَ ما عَمِلْتُ، وَ اللَّهِ الَّذی عَمِلْتُ خَیْرٌ لِشیعَتی مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرُبَتْ؛أ لا تَعْلَمُونَ أَنَّنی إِمامُکُمْ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَیْکُمْ، وَ

أَحَدُ سَیِّدَیْ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، بِنَصٍّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه وآله عَلَیَّ؟».قالُوا: «بَلی».قالَ: «أَ ما عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخِضْرعلیه السلام لَمَّا خَرَقَ السَّفینَةَ، وَ أَقامَ الْجِدارَ، وَ قَتَلَ الْغُلامَ کانَ ذلِکَ سَخَطاً لِمُوسَی بْنِ عِمْرانِ، إِذْ خَفِیَ عَلَیْهِ وَجْهُ الْحِکْمَةِ فی ذلِکَ، وَ کانَ ذلِکَ عِنْدَ اللَّهِ – تَعالی ذِکْرُهُ – حِکْمَةً وَ صَواباً؛ أَ ما عَلِمْتُمْ أَنَّهُ ما مِنَّا أَحَدٌ إِلّا وَ یَقَعُ فی عُنُقِهِ بَیْعَةٌ لِطاغِیَةِ زَمانِهِ، إِلَّا الْقائِمِ الَّذی یُصَلّی رُوحُ اللَّهِ عیسَی بْنُ مَرْیَمَعلیه السلام خَلْفَهُ، فَإِنَّ اللَّهَ – عَزَّ وَ جَلَّ – یُخْفی وِلادَتَهُ، وَ یُغَیِّبُ شَخْصُهُ، لِئَلّا یَکُونَ لِأَحَدٍ فی عُنُقِهِ بَیْعَةٌ إِذا خَرَجَ، ذلِکَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِی الْحُسَیْنِ، ابْنُ سَیِّدَةِ الْإِماءِ، یُطیلُ اللَّه عُمْرَهُ فی غَیْبَتِهِ، ثُمَّ یُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فی صُورَةِ شابٍّ دُونَ أَرْبَعینَ سَنَةً، ذلِکَ لِیُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ». [۱۶۰] .«وای بر شما، نمی‌دانید من چه کردم؟، – به خدا سوگند – آن‌چه کردم، برای شیعیانم بهتر است از آن‌چه خورشید بر آن طلوع، یا غروب کند. [۱۶۱] آیا نمی‌دانید که من پیشوای شمایم که طاعتم بر شما واجب است، و بنا به گفته پیغامبر خدا یکی از دو سرور جوانان اهل بهشتم؟».گفتند: «آری».فرمود: «نمی‌دانید که چون خضرعلیه السلام کشتی را سوراخ کرد، به بنای دیوار پرداخت، و پسربچّه را کُشت، موسی بن عمران به خشم آمد؛ چراکه از حکمت این کارها بی‌خبر بود، حال آن‌که همگی آن اعمال، حکیمانه و مقبول درگاه الهی بود؟نمی‌دانید که کسی از ما نیست، مگر آن‌که بیعتی از طاغوت زمانه خویش بر گردن دارد، مگر قائم که روح خدا عیسی بن مریم در پشت سر او نماز می‌گزارد. [این، از آن‌جهت است که] خداوند عزّ و جلّ ولادتش را پنهان دارد، و حضرتش را از دیده‌ها غایب سازد، تا به هنگام ظهور، بیعت کسی بر گردنش نباشد. او نهمین تن از نسل برادرم حسین، و مادرش سرور زنان [۱۶۲] است.خداوند عمرش را در هنگام غیبت، دراز کند، و سپس به قدرت خویش، و در سیمای جوانی، کم‌تر از چهل سال، آشکارش کند، تا بدانند که خدا را بر هر کاری توان است.

بیان امام حسین (ع)

[امام] حسین بن علیّ بن ابی‌طالبعلیهما السلام فرمودند: «مِنَّا اثْنا عَشَرَ مَهْدِیّاً: أَوَّلُهُمْ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ عَلِیُّ بْنُ أَبی طالِبٍ، وَ آخِرُهُمْ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدی، وَ هُوَ الْإِمامُ الْقائِمُ بِالْحَقِّ. یُحْیِی اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها، وَ یُظْهِرُ بِهِ دینَ الْحَقِّ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ، وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ.لَهُ غَیْبَةٌ یَرْتَدُّ فیها أَقْوامٌ، وَ یَثْبُتُ فیها عَلَی الدّینِ آخَرُونَ، فَیُؤْذَوْنَ وَ یُقالُ لَهُمْ: «مَتی هذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ».أَمَّا إِنَّ الصَّابِرَ فی غَیْبَتِهِ عَلَی الْأَذی وَ التَّکْذیبِ، بِمَنْزِلَةِ الْمُجاهِدِ بِالسَّیْفِ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه وآله». [۱۶۳] .«از ما هستند دوازده امام هدایت شده: نخستینشان امیر مؤمنان علیّ بن ابی‌طالب، و آخرینشان نهمین نفر از فرزندان من است. او امام قائم به حقّ است. خداوند زمین را – پس از مردنش – به توسّط او حیات بخشد [۱۶۴] ، و دین حقّ را به دست او بر تمامی ادیان، چیرگی دهد؛ هرچند که مشرکان را خوش نیاید. [۱۶۵] .او را غیبتی است که عدّه‌ای [از مسلمانان] در آن زمان، مرتدّ شوند، و دسته‌ای در دینشان ثابت‌قدم بمانند.آنان را مورد آزار قرار داده، و به آنان می‌گویند: اگر راست می‌گویید؛ پس این وعده، چه زمانی واقع خواهد شد؟ [۱۶۶] .بدانید کسی که در زمان غیبتِ او، در برابر آزار و تکذیب آنان استقامت ورزد، هم‌پایه مجاهدی است که در برابر پیامبر خداصلی الله علیه وآله شمشیر می‌زند».

بیان امام سجاد (ع)

به نقل از ابوخالد کابُلی است که می‌گفت: دَخَلْتُ عَلی سَیِّدی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنُ الْعابِدینَعلیهما السلام، فَقُلْتُ لَهُ: «یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَخْبِرْنی بِالَّذینَ فَرَضَ اللَّهُ – عَزَّ وَ جَلَّ – طاعَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ، وَ أَوْجَبَ عَلی عِبادِهِ الْإِقْتِداءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه وآله».فَقالَ لی: «یا کَنْکَرُ! [۱۶۷] إِنَّ أُولِی الْأَمْرِ الَّذینَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ – عَزَّ وَ جَلَّ – أَئِمَّةً لِلنَّاسِ، وَ أَوْجَبَ عَلَیْهِمْ طاعَتَهُمْ: أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ عَلِیُّ بْنُ أَبی طالِبٍعلیه السلام؛ ثُمَّ الْحَسَنُ؛ ثُمَّ الْحُسَیْنُ – ابْنا عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ –؛ ثُمَّ انْتَهَی الْأَمْرُ إِلَیْنا». ثُمَّ سَکَتَ.فَقُلْتُ لَهُ: «یا سَیِّدی! رُوِیَ لَنا، عَنْ أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ [عَلِیٍّ]علیه السلام، أَنَّ الْأَرْضَ لا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ – جَلَّ وَ عَزَّ – عَلی عِبادِهِ، فَمَنِ الْحُجَّةُ وَ الْإِمامُ

بَعْدَکَ؟».قالَ: «ابْنِی مُحَمَّدٌ، وَ اسْمُهُ فِی التَّوْراةِ باقِرٌ، یَبْقَرُ الْعِلْمَ بَقْراً. هُوَ الْحُجَّةُ وَ الْإِمامُ بَعْدی؛ وَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ، وَ اسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّماءِ: الصَّادِقُ».فَقُلْتُ لَهُ: «یا سَیِّدی! فَکَیْفَ صارَ اسْمُهُ الصَّادِقُ، وَ کُلُّکُمْ صادِقُونَ؟».قالَ: «حَدَّثَنی أَبی، عَنْ أَبیهِعلیهما السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِصلی الله علیه وآله قالَ: إِذا وُلِدَ ابْنی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍعلیهم السلام، فَسُمُّوهُ الصَّادِقَ، فَإِنَّ لِلْخامِسِ مِنْ وُلْدِهِ وَلَداً اسْمُهُ جَعْفَرٌ، یَدَّعِی الْإِمامَةَ، اجْتِراءً عَلَی اللَّهِ وَ کِذْباً عَلَیْهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرٌ الْکَذَّابُ، الْمُفْتَری عَلَی اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ -، وَ الْمُدَّعی لِما لَیْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، الْمُخالِفُ عَلی أَبیهِ، وَ الْحاسِدُ لِأَخیهِ، ذلِکَ الَّذی یَرُومُ کَشْفَ سَتْرِ اللَّهِ عِنْدَ غَیْبَةِ وَلِیِّ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ -».ثُمَّ بَکی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِعلیهما السلام بُکاءً شَدیداً؛ ثُمَّ قالَ: «کَأَنّی بِجَعْفَرِ الْکَذَّابِ، وَ قَدْ حَمَلَ طاغِیَةَ زَمانِهِ عَلی تَفْتیشِ أَمْرِ وَلِیِّ اللَّهِ، وَ الْمُغَیَّبِ فی حِفْظِ اللَّهِ، وَ التَّوْکیلِ بِحَرَمِ أَبیهِ جَهْلاً مِنْهُ بِوِلادَتِهِ، وَ حِرْصاً مِنْهُ عَلی قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرَ بِهِ، [وَ]طَمَعاً فی میراثِهِ حَتّی یَأْخُذَهُ بِغَیْرِ حَقِّهِ.قالَ أَبُو خالِدٍ: فَقُلْتُ لَهُ: «یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَ إِنَّ ذلِکَ لَکائِنٌ؟».فَقالَ: «إِی وَ رَبّی! إِنَّ ذلِکَ لَمَکْتُوبٌ عِنْدَنا فِی الصَّحیفَةِ الَّتی فیها ذِکْرُ الْمِحَنِ الَّتی تَجْری عَلَیْنا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه وآله».قالَ أَبُو خالِدٍ: فَقُلْتُ: «یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! ثُمَّ یَکُونُ ما ذا؟».قالَ: «ثُمَّ تَمْتَدُّ [۱۶۸] الْغَیْبَةُ بِوَلِیِّ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ -، الثَّانی عَشَرَ مِنْ أَوْصِیاءِ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه وآله وَ الْأَئِمَّةِ بَعْدَهُ.یا أَبا خالِدٍ! إِنَّ أَهْلَ زَمانِ غَیْبَتِهِ، الْقائِلینَ بِإِمامَتِهِ وَ الْمُنْتَظِرینَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ کُلِّ زَمانٍ؛ لِأَنَّ اللَّهَ - تَبارَکَ وَ تَعالی - أَعْطاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ، وَ الْأَفهامِ، وَ الْمَعْرِفَةِ ما صارَتْ بِهِ الْغَیْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمُشاهَدَةِ؛ وَ جَعَلَهُمْ فی ذلِکَ الزَّمانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجاهِدینَ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه وآله بِالسَّیْفِ. أُولئِکَ الْمُخْلِصُونَ حَقّاً وَ شیعَتُنا صِدْقاً، وَ الدُّعاةُ إِلی دینِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - سِرّاً وَ جَهْراً».به حضور سرورم علیّ بن حسین زین‌العابدین‌علیهما السلام وارد شدم، و گفتم: «ای پسر رسول خدا! آگاهم کن از آنان‌که خداوند عزّ و جلّ فرمان‌بُرداری و دوستیشان را واجب کرده، و پیروی از آنان را - پس از پیامبر خدا - بر بندگانش لازم دانسته است».به من فرمود: «ای کنکر! اولوالامری که خداوند، آنان را پیشوایان مردم قرار داده، و فرمان‌بُرداریشان را بر آنان واجب دانسته است، اینان‌اند: امیر مؤمنان علیّ بن ابی‌طالب، سپس حسن، سپس حسین - فرزندان علیّ بن ابی‌طالب -؛ پس از آن، امر امامت به ما رسیده است». آن‌گاه سکوت فرمود.به او گفتم: «سرورم! برای ما از امیر مؤمنان روایت کرده‌اند که زمین از حجّت الهی، خالی نخواهد ماند؛ امام و حجّت پس از تو کیست؟».فرمود: «پسرم محمّد، نام او در تورات، باقر است، دانش را بشکافد، شکافتنی، او است امام و حجّت پس از من؛ پس از محمّد، فرزندش جعفر است، نامش در نزد آسمانیان، صادق است».به او گفتم: «سرورم! همگی شما راست‌گویید، چگونه نام او [به خصوص]، صادق است؟».فرمود: «پدرم، از پدرش‌علیهما السلام برای من روایت کرد که رسول خداصلی الله علیه وآله می‌فرمود: هنگامی‌که فرزندم جعفر بن محمّد بن علیّ بن حسین بن علیّ بن ابی‌طالب‌علیهم السلام پا به جهان نهاد، نامش را صادق گذارید؛ چراکه پنجمین نفر از فرزندان او - از روی گستاخی بر خدا، و دروغ بستن بر او - ادّعای امامت کند؛ پس او نزد خداوند، جعفر کذّاب در شمار آید. تهمت‌زننده بر خدای عزّ و جلّ، مدّعی مقامی که اهلیّت آن ندارد، مخالف پدرش، و حسد بَرنده بر برادرش است. او است که راز خدا را در هنگامه غیبت ولیّ خدا عیان کند».سپس علیّ بن حسین‌علیهما السلام به شدّت گریست، و آن‌گاه فرمود: «گوییا جعفر کذّاب را می‌بینم که طاغوت زمان را به تفتیش امر ولیّ خدا، و غایب شده در پرده حفظ الهی، و زیر نظر گرفتن حرَم پدر خویش وادارد. این همه، از روی جهالت به ولادتش، و حرص بر قتل وی - در صورت پیروزی بر او - و طمع در ارث او است، تا آن‌که به ناحقّ آن را در اختیار گیرد».ابوخالد گفت: به ایشان گفتم: «ای پسر رسول خدا! آیا چنین وقایعی رخ خواهد داد؟».فرمود: «سوگند به پروردگارم [که چنین خواهد شد]. این، در صحیفه ذکر رنج‌هایی که پس از پیامبر خدا بر ما می‌رود، ثبت شده است».ابوخالد گفت: به او گفتم: «ای پسر رسول خدا! پس از آن، چه روی خواهد داد؟».فرمود: «پس از آن، غیبت ولیّ خدا، که دوازدهمین تن از اوصیای پیامبر خداصلی الله علیه وآله و پیشوایان پس از او است، طولانی گردد.ای ابوخالد! در زمانه غیبتش، مردمان معتقد به امامتش، و چشم‌انتظاران آمدنش، برترین مردمان در طول تاریخ‌اند؛ زیراکه خداوند تبارک و تعالی آن‌چنان عقل و فهم و معرفتی بدیشان داده است که در نزدشان غیبت، همچون مشاهده است. در آن زمان

اینان به منزله مجاهدانی درشمارند که در رکاب پیغامبر خداصلی الله علیه وآله شمشیر می‌زنند. آنان‌اند مخلصان حقیقی و شیعیان ما به درستی، و دعوت‌کنندگان به دین خداوند عزّ و جل در نهان و عیان.و [امام] علیّ بن حسین‌علیهما السلام فرمودند:«إِنْتِظارُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ».«انتظار فرج، از بزرگ‌ترین گشایش‌ها است».صدوق‌قدس سره می‌گوید: این حدیث را علیّ بن احمد بن موسی، محمّد بن احمد شیبانی [۱۶۹] و علیّ بن عبداللّه ورّاق، از محمّد بن ابو عبداللّه کوفی، از سهل بن زیاد آدمی از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی‌رضی الله عنه، از صفوان، از ابراهیم ابو زیاد، از ابوحمزه ثمالی، از ابوخالد کابلی، از امام علیّ بن حسین‌علیهما السلام برای ما روایت کرده‌اند.هم‌چنین صدوق در ذیل این حدیث می‌نویسد: در مطالبی که امام زین‌العابدین‌علیه السلام [درباره] جعفر کذّاب فرموده، و در آگاهی دادن از کارهای آینده او، دلالتی [بر امامت او]وجود دارد.هم‌چنین مانند این روایت، از امام ابوالحسن علیّ بن محمّد عسکری‌علیهما السلام [۱۷۰] نقل شده است که آن حضرت به ولادت او خشنود نشد، و فرمود که به زودی، خلق بسیاری را گمراه کند. تمامی این اخبار، دلالت بر امامت او است؛ زیرا برای امامت، برهانی بزرگ‌تر از این نیست که امام، درباره آن‌چه در آینده رخ خواهد داد، پیش از این‌که آن مطلب به وقوع بپیوندد، آگاهی درستی، ارائه دهد. این، همانند برهان نبوّت عیسی بن مریم‌علیه السلام است آن‌گاه که مردمان را از آن‌چه می‌خوردند، و در خانه‌هایشان می‌انباشتند، خبر می‌داد. همان‌گونه که پیامبرصلی الله علیه وآله هنگامی‌که ابوسفیان تسلیم می‌شد، و با خود می‌گفت:«مَنْ فَعَلَ مِثْلَ ما فَعَلْتُ؟، جِئْتُ، فَدَفَعْتُ یَدی فی یَدِهِ، أَلا کُنْتُ أجْمَعُ عَلَیْهِ الْجُمُوعَ [۱۷۱] مِنَ الْأَحابیشِ وَ کِنانَهَ، فَکُنْتُ أَلْقاهُ بِهِمْ [۱۷۲] فَلَعَلَیَّ کُنْتُ أَدْفَعُهُ»؛«چه کسی مانند من چنین کرد؛ به پای خود آمدم، دست در دست وی گذاردم. من نبودم که سپاهی از احابیش و کنانه، برای نبرد با او گرد می‌آوردم، و با وی پیکار می‌کردم، تا شاید که از میان بردارمش؟».پس پیامبرصلی الله علیه وآله از خیمه خود ندا کرد:«إِذاً کانَ اللَّهُ یُجْزیکَ یا أَبا سُفْیانَ!»؛«ای ابوسفیان! خدا در آن هنگام، خوارت می‌کرد».این، همانند برهان عیسی بن مریم‌علیه السلام، دلالت بر نبوّت آن حضرت‌علیه السلام دارد. هریک از امامان‌علیهم السلام که چنین اخباری ارائه کند، نشان از آن دارد که خداوند تبارک و تعالی، فرمانبُرداری او را واجب ساخته است. [۱۷۳] .محمّد بن حسن بن احمد بن ولیدرضی الله عنه برای ما روایت کرد و گفت: سعد بن عبداللّه برای ما روایت کرد و گفت: جعفر بن محمّد بن حسن بن فرات برای ما روایت کرد و گفت: صالح بن محمّد بن عبداللّه بن محمّد بن زیاد روایت کرد برای ما به نقل از مادرش فاطمه دختر محمّد بن هیثم - مشهور به ابن‌سیابهٔ- [۱۷۴] که می‌گفت: من در آن‌گاه که جعفر پا به جهان نهاد، در خانه ابوالحسن علیّ بن محمّد عسکری‌علیهما السلام بودم؛ اهل خانه، شادی می‌کردند، و من به نزد ابوالحسن‌علیه السلام شدم.وی را خشنود ندیدم، به او گفتم: «سرورم! شما چرا به ولادتش شادی نمی‌کنید؟».حضرت‌علیه السلام فرمود:«یَهُونُ عَلَیْکَ أَمْرُهُ، فَإِنَّهُ سَیُضِلُّ خَلْقاً کَثیراً»؛ [۱۷۵] .«کار او را سهل بگیر، به زودی است که مردمان بسیاری را گمراه کند». [۱۷۶] .

بیان امام باقر (ع)

به نقل از محمّد بن مسلم ثقفی طحّان است که می‌گفت: بر ابوجعفر محمّد بن علیّ الباقرعلیهما السلام وارد شدم، و می‌خواستم که از او درباره قائم آل محمّد - صلّی اللّه علیه و علیهم - پرسش کنم.پس آن حضرت، بدون پرسش، آغاز سخن کرد، و فرمود: «یا مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمِ! إِنَّ فِی الْقائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه وآله شَبَهاً مِنْ خَمْسَهِٔ الرُّسُلِ: یُونُسَ بْنِ مَتی، وَ یُوسُفَ بْنَ یَعْقُوبَ، و مُوسی، وَ عیسی، وَ مُحَمَّدٍ، - صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ -:فَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ یُونُسَ بْنِ مَتی: فَرُجُوعُهُ مِنْ غَیْبَتِهِ - وَ هُوَ شابٌّ بَعْدَ کِبَرِ السِّنِّ -.وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ یُوسُفَ بْنِ یَعْقُوبَ‌علیهما السلام: فَالْغَیْبَهُٔ مِنْ خاصَّتِهِ وَ عامَّتِهِ، وَ اخْتِفاؤُهُ مِنْ إِخْوَتِهِ، وَ إِشْکالِ أَمْرِهِ عَلی أَبیهِ یَعْقُوبَ‌علیهما السلام، مَعَ قُرْبِ الْمَسافَهِٔ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ أَبیهِ، وَ أَهْلِهِ وَ شیعَتِهِ.وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ مُوسی‌علیه السلام: فَدَوامُ خَوْفِهِ، وَ طُولُ غَیْبَتِهِ، وَ خِفاءُ وِلادَتِهِ، وَ تَعَبُ شیعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، مِمَّا لَقُوا مِنَ الْأَذی وَ الْهَوانِ، إِلی أَنْ أذِنَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - فی ظُهُورِهِ، وَ نَصْرِهِ، وَ أَیَّدَهُ عَلی عَدُوِّهِ.وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ

عیسیعلیه السلام: فَاخْتِلافُ مَنِ اخْتَلَفَ فیهِ؛ حَتّی قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ: ما وُلِدَ؛ وَ قالَتْ طائِفَةٌ: ماتَ؛ وَ قالَتْ طائِفَةٌ: قُتِلَ وَ صُلِبَ.وَ أَمّا شَبَهُهُ مِنْ جَدِّهِ الْمُصْطَفیصلی الله علیه وآله: فَخُرُوجُهُ بِالسَّیْفِ، وَ قَتْلُهُ أَعْداءَ اللَّهِ وَ أَعْداءَ رَسُولِهِصلی الله علیه وآله، وَ الْجَبّارینَ وَ الطَّواغیتَ؛ وَ أَنَّهُ یُنْصَرُ بِالسَّیْفِ وَ الرُّعْبِ؛ وَ أَنَّهُ لا تُرَدُّ لَهُ رایَةٌ.وَ إِنَّ مِنْ عَلاماتِ خُرُوجِهِ: خُرُوجُ السُّفْیانِیِّ مِنَ الشّامِ، وَ خُرُوجُ الْیَمانِیِّ [مِنَ الْیَمَنِ]، وَ صَیْحَةٌ مِنَ السَّماءِ فی شَهْرِ رَمَضانَ، وَ مُنادٍ یُنادی مِنَ السَّماءِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبیهِ». [۱۷۷] .«ای محمّد بن مسلم! همانا درباره قائم آل محمّدصلی الله علیه وآله سیره پنج پیامبر وجود دارد:از یونس بن متی، یوسف بن یعقوب، موسی، عیسی و محمّد – صلوات اللّه علیهم –:سنّتی از او که همانند حضرت یونس‌علیه السلام است: بازآمدنش از غیبت باشد، در حالی که سنّ بسیار دارد، ولی جوان است.شباهتش به یوسف بن یعقوب‌علیه السلام از آن رو است که از خاص و عام، نهان است [۱۷۸] ؛ از برادرانش پنهان، و حقیقت امر بر پدرش یعقوب پوشیده است، با آن‌که وی را مسافت فراوانی با پدر و خاندان و شیعیانش نباشد.شباهتش به موسی‌علیه السلام از جهت دوام ترس، به درازا کشیدن غیبت، پنهان ماندن ولادت و رنج شیعیان او باشد، به خاطر آزار و ذلّتی که پس از وی بینند تا آن زمان که خداوند عزّ و جل، او را اذن دهد، و یاری‌اش کند، و بر دشمنان پیروز گرداند.امّا روشی که از عیسی‌علیه السلام دارد، اختلافی است که درباره‌اش پدید شود، تا آن‌که دسته‌ای گویند: پا به جهان ننهاده، و گروهی گویند که مرده است، و برخی گویند که کشته شده، و به صلیب رفته است.شباهت به جدّش مصطفی‌صلی الله علیه وآله آن است که قیامش با شمشیر باشد؛ دشمنان خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله، و سرکشان و طاغوتیان را به هلاکت رساند؛ با شمشیر و ترس [افکندن در دل‌های مشرکان] یاری شود، و هیچ پرچمی را [شکست خورده] بر وی باز نگردانند.از نشانه‌های خروجش: خروج سفیانی از شام، و خروج یمانی از یمن، و بانگی از آسمان در ماه رمضان، و جارکشی از آسمان که نام او و پدرش را آواز دهد».

بیان امام صادق (ع)

به نقل از ابراهیم کرخی است که می‌گفت: دَخَلْتُ عَلی أَبی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ‌علیهما السلام وَ إِنّی لَجالِسٌ عِنْدَهُ إِذْ دَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍعلیهما السلام – وَ هُوَ غُلامٌ –، فَقُمْتُ إِلَیْهِ، فَقَبَّلْتُهُ وَ جَلَسْتُ.فَقالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ‌علیه السلام: «یا إِبْراهیمَ! أَ ما إِنَّهُ [لَ] صاحِبُکَ مِنْ بَعْدی، أَ ما لَیَهْلِکَنَّ فیهِ أَقْوامٌ وَ یَسْعَدُ [فیهِ]آخَرُونَ، فَلَعَنَ اللَّهُ قاتِلَهُ وَ ضاعَفَ عَلی رُوحِهِ الْعَذابَ.أَ ما لَیُخْرِجَنَّ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ خَیْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ فی زَمانِهِ، سَمِیَّ جَدِّهِ، وَ وارِثَ عِلْمِهِ وَ أَحْکامِهِ وَ فَضائِلِهِ، [وَ] مَعْدِنَ الْإِمامَةِ، وَ رَأْسَ الْحِکْمَةِ، یَقْتُلُهُ جَبّارُ بَنی فُلانٍ، بَعْدَ عَجائِبَ طَریفَةٍ حَسَداً لَهُ، وَ لکِنَّ اللَّهَ [عَزَّ وَ جَلَّ] بالِغُ أَمْرِهِ، وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ.یُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ تَکْمِلَةَ اثْنی عَشَرَ إِماماً مَهْدِیّاً، اخْتَصَّهَمُ اللَّهُ بِکَرامَتِهِ، وَ أَحَلَّهُمْ دارَ قُدْسِهِ، الْمُنْتَظِرُ لِلثّانی عَشَرَ مِنْهُمْ کَالشّاهِرِ سَیْفَهُ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله یَذُبُّ عَنْهُ».قالَ: فَدَخَلَ رَجُلٌ مِنْ مَوالی بَنی أُمَیَّةَ، فَانْقَطَعَ الْکَلامُ فَعُدْتُ إِلی أَبی عَبْدِ اللَّهِ‌علیه السلام إِحْدی عَشْرَةَ مَرَّةً، أُریدُ مِنْهُ أَنْ یَسْتَتِمَّ الْکَلامَ، فَما قَدَرْتُ عَلی ذلِکَ، فَلَمّا کانَ قابَلَ السَّنَةُ الثّانِیَةَ دَخَلْتُ عَلَیْهِ – وَ هُوَ جالِسٌ –، فَقالَ: «یا إِبْراهیمُ! هُوَ الْمُفَرِّجُ لِلْکَرْبِ عَنْ شیعَتِهِ بَعْدَ ضَنْکٍ شَدیدٍ، وَ بَلاءٍ طَویلٍ، وَ جَزَعٍ وَ خَوْفٍ، فَطُوبی لِمَنْ أَدْرَکَ ذلِکَ الزَّمانَ. حَسْبُکَ یا إِبْراهیمُ!».قالَ إِبْراهیمُ: فَما رَجَعْتُ بِشَیْ‌ءٍ أَسَرَّ مِنْ هذا لِقَلْبی، وَ لا أَقَرَّ لِعَیْنی. [۱۷۹] .به حضور امام جعفر صادق رسیدم. در همان هنگامی که نزدش نشسته بودم، ابوالحسن موسی بن جعفرعلیهما السلام که پسربچّه‌ای بود، وارد شد؛ برخاستم و بوسیدمش، و باز نشستم.امام صادق‌علیه السلام فرمودند: «ابراهیم! این همو است که پس از من، پیشوای تو است. درباره او دسته‌ای به هلاکت درافتند، و گروهی سعادتمند شوند. خداوند، قاتلش را لعنت کند، و عذاب روحش را دوچندان فرماید. از صُلب او، بهترین اهل زمین در زمانه خویش، بیرون آید؛ هم‌نام جدّش، و وارث دانش، احکام و فضیلت‌هایش باشد، و گنجینه امامت، و رأس حکمت به شمار آید.پس از شگفتی‌های نوین، ستم‌گری از فلان خاندان، از روی حسد بکشدش، ولی خداوند، کار خویش را به نهایت رساند، گرچه مشرکان را بد آید. [۱۸۰] از صُلب او کامل‌کننده دوازده امام هدایت شده را بیرون آورد؛ آنان را به کرامتش مخصوص گرداند، و در دارالقدس خویش جای

دهـد. چشم‌انتظار دوازدهمین آنان، همچون کسی است که در رکاب پیغامبر خدا شمشیر کشیده، و از حضرتش دفاع می‌کند».گفت: پس مردی از یاران بنی‌امیّه وارد شد، و سخن، ادامه نیافت. من پس از آن، یازده بار به خدمت امام صادق رسیدم، و می‌خواستم آن سخن را به پایان بَرَد، امّا فرصتی به دست نمی‌آمد، تا آن‌که در سال بعد به حضور حضرتش رسیدم؛او نشسته بود و فرمود: «ابراهیم! او است که گرفتاری شیعیان را پس از تنگنایی سخت و بلایی دراز، و ناله و وحشت، برطرف سازد. خوشا بر کسی که آن زمان را دریابد. ای ابراهیم! همین اندازه، برایت کافی است».ابراهیم گفت: من تا کنون به چیزی که بدین اندازه، قلبم را شاد کند، و دیده‌ام را روشنی دهد، باز نگشته بودم.

بیان امام کاظم (ع)

به نقل از یونس بن عبدالرّحمان است که می‌گفت: دَخَلْتُ عَلی مُوسَی بْنِ جَعْفَرعلیهما السلام، فَقُلْتُ لَهُ: «یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنْتَ الْقائِمُ بِالْحَقِّ؟».فَقالَ: «أَنَا الْقائِمُ بِالْحَقِّ، لکِنِ الْقائِمُ الَّذی یُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْداءِ اللَّهِ – عَزّ وَ جَلَّ –، وَ یَمْلَأُها عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، هُوَ الْخامِسُ مِنْ وُلْدی؛ لَهُ غَیْبَةٌ یَطُولُ أَمَدُها خَوْفاً عَلی نَفْسِهِ، یَرْتَدُّ فیها أَقْوامٌ وَ یَثْبُتُ فیها آخَرُونَ».ثُمَّ قالَعلیه السلام: «طُوبی لِشیعَتِنا، الْمُتَمَسِّکینَ بِحَبْلِنا فی غَیْبَةِ قائِمِنا، الثّابِتینَ عَلی مُوالاتِنا وَ الْبَرائَةِ مِنْ أَعْدائِنا، أُولئِکَ مِنّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ، قَدْ رَضُوا بِنا أَئِمَّةً، وَ رَضینا بِهِمْ شیعَةً، فَطُوبی لَهُمْ، ثُمَّ طُوبی لَهُمْ، وَ هُمْ – وَ اللَّهِ – مَعَنا فی دَرَجاتِنا یَوْمَ الْقِیامَةِ». [۱۸۱] .به حضور امام کاظمعلیه السلام رسیدم و گفتم: «ای پسر رسول خدا! شما قائم به حقّید؟».فرمود: «من قائم به حقّ هستم، ولی قائمی که زمین را از دشمنان خداوند عزّ و جل پاک می‌کند، و زمین را همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد، لبریز از عدالت می‌سازد، پنجمین نفر از نسل من خواهد بود. او غیبتی دارد که از بیم جان، به درازا کشد. در زمان غیبت است که دسته‌ای، ارتداد پیشه گیرند، و گروهی ثابت‌قدم بمانند».سپس فرمود: «خوشا به حال آن شیعیان ما که در غیبت قائم ما به رشته ما چنگ زنند، در دوستی ما، و در بیزاری از دشمنانمان استوار باشند. آنان از ما و ما از آنانیم.اینان از امامت ما خشنودند، و ما نیز از شیعه بودنشان شادمانیم. خوشا بر آنان، و خوشا بر آنان، به خدا سوگند که آنان در روز قیامت در مرتبه ما باشند».

بیان امام رضا (ع)

به نقل از عبدالسّلام بن صالح هروی است که گفت: دِعبِل بن علی خُزاعی را شنیدم که می‌گفت: أَنْشَدْتُ مَوْلایَ الرِّضا عَلِیَّ بْنَ مُوسیعلیهما السلام قَصیدَتِیَ الَّتی أَوَّلُها:مَدارِسُ آیاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاوَةٍبه اضافهبه اضافهوَ مَنْزِلُ وَحْیٍ مُقْفَرُ الْعَرَصاتِفَلَمَّا انْتَهَیْتُ إِلی قَوْلی:خُرُوجُ إِمامٍ لا- مَحالَةَ خارِجٌبه اضافهبه اضافهیَقُومُ عَلَی اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَکاتِیُمَیِّزُ فینا کُلَّ حَقٍّ وَ باطِلٍبه اضافهبه اضافهوَ یَجْزی عَلَی النَّعْماءِ وَ النَّقِماتِبَکی الرِّضاعلیه السلام بُکاءً شَدیداً؛ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَیَّ، فَقالَ لی: «یا خُزاعِیُّ! نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلی لِسانِکَ بِهذَیْنِ الْبَیْتَیْنِ، فَهَلْ تَدْری مَنْ هذَا الْإِمامُ وَ مَتی یَقُومُ؟».فَقُلْتُ: «لا، یا مَوْلایَ، إِلّا أَنّی سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمامٍ مِنْکُمْ، یُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسادِ، وَ یَمْلَأُها عَدْلاً [کَما مُلِئَتْ جَوْراً]».فَقالَ: «یا دِعْبِلُ! الْإِمامُ بَعْدی مُحَمَّدٌ ابْنی، وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِیٌّ، وَ بَعْدَ عَلِیٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ، وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقائِمُ، الْمُنْتَظَرُ فی غَیْبَتِهِ، الْمُطاعُ فی ظُهُورِهِ، لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا، إِلّا یَوْمٌ واحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ – عَزَّ وَ جَلَّ – ذلِکَ الْیَوْمَ، حَتّی یَخْرُجَ فَیَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً.وَ أَمَّا مَتی، فَإِخْبارُ عَنِ الْوَقْتِ؛ فَقَدْ حَدَّثَنی أَبی، عَنْ أَبیهِ، عَنْ آبائِهِعلیهم السلام أَنَّ النَّبِیّصلی الله علیه وآله قیلَ لَهُ: یا رَسُولَ اللَّهِ! مَتی یَخْرُجُ الْقائِمُ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ؟،فَقالَعلیه السلام: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ الَّتی: «لا یُجَلّیها لِوَقْتِها إِلّا هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الأَرْضِ لا یَأْتیکُمْ إِلّا بَغْتَةً» [۱۸۲] .قصیده‌ای را [که سروده بودم] برای مولایم علیّ بن موسی الرّضا خواندم؛ مطلع قصیده چنین بود:مدرسه‌های آیات، از تلاوت کننده خالی استو عرصه‌های خانه‌های وحی باز مانده استتا آن‌جا که بدین دو بیت رسیدم:بی‌تردید امام قائم ظهور کندو قیامش استوار بر نام خدا، و خیر و برکت باشداو برای ما هر حقّ و باطلی را جدا

سازدو پاداش نیکان، و کیفر بدان را می‌دهددر این هنگام، امام رضاعلیه السلام به شدّت گریست، سپس سرش را به سوی من بلند کرد، و فرمود: «خُزاعی! این دو بیت را روح‌القدس بر زبانت جاری ساخته است؛ می‌دانی که این امام، کیست، و چه هنگام قیام می‌کند؟». گفتم: «نه ای مولایم؛ فقط شنیده‌ام که امامی از شما ظهور کند، و زمین را از فساد پاک گرداند، و همان‌گونه که پر از ظلم گشته است، آن را لبریز از عدل کند».امام فرمود: «دِعبِل! امام پس از من، پسرم محمّد است. پس از محمّد، پسرش علی. پس از علی، پسرش حسن. پس از حسن، پسرش حجّت و قائمی است که در غیبتش، او را انتظار کشند، و هنگام ظهور، فرمانش بَرند. اگر از عمر دنیا مگر یک روز، چیزی باقی نمانَد، خداوند عزّ و جل آن یک روز را آن‌چنان طولانی سازد، تا وی ظهور کند، و جهان را همان‌گونه که لبریز از ظلم و ستم گشته است، پُر از عدل و داد کند.امّا این‌که آمدن او در چه هنگام است، همان تعیین کردن وقت معیّن است؛ پدرم از پدرانش‌علیهم السلام نقل می‌فرمود که به پیامبرصلی الله علیه وآله گفته شد: «ای پیامبر خدا! قائم خاندان تو چه هنگامی خروج می‌کند؟»؛فرمود: «مثَل آن، مثَل قیامت است که هیچ‌کس - جز خدا - وقتش را آشکار نکند، و بر آسمان‌ها و زمین بس سنگین است، و بر شما نیاید، مگر ناگهانی».صدوق امّت‌قدس سره پس از نقل این حدیث می‌نویسد: و دعبل بن علیّ خزاعی‌رضی الله عنه را روایت دیگری است که دوست دارم آن را به دنبال روایت حاضر که متن آن گذشت، بیاورم:احمد بن علیّ بن ابراهیم بن هاشم‌رضی الله عنه، از پدرش، به نقل از جدّش ابراهیم بن هاشم، برای ما روایت کرده است که عبدالسّلام بن صالح هروی گفت: دَخَلَ دِعْبِلُ بْن عَلِیٍّ الْخُزاعیرضی الله عنه عَلی أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضاعلیهما السلام، بِمَرْوٍ، فَقالَ لَهُ: «یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إنّی قَدْ قلْتُ فیکُمْ قَصیدَةً، وَ آلَیْتُ عَلی نَفْسی أنْ لا أُنْشِدَها أَحَداً قَبْلَکَ».فَقالَ - عَلَیْهِ السَّلامُ -: «هاتِها»؛فَأَنْشَدَها:مدارِسُ آیاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاوَةٍبه اضافهبه اضافهوَ مُنْزِلُ وَحیٍ مُقْفَرُ الْعَرَصاتِ؛فَلَمَّا بَلَغَ إلی قَوْلِهِ:أَری فَیْئَهُمْ فی غَیْرِهِمْ مُتَقَسِّماًبه اضافهبه اضافهوَ أَیْدِیَهُمْ مِنْ فَیْئِهِمْ صَفِراتِ.بَکی أَبُو الْحَسَنِ الرِّضاعلیه السلام وَ قالَ: «صَدَقْتَ یا خُزاعِیُّ!».فَلَمَّا بَلَغَ إلی قَوْلِهِ:إذا وُتِرُوا مَدُّوا إلی واتِریهِمْبه اضافهبه اضافهأَکُفّاً عَنِ الْأَوْتارِ مُنْقَبِضاتِجَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ‌علیه السلام یُقَلِّبُ کَفَّیْهِ - وَ هُوَ یَقُولُ -: «أَجَلْ، وَ اللَّهِ مُنْقَبِضاتٍ»؛فَلَمَّا بَلَغَ قَوْلَهُ:لَقَدْ خِفْتُ فِی الدُّنْیا وَ أَیّامِ سَعْیِهابه اضافهبه اضافهوَ إنّی لَأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفاتیقالَ لَهُ الرِّضاعلیه السلام: «آمَنَکَ اللَّهُ یَوْمَ الْفَزَعِ الْأَکْبَرِ».فَلَمَّا انْتَهی إلی قَوْلِهِ:وَ قَبْرٌ بِبَغْدادَ لِنَفْسٍ زَکِیَّةٍبه اضافهبه اضافهتَضَمَّنَهُ الرَّحْمانُ فِی الْغُرُفاتِقالَ لَهُ الرِّضاعلیه السلام: «أَ فَلَا أُلْحِقَ لَکَ بِهذَا الْمَوْضِعِ بَیْتَیْنِ، بِهِما تَمامُ قَصیدَتِکَ؟».فَقالَ: «بَلی یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ».فَقالَ - عَلَیْهِ السَّلامُ -:وَ قَبْرٌ بِطُوسٍ یالَها مِنْ مُصیبَةٍبه اضافهبه اضافهتُوَقِّدُ فِی الْأَحْشاءِ بِالْحَرَقاتِإلَی الْحَشْرِ حَتّی یَبْعَثَ اللَّهُ قائِماًبه اضافهبه اضافهیُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَ الْکُرُباتِفَقالَ دِعْبِلٌ: «یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! هذَا الْقَبْرُ الَّذی بِطُوسٍ، قَبْرُ مَنْ هُوَ؟».فَقالَ الرِّضاعلیه السلام: «قَبْری، وَ لا تَنْقَضِی الْأَیّامُ وَ اللَّیالی، حَتّی تَصیرَ طُوسٌ مُخْتَلَفَ شیعَتی وَ زُوَّاری فی غُرْبَتی، أَلا فَمَنْ زارَنی، فی غُرْبَتی بِطُوسٍ، کانَ مَعی فی دَرَجَتی یَوْمَ الْقِیامَةِ مَغْفُوراً لَهُ».ثُمَّ نَهَضَ الرِّضاعلیه السلام بَعْدَ فَراغِ دِعْبِلٍ مِنْ إنْشادِهِ الْقَصیدَةَ وَ أَمَرَهُ أنْ لا یَبْرَحَ مِنْ مَوْضِعِهِ، فَدَخَلَ الدّارَ، فَلَمَّا کانَ بَعْدَ ساعَةٍ خَرَجَ الْخادِمُ إلَیْهِ بِمِائَةِ دینارٍ رَضَوِیَّةٍ، فَقالَ لَهُ: «یَقُولُ لَکَ مَوْلایَ: إجْعَلْها فی نَفَقَتِکَ».فَقالَ دِعْبِلٌ: «وَ اللَّهِ ما لِهذا جِئْتُ، وَ لا قُلْتُ هذِهِ الْقَصیدَةَ طَمَعاً فی شَیْءٍ یَصِلُ إلَیَّ»، وَ رَدَّ الصُّرَّةَ، وَ سَأَلَ ثَوْباً مِنْ ثِیابِ الرِّضاعلیه السلام لِیَتَبَرَّکَ بِهِ وَ یَتَشَرَّفَ، فَأَنْفَذَ إلَیْهِ الرِّضاعلیه السلام جُبَّةَ خَزٍّ مَعَ الصُّرَّةِ وَ قالَ لِلْخادِمِ: «قُلْ لَهُ: یَقُولُ لَکَ [مَوْلایَ]: خُذْ هذِهِ الصُّرَّةَ، فَإنَّکَ سَتَحْتاجُ إلَیْها وَ لا تُراجِعْنی فیها»؛فَأَخَذَ دِعْبِلٌ الصُّرَّةَ وَ الْجُبَّةَ، وَ انْصَرَفَ، وَ سارَ مِنْ مَرْوٍ فی قافِلَةٍ. فَلَمَّا بَلَغَ مِیانْ قَوْهانَ وَقَعَ عَلَیْهِمُ الُّلصُوصُ، وَ أَخَذُوا الْقافِلَةَ بِأَسْرِها وَ کَتِفُوا أَهْلَها، وَ کانَ دِعْبِلٌ فی مَنْ کُتِفَ، وَ مَلَکَ الُّلصُوصُ الْقافِلَةَ، وَ جَعَلُوا یُقَسِّمُونَها بَیْنَهُمْ، فَقالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ - مُتَمَثِّلاً بِقَوْلِ دِعْبِلٍ مِنْ قَصیدَتِهِ -:أَری فَیْئَهُمْ فی غَیْرِهِمْ مُتَقَسِّماًبه اضافهبه اضافهوَ أَیْدِیَهُمْ مِنْ فَیْئِهِمْ صَفِراتِفَسَمَعَهُ دِعْبِلٌ، فَقالَ لَهُ: «لِمَنْ هذَا الْبَیْتُ؟».فَقالَ لَهُ: «لِرَجُلٍ مِنْ خُزاعَةٍ یُقالَ لَهُ: دِعْبِلُ بْنُ عَلِیٍّ».فَقالَ لَهُ دِعْبِلٌ: «فَأَنَا دِعْبِلُ بْنُ عَلِیٍّ قائِلُ هذِهِ الْقَصیدَةِ الَّتی مِنْها هذَا الْبَیْتُ».فَوَثَبَ الرَّجُلُ إلی رَئیسِهِمْ - وَ کانَ یُصَلّی عَلی رَأْسِ تَلٍّ، وَ کانَ مِنَ الشّیعَةِ -، فَأَخْبَرَهُ، فَجاءَ بِنَفْسِهِ، حَتّی وَقَفَ عَلی دِعْبِلٍ، قالَ لَهُ: «أَنْتَ دِعْبِلٌ؟».فَقالَ: «نَعَمْ».فَقالَ لَهُ: «أَنْشِدِ الْقَصیدَةَ».فَأَنْشَدَها، فَحَلَّ کِتافَهُ، وَ کِتافَ جَمیعِ أَهْلِ الْقافِلَةِ، وَ رَدَّ إلَیْهِمْ جَمیعَ ما أُخِذَ مِنْهُمْ لِکَرامَةِ دِعْبِلٍ؛ وَ سارَ دِعْبِلٌ حَتّی وَصَلَ إلی

قُمٍّ، فَسَأَلَه أَهْلُ قُمٍّ أَنْ یُنْشِدَهُمُ الْقَصیدَةَ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ یَجْتَمِعُوا فی مَسْجِدِ الْجامِعِ. فَلَمَّا اجْتَمَعُوا صَعِدَ دِعْبِلٌ الْمِنْبَرَ فَأَنْشَدَهُمُ الْقَصیدَةَ، فَوَصَلَهُ النَّاسُ مِنَ الْمالِ وَ الْخِلَعِ بِشَیْءٍ کَثیرٍ، وَ اتَّصَلَ بِهِمْ خَبَرُ الْجُبَّةِ، فَسَأَلُوهُ أَنْ یَبیعَها مِنْهُمْ بِأَلْفِ دینارٍ، فَامْتَنَعَ مِنْ ذلِکَ، فَقالُوا لَهُ: فَبِعْنا شَیْئاً مِنْها بِأَلْفِ دینارٍ، فَأَبی عَلَیْهِمْ، وَ سارَ عَنْ قُمٍّ.فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ رُسْتاقِ الْبَلَدِ، لَحِقَ بِهِ قَوْمٌ مِنْ أَحْداثِ الْعَرَبِ، فَأَخَذُوا الْجُبَّةَ مِنْهُ، فَرَجَعَ دِعْبِلٌ إِلی قُمٍّ فَسَأَلَهُمْ رَدَّ الْجُبَّةِ عَلَیْهِ، فَامْتَنَعَ الْأَحْداثُ مِنْ ذلِکَ، وَ عَصَوا الْمَشایِخَ فی أَمْرِها، وَ قالُوا لِدِعْبِلٍ: «لا سَبیلَ لَکَ إِلَی الْجُبَّةِ، فَخُذْ ثَمَنَها أَلْفَ دینارٍ»؛ فَأَبی عَلَیْهِمْ.فَلَمَّا یَئِسَ مِنْ رَدِّ الْجُبَّةِ عَلَیْهِ، سَأَلَهُمْ أَنْ یَدْفَعُوا إِلَیْهِ شَیْئاً مِنْها، فَأَجابُوهُ إِلی ذلِکَ، فَأَعْطَوْهُ بَعْضَها، وَ دَفَعُوا إِلَیْهِ ثَمَنَ باقیها أَلْفَ دینارٍ.وَ انْصَرَفَ دِعْبِلٌ إِلی وَطَنِهِ، فَوَجَدَ الُّلصُوصَ قَدْ أَخَذُوا جَمیعَ ما کانَ لَهُ فی مَنْزِلِهِ، فَباعَ الْمِائَةَ دینارٍ الَّتی کانَ الرِّضاعلیه السلام وَصَلَهُ بِها مِنَ الشّیعَةِ، کُلَّ دینارٍ بِمائَةِ دِرْهَمٍ، فَحَصَلَ فی یَدِهِ عَشَرَةَ آلافِ دِرْهَمٍ، فَتَذَکَّرَ قَوْلَ الرِّضاعلیه السلام: «إِنَّکَ سَتَحْتاجُ إِلَیْها». وَ کانَتْ لَهُ جارِیَةٌ لَها مِنْ قَلْبِهِ مَحَلٌّ، فَرَمَدَتْ رَمَداً عَظیماً، فَأَدْخَلَ أَهْلَ الطِّبِّ عَلَیْها، فَنَظَرُوا إِلَیْها فقالُوا: «أَمَّا الْعَیْنُ الْیُمْنی، فَلَیْسَ لَنا فیها حیلَةٌ وَ قَدْ ذَهَبَتْ؛ وَ أَمَّا الْیُسْری، فَنَحْنُ نُعالِجُها وَ نَجْتَهِدُ، وَ نَرْجُو أَنْ تَسْلَمَ».فَاغْتَمَّ دِعْبِلٌ لِذلِکَ غَمّاً شَدیداً، وَ جَزَعَ عَلَیْها جَزَعاً عَظیماً؛ ثُمَّ إِنَّهُ ذَکَرَ ما مَعَهُ مِنْ فَضْلَةِ الْجُبَّةِ فَمَسَحَها عَلی عَیْنَیِ الْجارِیَةِ، وَ عَصَبَها بِعِصابَةٍ مِنْها مِنْ أَوَّلِ الَّلیْلِ، فَأَصْبَحَتْ وَ عَیْناها أَصَحُّ مِمَّا کانَتا، [و کَأَنَّهُ لَیْسَ لَها أَثَرُ مَرَضٍ قَطٍّ]بِبَرَکَةِ [مَوْلانا]أَبِی الْحَسَنِ الرِّضاعلیه السلام. [۱۸۳] .دِعبِل بن علی خُزاعی در شهر مرو به حضور امام رضاعلیه السلام رسید و گفت: «ای پسر رسول خدا! قصیده‌ای درباره شما گفته، و با خویش سوگند خورده‌ام که پیش از تو، برای کسی نخوانمش».حضرت فرمودند: «بیاورش».پس چنین خواند:مدرسه‌های آیات از تلاوت کننده خالی استو عرصه‌های خانه‌های وحی باز مانده است.وقتی که بدین‌جا رسید:می‌بینم فیء آنان در میان دیگران تقسیم می‌گرددو دست آنان از فیء خودشان تهی است.امام رضاعلیه السلام گریست، و فرمود: «خزاعی! راست گفتی»، و هنگامی که به این بیت رسید:چون خونی که از آنان ریخته شده را طلب کننددستانشان بسته و بی‌تیر و کمان است.امام رضاعلیه السلام دست خود را زیر و رو کرد، و فرمود: «آری، به خدا که بسته است».و چون بدین‌جا رسید که:من در دنیا و روزگارِ کوششم، ترسان بودمامید دارم که پس از مرگ در امان باشم.امام رضاعلیه السلام به او فرمود: «خدای در روز ترس بزرگ، ایمنت دارد».پس هنگامی که به این سروده‌اش رسید که می‌گوید:مزاری در بغداد از آنِ نفس زکیه‌ای است که آن راخدای بخشاینده غرفه‌ای بهشتی شمرده است.امام رضاعلیه السلام بدو فرمود: «می‌خواهی که در این‌جا دو بیت بر قصیده‌ات بیفزایم، تا به کمال رسد؟».گفت: «آری، ای پسر رسول خدا!».پس امام‌علیه السلام فرمود:گوری است در توس، وای چه مصیبتی داردکه درون دل آدمی را آتش می‌زندتا روز قیامت و تا آن‌گاه که خدا قائم را برانگیزدآن‌که هر اندوهی را از دل ما بزدایددعبل عرض کرد: «ای پسر رسول خدا! این قبری که در توس است، مزار کیست؟».امام رضاعلیه السلام فرمود: «خاکجای من است؛ شبان و روزان نگذرند، تا آن‌که توس محلّ رفت و آمد شیعیان و زائرانم در این غربت گردد؛ بدان‌که هرکس در این غربتِ توس، زیارتم کند، در قیامت، هم‌پایه من است، و آمرزیده گردد».امام رضاعلیه السلام پس از فراغت دعبل از خواندن قصیده برخاست، و به او فرمود که از جایش برنخیزد، و خود به درون خانه رفت.چون مدّتی گذشت، خادم حضرت، صددینار، سکّه رضوی آورد، و بدو داد و گفت: «مولایم به تو می‌فرماید که این وجه را در نفقه خویش گذار».دعبل گفت: «به خدا که نه برای این وجه آمدم، و نه این قصیده‌ام را سرودم تا طمع در دریافت چیزی بسته باشم».پس آن پول را بازگرداند، و جامه‌ای از جامه‌های امام رضاعلیه السلام را برای تبرّک و تیمّن، درخواست کرد.حضرت رضا همان کیسه دینار را با یک جُبّه خَز برای او فرستاد، و به خادم فرمود که به او بگوید: «مولایم می‌گوید: این پول را بگیر که بدان نیازمند شوی، و دیگرباره به خاطر آن، بر من مراجعه مکن».دعبل کیسه زر و جُبّه را گرفت و بازگشت، و با کاروانی از مرو، بیرون شد. چون به میان‌قوهان [۱۸۴] رسید، با راهزنان روبه رو شدند. دزدان، کاروانیان را اسیر کرده، و کتف‌هایشان را ببستند، و دعبل نیز میان اسیران بود. دارایی کاروان، به دست دزدان افتاد، و به تقسیم آن‌ها پرداختند؛ در این میان، کسی بدین شعر دعبل تمثّل جُست که:می‌بینم فیء آنان در میان دیگران تقسیم می‌گرددو دست آنان از فیء خودشان تُهی

است.دعبل آن را شنید و گفت: «این شعر، از آن کیست؟».گفت: «از مردی خُزاعی است که او را دعبل بن علی گویند».دِعبل گفت: «من همان دعبل بن علی هستم؛ گوینده قصیده‌ای که این بیت، یکی از ابیات آن است».آن مرد با جَستی به نزد رییسشان – که در بالای تپه نماز می‌گزارد، و از شیعیان بود – رفت، و خبر را به او داد.رییس، خود آمد، بالای سر دعبل ایستاد و گفت: «تو دعبلی؟». گفت: «آری». گفت: «قصیده را بخوان».دعبل قصیده را خواند، و او دست‌های دعبل، و تمامی کاروانیان را گشود، و – به احترام دعبل – هرچه از ایشان گرفته بود را بازگرداند.دعبل راه می‌پیمود، تا آن‌که به شهر قم وارد شد. اهالی قم از او خواستند تا قصیده‌اش را برای آنان بخواند. دعبل نیز گفت تا در مسجد جامع، گرد هم آیند، و هنگامی که گرد آمدند، دعبل از منبر بالا رفت، و قصیده را بر ایشان خواند.مردم، پول و خلعت بسیار بدو دادند، و از داستان جُبّه، آگاه شدند. از او خواهش کردند که آن را به هزار دینار به ایشان بفروشد، ولی دعبل نپذیرفت.آنان گفتند: پس بخشی از آن را به هزار دینار بفروش. او نپذیرفت، و از قم بیرون شد؛ پس هنگامی که از آبادی شهر، خارج می‌شد، دسته‌ای از جوانانِ عرب، احاطه‌اش کردند، و جُبّه را از وی ربودند. دعبل به قم بازگشت، و خواست تا جُبّه را به وی باز دهند.جوانان، خودداری کردند، و سخن مشایخ و پیران را در این‌باره وقعی ننهادند، و دعبل را گفتند که دستت بدان جُبّه نمی‌رسد؛ پس هزار دینار بهای آن را بگیر.دعبل نپذیرفت، امّا چون از بازگرداندن آن ناامید شد، از ایشان خواست تا تکّه‌ای از آن را به او دهند. پذیرفتند، و پاره‌ای از آن را به دعبل دادند، و هزار دینار، برای باقی آن، پرداختند.دعبل به سوی وطن بازگشت، و دریافت که دزدان، تمامی دارایی منزلش را به یغما برده‌اند. پس صددینار حضرت رضاعلیه السلام را، هر دینار به صددرهم فروخت، و از این راه، ده‌هزار درهم به دستش آمد، و گفتار امام رضاعلیه السلام در خاطرش نقش بست که فرموده بود: «به زودی بدین وجه، نیازمند شوی».دعبل را کنیزی بود که بسیار در دلش جای داشت. کنیز، چشم‌درد سختی گرفت، پزشکان به بالینش آمدند و گفتند: چشم راستش درمان نپذیرد که از میان رفته است، امّا چشم چپ را علاج می‌توانیم، درباره‌اش تلاش خواهیم کرد، و گمان داریم که سلامت یابد.دعبل را اندوه سختی فراگرفت، و بی‌تابی بسیار درباره او کرد. سپس یادآور فضیلت تکّه جبّه‌ای شد که با خود داشت. آن را آورد، و به دو چشم کنیز کشید، و شب، پشت چشمان او بست. چون صبح دمید، چشمان کنیز – بهتر از روز نخست – سلامت یافته بود، گویی که هرگز نشان از بیماری، نداشته است، و این، از برکت مولایمان امام رضا بود.

بیان امام جواد (ع)

به نقل از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی است که می‌گفت: به [امام جواد]محمّد بن علیّ بن موسی‌علیهم السلام گفتم: «إنّی لَأَرْجُو أنْ تکُونَ الْقائِمَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ الَّذی یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً».فَقالَ‌علیه السلام: «یا أَبا الْقاسِمِ! ما مِنّا إلّا وَ هُوَ قائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ – عَزَّ وَ جَلَّ –، وَ هادٍ إلی دینِ اللَّهِ، وَ لکِنَّ الْقائِمَ الَّذی یُطَهِّرُ اللَّهُ – عَزَّ وَ جَلَّ – بِهِ الْأَرْضَ مِنْ أَهْلِ الْکُفْرِ وَ الْجُحُودِ، وَ یَمْلَأُها عَدْلاً وَ قِسْطاً.هُوَ الَّذی تَخْفی عَلَی النَّاسِ وِلادَتُهُ، وَ یَغیبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ، وَ یَحْرِمُ عَلَیْهِمْ تَسْمِیَتُهُ، وَ هُوَ سَمِیُّ رَسُولِ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله وَ کَنِیُّهُ، وَ هُوَ الَّذی تُطْوی لَهُ الْأَرْضُ، وَ یَذِلُّ لَهُ کُلُّ صَعْبٍ، [وَ]یَجْتَمِعُ إلَیْهِ مِنْ أَصْحابِهِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ: ثَلاثُمِائَةٍ وَ ثَلاثَةُ عَشَرَ رَجُلاً، مِنْ أَقاصِی الْأَرْضِ، وَ ذلِکَ قَوْلُ اللَّهِ – عَزَّ وَ جَلَّ –:«أَیْنَما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمیعاً إنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ»؛ [۱۸۵] .فَإذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإخْلاص، أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ، فَإذا کَمُلَ لَهُ الْعَقْدُ، وَ هُوَ عَشَرَةُ آلافِ رَجُلٍ خَرَجَ بِإذْنِ اللَّهِ – عَزَّ وَ جَلَّ –، فَلا یَزالُ یَقْتُلُ أَعْداءَ اللَّهِ، حَتّی یَرْضَی اللَّهُ – عَزَّ وَ جَلَّ –».قالَ عَبْدُ الْعَظیمِ: فَقُلْتُ لَهُ: «یا سَیِّدی! وَ کَیْفَ یَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ – عَزَّ وَ جَلَّ – قَدْ رَضِیَ؟».قالَ: «یُلْقی فی قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ، فَإذا دَخَلَ الْمَدینَةَ أَخْرَجَ اللاّتَ وَ الْعُزّی، فَأَحْرَقَهُما». [۱۸۶] .«من امید دارم که شما همان قائم خاندان محمّد باشید؛ همو که زمین را پُر از عدل و داد کند، همان‌گونه که آکنده از ظلم و ستم گشته است».فرمود: «ابوالقاسم! هیچ‌یک از ما نیست، مگر آن‌که برای برپاداشتن امر خداوند عزّ و جل قیام کرده، و مردم را به دین خدا هدایت می‌کند. امّا من آن

قائم نیستم که خداوند عزّ و جل به دست او عرصه زمین را از کافران و منکران پاک گرداند، و صفیر عدل او از کران تا کران گیتی طنین می‌افکند. او آن کسی است که میلادش بر مردم، پنهان مانَد، و از چشم ایشان نیز چهره در حجاب کشد. نام او را بردن، جایز نباشد، ولی بدان که هم‌نام پیغامبر خدا است، و کنیه‌ای همچون او دارد.او آن کس است که زمین در زیر پایش درنوردیده شود، و هر دشواری برایش آسان گردد. شمار یارانش به تعداد اهل بدر، سی‌صد و سیزده تن است که به گاهِ ظهور از اقصی نقاط جهان گرد آیند، و این، تحقّق گفتار خداوند عزّ و جلّ است که می‌فرماید: هرکجا که باشید خداوند همگی شما را گرد آورد که خدا را بر هر کاری توان است.چون این عدّه از اهل اخلاص برای او حضور یابند، خداوند امرش را آشکار کند. امّا قیامش آن زمان آغاز گردد که از ده‌هزار رزم‌آور، سان بیند. سپس به اذن خداوند عزّ و جلّ قیام کند، و پیوسته، دشمنان خدا را در خون فروغلتاند، تا آن‌که خداوند، خشنود گردد».عبدالعظیم گوید: گفتم: «سرورم! چگونه در می‌یابد که خداوند عزّ و جلّ خشنود گردیده است؟».فرمود: «خداوند در قلبش رحمت افکند؛ و چون وارد مدینه گردد، لات و عزّی را بیرون کشد، و هر دو را بسوزاند».

بیان امام هادی (ع)

به نقل از صَقر بن ابی‌دُلَف است که گفت: شنیدم که [امام هادی] علیّ بن محمّد بن علیّ [بن موسی] الرّضاعلیهم السلام می‌فرمود: «إِنَّ الْإِمامَ بَعْدی الْحَسَنُ ابْنی، وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقائِمُ الَّذی یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً». [۱۸۷] .«پیشوای پس از من فرزندم حسن است، و پس از حسن، فرزندش قائم است، همو که زمین را پس از لبریز شدن از ظلم و ستم، پُر از عدل و داد کند».

بیان امام عسکری (ع)

به نقل از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری است که می گفت: به حضور [امام عسکری]ابومحمّد حسن بن علی‌علیهما السلام رسیدم، می‌خواستم از وی درباره جانشین او بپرسم که آن حضرت، بدون پرسش آغاز به سخن کرد، و به من فرمود: «یا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحاقَ! إِنَّ اللَّهَ - تَبارَكَ وَ تَعالی - لَمْ یُخْلِ الْأَرْضَ، مُنْذُ خَلَقَ آدَمَ‌علیه السلام، وَ لا یُخْلیها، إِلی أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلی خَلْقِهِ، بِهِ یَدْفَعُ الْبَلاءَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، وَ بِهِ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ، وَ بِهِ یُخْرِجُ بَرَكاتِ الْأَرْضِ».قالَ: فَقُلْتُ لَهُ: «یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَنِ الْإِمامُ وَ الْخَلیفَةُ بَعْدَكَ؟».فَنَهَضَ‌علیه السلام مُسْرِعاً، فَدَخَلَ الْبَیْتَ، ثُمَّ خَرَجَ - وَ عَلی عاتِقِهِ غُلامٌ، كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَیْلَةَ الْبَدْرِ، مِنْ أَبْناءِ الثَّلاثِ سِنینَ - ؛فَقالَ: «یا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحاقَ! لَوْلا كَرامَتُكَ عَلَی اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ عَلی حُجَجِهِ، ما عَرَضْتُ عَلَیْكَ ابْنی هذا، إِنَّهُ سَمِیُّ رَسُولِ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله وَ كَنِیُّهُ، الَّذی یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.یا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحاقَ! مَثَلُهُ فی هذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخِضْرِعلیه السلام، وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذی الْقَرْنَیْنِ، وَ اللَّهِ لَیَغیبَنَّ غَیْبَةً لا یَنْجُو فیها مِنَ الْهَلَكَةِ، إِلّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - عَلَی الْقَوْلِ بِإِمامَتِهِ، وَ وَفَّقَهُ [فیها] لِلدُّعاءِ بِتَعْجیلِ فَرَجِهِ».فَقالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحاقَ: فَقُلْتُ لَهُ: «یا مَوْلایَ! فَهَلْ مِنْ عَلامَةٍ یَطْمَئِنُّ إِلَیْها قَلْبی؟».فَنَطَقَ الْغُلامُ‌علیه السلام بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ فَصیحٍ، فَقالَ: «أَنَا بَقِیَّةُ اللَّهِ فی أَرْضِهِ، وَ الْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدائِهِ، فَلا تَطْلُبْ أَثَراً بَعْدَ عَیْنٍ یا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحاقَ!».فَقالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحاقَ: فَخَرَجْتُ مَسْرُوراً فَرِحاً، فَلَمَّا كانَ مِنَ الْغَدِ، عُدْتُ إِلَیْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: «یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَقَدْ عَظُمَ سُرُوری بِما مَنَنْتَ [بِهِ]عَلَیَّ، فَمَا السُّنَّةُ الْجارِیَةُ فیهِ مِنَ الْخِضْرِ وَ ذی الْقَرْنَیْنِ؟».فَقالَ: «طُولُ الْغَیْبَةِ یا أَحْمَدُ!».قُلْتُ: «یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَ إِنَّ غَیْبَتِهِ لَتَطُولُ؟».قالَ: «إِی وَ رَبّی، حَتّی یَرْجِعَ عَنْ هذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقائِلینَ بِهِ، وَ لا یَبْقی، إِلّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - عَهْدَهُ لِوِلایَتِنا، وَ كَتَبَ فی قَلْبِهِ الْإِیمانَ، وَ أَیَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ؛یا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحاقَ! هذا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، وَ غَیْبٌ مِنْ غَیْبِ اللَّهِ، فَخُذْ ما آتَیْتُكَ، وَ اكْتُمْهُ، وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرینَ تَكُنْ مَعَنا غَداً فی عِلِّیّینَ». [۱۸۸] .احمد بن اسحاق! همانا خداوند تبارک و تعالی از آن هنگام که آدم‌علیه السلام را آفرید، تا روز قیامت زمین را از حجّت الهی بر بندگانش خالی نگذارده، و نخواهد نگذاشت، حجّتی که بدو بلا

را از زمینیان دور سازد، باران نازل کند، و برکت‌های زمین را بیرون آورد».[احمد بن اسحاق] گفت: به او عرض کردم: «ای پسر رسول خدا! امام و خلیفه پس از تو کیست؟».حضرت شتابان برخاست، و به درون خانه رفت. سپس بیرون آمد، بر روی شانه‌اش کودکی بود که سه ساله می‌نمود، و رویش همچون روی ماهِ تمام بود.پس فرمود: «احمد بن اسحاق! اگر نزد خداوند عزّ و جلّ، و حجّت‌های الهی، گرامی نبودی، این پسرم را بر تو عرضه نمی‌داشتم. او هم‌نام و هم‌کنیه پیامبر خداصلی الله علیه وآله است که زمین را همان‌گونه که لبریز از ظلم و ستم گشته است، پُر از عدل و داد کند.احمد بن اسحاق! مَثَلِ او در این امّت، همچون مَثَل حضرت خضر و ذوالقرنین است. به خدا غیبتی دارد که در آن از هلاکت نجات نیابد؛ جز آن کسی که خدا او را بر قول به امامت ثابت دارد، و موفّق سازد که برای تعجیل در فرج او دعا کند».پس احمد بن اسحاق گفت: به آن حضرت عرضه داشتم: «مولایم! آیا نشانه‌ای هست که دلم را بدان مطمئن سازم؟».پس پسربچّه‌علیه السلام با لهجه فصیح عربی فرمود: «منم ذخیره خدا در زمین خدا، و انتقام گیرنده از دشمنان او، ای احمد بن اسحاق! پس از این‌که چنین دیدی، دیگر به دنبال نشانه‌ای مباش».احمد بن اسحاق گفت: پس شاد و خرّم بیرون آمدم، و چون فردا رسید، به سوی حضرت بازگشتم، و به او گفتم: «ای پسر رسول خدا! شادی من از آن‌چه بر من منّت نهادی، بسیار است، بفرمایید آن سنّتی که از حضرت خضر و ذوالقرنین دارد، چیست؟».فرمود: «ای احمد! طول غیبت است».گفتم: «ای پسر رسول خدا! غیبت او به درازا می‌کشد؟».فرمود: «سوگند به پروردگارم آری، تا آن‌جا که بیشینه معتقدان به امر امامت، از او روی برگردانند، و کسی با او نمانَد؛ مگر کسی که خداوند، پیمان ولایت ما را از او گرفته، و در قلبش ایمان را نگاشته، و به روحی از جانب خویش تأییدش کرده باشد [۱۸۹] .ای احمد بن اسحاق! این امری از امور خداوند، و رازی از رازهای او، و غیبی از غیب‌های او است؛ پس آن‌چه که بر تو افاده کردم را بگیر و پنهان دار، و از سپاس‌گزاران باش، تا فردا[ی قیامت] در علّیین باشی».

بیان امام زمان درباره خویشتن

به نقل از شیخ صدوق احمد بن اسحاق بن سعد اشعری - رحمهُ اللّه - است که دسته‌ای از اصحاب ما به او گفتند که جعفر بن علی به او نامه‌ای نگاشته، و به معرّفی خویش در آن پرداخته، و اطّلاع داده که قیّم پس از برادرش است، و هر آن‌چه از دانش حلال و حرام بدان نیاز دارد، و دیگر دانش‌ها همگی نزد او است.احمد بن اسحاق گفت: هنگامی‌که نامه را خواندم، نامه‌ای برای صاحب الزّمان‌علیه السلام نگاشتم، و در آن، متن نامه جعفر را نیز گنجاندم. پس برای من، پاسخ نامه چنین خارج شد:بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.أَتانی کِتابُکَ - أَبْقاکَ اللَّهُ -؛ وَ الْکِتابُ الَّذی أَنْفَذْتَهُ دَرْجَهُ، وَ أَحاطَتْ مَعْرِفَتی بِجَمیعِ ما تَضَمَّنَهُ عَلَی اخْتِلافِ أَلْفاظِهِ، وَ تَکَرُّرِ الْخَطَأِ فیهِ، وَ لَوْ تَدَبَّرْتَهُ، لَوَقَفْتَ عَلی بَعْضِ ما وَقَفْتُ عَلَیْهِ مِنْهُ.وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ حَمْداً لا شَریکَ لَهُ عَلی إِحْسانِهِ إِلَیْنا، وَ فَضْلِهِ عَلَیْنا؛ أَبَی اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لِلْحَقِّ إِلّا إِتْماماً، وَ لِلْباطِلِ إِلّا زُهُوقاً، وَ هُوَ شاهِدٌ عَلَیَّ بِما أَذْکُرُهُ، وَلِیٌّ عَلَیْکُمْ بِما أَقُولُهُ، إِذَا اجْتَمَعْنا لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فیهِ، وَ یَسْأَلُنا عَمّا نَحْنُ فیهِ مُخْتَلِفُونَ، إِنَّهُ لَمْ یَجْعَلْ لِصاحِبِ الْکِتابِ عَلَی الْمَکْتُوبِ إِلَیْهِ وَ لا عَلَیْکَ، وَ لا عَلی أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ جَمیعاً إِمامَةً مُفْتَرَضَةً، وَ لا طاعَةً وَ لا ذِمَّةً، وَ سَأُبَیِّنُ لَکُم جُمْلَةً تَکْتَفُونَ بِها - إِنْ شاءَ اللَّهُ تَعالی -.یا هذا! یَرْحَمُکَ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ تَعالی لَمْ یَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثاً، وَ لا أَهْمَلَهُمْ سُدیً؛ بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ، وَ جَعَلَ لَهُمْ أَسْماعاً وَ أَبْصاراً وَ قُلُوباً وَ أَلْباباً، ثُمَّ بَعَثَ إِلَیْهِمُ النَّبیینَ‌علیهم السلام مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ، یَأْمُرُونَهُمْ بِطاعَتِهِ، وَ یَنْهَوْنَهُمْ عَنْ مَعْصِیَتِهِ، وَ یُعَرِّفُونَهُمْ ما جَهِلُوهُ مِنْ أَمْرِ خالِقِهِمْ وَ دینِهِمْ، وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِمْ کِتاباً، وَ بَعَثَ إِلَیْهِمْ مَلائِکَةً یَأْتینَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَیْهِم بِالْفَضْلِ الَّذی جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَیْهِمْ، وَ ما آتاهُمْ مِنَ الدَّلائِلِ الظّاهِرَةِ، وَ الْبَراهینِ الْباهِرَةِ، وَ الْآیاتِ الْغالِبَةِ.فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ النّارَ عَلَیْهِ بَرْداً وَ سَلاماً، وَ اتَّخَذَهُ خَلیلاً؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَهُ تَکْلیماً، وَ جَعَلَ عَصاهُ ثُعْباناً مُبیناً؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَحْیَی الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ، وَ أَبْرَأَ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّیْرِ، وَ أُوتِیَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ.ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّداًصلی الله علیه وآله رَحْمَةً لِلْعالَمینَ، وَ تَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ، وَ خَتَمَ بِهِ أَنْبِیائَهُ، وَ أَرْسَلَهُ إِلَی النّاسِ کافَّةً، وَ أَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ ما أَظْهَرَ،

وَ بَیَّنَ مِنْ آیاتِهِ وَ عَلاماتِهِ ما بَیَّنَ.ثُمَّ قَبَضَهُ‌صلی الله علیه وآله حَمیداً فَقیداً سَعیداً، وَ جَعَلَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ إِلی أَخیهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ، وَ وَصِیِّهِ وَ وارِثِهِ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِب‌علیه السلام، ثُمَّ إِلَی الْأَوصِیاءِ مِنْ وُلْدِهِ واحِداً واحِداً، أَحْیی بِهِمْ دینَهُ، وَ أَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ، وَ جَعَلَ بَیْنَهُمْ، وَ بَیْنَ إِخْوانِهِمْ، وَ بَنی عَمِّهِمْ، وَ الْأَدْنَیْنِ فَالْأَدْنَیْنِ مِنْ ذَوی أَرْحامِهِمْ فُرْقاناً بَیِّناً، یُعْرَفُ بِهِ الْحُجَّهُ مِنَ الْمَحْجُوجِ، وَ الْإِمامُ مِنَ الْمَأْمُومِ، بِأَنْ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ بَرَّأَهُمْ مِنَ الْعُیُوبِ، وَ طَهَّرَهُمْ مِنْ الدَّنَسِ، وَ نَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ، وَ جَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ، وَ مُسْتَوْدَعَ حِکْمَتِهِ، وَ مَوْضِعَ سِرِّهِ، وَ أَیَّدَهُمْ بِالدَّلائِلِ.وَ لَوْلا ذلِکَ لَکانَ النَّاسُ عَلی سَواءٍ، وَ لَادَّعی أَمْرَ اللَّهِ – عَزَّ وَ جَلَّ – کُلُّ أَحَدٍ، و لَمَّا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْباطِلِ، وَ لا الْعالِمُ مِنَ الْجاهِلِ، وَ قَدِ ادَّعی هذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَری عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ بِمَا ادَّعاهُ، فَلا أَدْری بِأَیَّهِ حالَهٍ هِیَ لَهُ رَجاءَ أَنْ یَتِمَّ دَعْواهُ:أَ بِفِقْهٍ فی دینِ اللَّهِ؟، فَوَ اللَّهِ ما یَعْرِفُ حَلالاً مِنْ حَرامٍ، وَ لا یُفَرِّقُ بَیْنَ خَطَأٍ و صَوابٍ؛أَمْ بِعِلْمٍ؟، فَما یَعْلَمُ حَقّاً مِنْ باطِلٍ، وَ لا مُحْکَماً مِنْ مُتَشابِهٍ، وَ لا یَعْرِفُ حَدَّ الصَّلاهِ وَ وَقْتَها؛أَمْ بِوَرَعٍ؟، فَاللَّهُ شَهیدٌ عَلی تَرْکِهِ الصَّلاهَ الْفَرْضَ أَرْبَعینَ یَوْماً، یَزْعَمُ ذلِکَ لِطَلَبِ الشَّعْوَذَهِ، وَ لَعَلَّ خَبَرَهُ قَدْ تَأَدّی إِلَیْکُمْ، وَ هاتیکَ ظُرُوفُ مُسْکِرِهِ مَنْصُوبَهً، وَ آثارُ عِصْیانِهِ لِلَّهِ – عَزَّ وَ جَلَّ – مَشْهُورَهً قائِمَهً؛أَمْ بِآیَهٍ؟، فَلْیَأْتِ بِها؛أَمْ بِحُجَّهٍ؟، فَلْیُقِمْها؛أَمْ بِدَلالَهٍ؟، فَلْیَذْکُرْها.قالَ اللَّهُ – عَزَّ وَ جَلَّ – فی کِتابِهِ:«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم – حم – تَنْزیلُ الْکِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزیزِ الْحَکیمِ – ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمّیً وَ الَّذینَ کَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ – قُلْ أَرَأَیْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونی ماذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فی السَّماواتِ ائْتُونی بِکِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَهٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ – وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ یَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا یَسْتَجیبُ لَهُ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ وَ هُمْ عَنْ دَعائِهِمْ غافِلُونَ – وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ کانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ کانُوا بِعِبادَتِهِمْ کافِرینَ» [۱۹۰] .فَالْتَمِسْ – تَوَلَّی اللَّهُ تَوْفیقَکَ – مِنْ هذَا الظَّالِمِ ما ذَکَرْتُ لَکَ، وَ امْتَحِنْهُ وَ سَلْهُ عَنْ آیَهٍ مِنْ کِتابِ اللَّهِ یُفَسِّرُها، أَوْ صَلاهٍ فَریضَهٍ یُبَیِّنْ حُدُودَها وَ ما یَجِبُ فیها؛ لِتَعْلَمَ حالَهُ وَ مِقْدارَهُ، وَ یَظْهَرَ لَکَ عَوارُهُ وَ نُقْصانُهُ، وَ اللَّهُ حَسیبُهُ. حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلی أَهْلِهِ، وَ أَقَرَّهُ فی مُسْتَقَرِّهِ، وَ قَدْ أَبَی اللَّهُ – عَزَّ وَ جَلَّ – أَنْ تَکُونَ الْإِمامَهُ فی أَخَوَیْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ‌علیهما السلام، وَ إِذا أَذِنَ اللَّهُ لَنا فِی الْقَوْلِ ظَهَرَ الحَقُّ، وَ اضْمَحَلَّ الْباطِلُ، وَ انْحَسَرَ عَنْکُمْ.وَ إِلَی اللَّهِ أَرْغَبُ فِی الْکَفایَهِ، وَ جَمیلِ الصُّنْعِ وَ الْوِلایَهِ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. [۱۹۱] .به نام خداوند بخشاینده مهرباننامه تو – که خداوند پایدارت دارد! – و نامه‌ای که در آن درج کرده بودی، به دستم رسید، و من با همه آن‌چه از اختلاف کلمات و تکرار اشتباهات که در آن رفته بود از محتوایش آگاه گشتم، تو نیز اگر در آن اندیشیده بودی، به برخی از آن‌چه که من دانسته‌ام، پی می‌بردی، و سپاس، پروردگار جهانیان را، سپاسی که در آن، شریکی برای او – از فضل و احسانش بر ما – نباشد.خداوند پرهیز دارد از حقیقتی، مگر با به پایان رساندش، و از باطلی، مگر با از میان برداشتنش، و او در آن روزی که جمعمان آورَد و تردیدی در آن نیست، بدان‌چه می‌آورم، بر من، و برای من بر شما شاهد است، و از چیزی که ما را در آن اختلاف است بپرسد.وی برای صاحب این نامه، بر آن‌که نامه خطاب به او به نگارش درآمده، و نه بر تو، و نه بر هیچ‌یک از مردمان، امامت واجبی، و نه طاعتی، و نه حقّی قرار نداده است، من برایتان مطالبی می‌آورم که – ان شاء اللّه تعالی – کفایتتان خواهد کرد.ای مرد! خدا رحمتت کند، همانا خداوند متعال مردمان را بیهوده نیافرید، و به حال خویش رهایشان نساخت؛ بلکه به قدرت خویش آفریدشان، و برای ایشان، گوش و چشم و قلب و عقل قرار داد؛ سپس پیامبران‌علیهم السلام بشارت دهنده و ترساننده را به سویشان برانگیخت، به طاعتش امر فرمود، و از گناهش بازشان داشت، و آنان را از آن‌چه که در امر خداوند و دینشان بی‌خبر بودند، آگاه کرد، و کتابی را بر ایشان فرستاد، و فرشتگانی را به سویشان روانه ساخت، با فضلی که برای آنان، میان ایشان، و میان آنان‌که ایشان را به سویشان فرستاده بود، و با آن‌چه از دلایل آشکار و برهان‌های درخشان و نشانه‌های پیروزی که عطایشان کرد، تفاوت گذاشت.پس بر کسی از ایشان، آتش را سرد و سلامت کرد، و وی را به دوستی گرفت؛ با کسی از آن‌ها سخن گفت، و عصایش را اژدهای آشکاری ساخت؛ شخصی از میان آنان، مردگان را با اجازه الهی زندگی می‌داد، و نابینایی و پیسی و برَص را شفا می‌بخشید؛ از آن گروه، کسی بود که دانش سخن با پرندگان را به وی آموخت، و از هرچیزی بدو عطا فرمود؛سپس محمّدصلی الله علیه وآله را رحمتی برای جهانیان

برانگیخت، و نعمتش را بـدو تمـام کرد، و پیـامبرانش را به او پایـان داد، او را به سوی تمـامی مردمان فرسـتاد؛ و از راستی دعوتش، نمایان کرد، آن‌چه را که نمایاند؛ و از نشانه‌هایش آشـکار کرد، آن‌چه را که آشکار نمود؛سپس روح اوصلی الله علیه وآله را ستوده و خوش‌بخت، سـتاند. سـپس امر [پیشوایی]را پس از او به برادرش، پسـرعمویش، وصـیّش و وارثش علیّ بن ابی‌طالب‌علیه السلام، و پس از او به اوصـیای از فرزنـدان او، یکی پس از دیگری، وا گـذاشت. دینش را بـدان‌ها حیـات بخشـید، و بـا آنـان، نورش را تمـام گردانـد، و میـان آنـان و برادرانشـان، و پسـرعموهایشان، و یـک به یک خانـدان آنان، تفاوت آشـکاری نهاد که بـدان، حجّت را از محجوج، و امام را از مأموم باز شـناختند. آنان را از گناهان معصوم، از عیب‌ها بری، از ناپاکی‌ها پاک، و از اشتباه، منزّه داشته بود، و ایشـان را گنجینه‌های دانشـش، و امانت‌گاه حکمتش، و جای‌گاه اسـرارش قرار داده، و با دلایلی، یاری رسانـده بود، و اگر این‌گونه نبود، مردمان یکسان بودند، و هرکس دعوی امر خداوند عزّ و جلّ را می‌کرد، و حقّ از باطل، و عالِم از جاهل، باز شناخته نمی‌شد.و این باطل‌گر تهمت‌زننـده بر خـدا، دروغ گفت بدان‌چه دعوی کرد، و نمی‌دانم به کدامین صورت، امید خاتمه دعوی‌اش را دارد.آیا شناختی در دین خدا دارد؟؛ پس به خدا سوگند که حلال را از حرام نمی‌شناسد، و میان درست و خطا تفاوتی ننهد.یا برای دانشی؟؛ در حـالی‌که حقّ را از باطـل نشـناسد، و نه مُحکمی را از مُتشابه، و حـدود نماز و وقت آن را ندانـد.یا برای تقوایی؟؛ خداونـد شاهد ترک نمـاز واجبش در چهـل روز بوده است که می‌خواسـته با این کار، افسون‌گری کنـد، شایـد که خبرش به شـما رسـیده، و ظرف مادّه‌هـای مست‌کننـده را برپا کرده، و آثار نافرمانی خداونـد عزّ و جلّ را مشـهور نموده، و برافراشـته است.یا نشانه‌ای دارد؟؛ که باید آن را بیـاورد.یـا به حجّتی؟؛ که بایـد ارائه دهـد.یا دلیلی می‌دانـد؟؛ که بایـد بگویـد. خداونـد عزّ و جلّ در کتابش می‌فرمایـد:به نام خداوند بخشاینده مهربانحامیم. نازل شدن این کتاب از جانب پروردگار پیروز و حکیم است. ما آسمان‌ها و زمین، و آن‌چه میان آن دو است را جز به درستی، و در مـدّتی معیّن نیافریده‌ایم، و کافران از آن‌چه که بیمشان دهند، روی گردانند. بگو: از آن‌هایی که جز اللّه، به خدایی دیگر می‌خوانند خبر دهید؛ به من بنمایانید که از این زمین چه آفریده‌اند؟، یا در آفرینش آسمان‌ها شرکت جُسته‌اند؟ اگر راست می‌گوییـد، برایم کتـابی که پیش از قرآن آمـده باشـد، یـا اگر دانشـی از پیشـینیان بر جای مانـده است، بیاوریـد. کیسـت گمراه‌تر از آن‌کـه بـه جز اللّـه، چیزی را بـه خـدایی می‌خوانَـد کـه تـا روز قیـامت بـه او پاسـخ ندهـد کـه بتـان از دعـای بت‌پرسـتان بی‌خبران‌اند، و چون در قیامت، مردم را گردآورند، بتان با پرسـتندگان خویش، دشـمن باشند، و عبادتشان را انکار کنند.درخواست دارم از تـو – کـه خداونـد تـوفیقت را سـرپرستی کنـد – تـا از این ظـالم، آن‌چه را که برایت آوردم، بخـواهی، و وی را بیازمـایی، و بپرسی‌اش از آیه‌ای از کتاب خدا که تفسیرش کند، یا نماز واجبی که حدودش، و آن‌چه در آن واجب است را تعیین کند، تا حال و مقـدارش را بـدانی، و عیب و نُقصـانش برایت آشـکار گردد، و خـدا کفـایتش می‌کنـد.حقّ را بر اهلش نگاه‌بـان است، و در مکـان خویش قرار داده، و پرهیز دارد که امـامت پس از حسن و حسـین‌علیهما السـلام در دو برادر قرار گیرد، و هنگـامی‌که خداونـد مـا را اجازه سـخن فرماید، حقّ، آشـکار گردد، و باطل، نابود شود، و از شما دست کشد.و از سوی خداوند، کفایت و نیکویی در کردار و سرپرستی را درخواست دارم؛ و خداونـد مـا را کافی است، و چه خوب وکیلی است [۱۹۲]، و درود خداونـد بر محمّد و خاندان او باد».

وی از فرزندان امیرمؤمنان است

به نقل از ابن عبّاس است که گفت: پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: «إِنَّ عَلیّاً إِمامُ أُمَّتی، وَ خَلیفَتی عَلَیْها بَعْدی؛ وَ مِنْ وُلْدِهِ الْقائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذی إِذا ظَهَرَ یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً؛ وَ الَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ بَشیراً وَ نَذیراً، إِنَّ الثّابِتینَ عَلَی الْقَوْلِ بِإِمامَتِهِ، فی زَمانِ غَیْبَتِهِ، لَأَعَزُّ مِنَ الْکِبْریتِ الْأَحْمَرِ».فَقامَ إِلَیْهِ جابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصاریّ، فَقالَ: «یا رَسُولَ اللَّهِ! لِوَلَدِکَ الْقائِمِ غَیْبَةٌ؟».قالَ: «إِی وَ رَبّی، لَیُمَحِّصَنَّ الَّذینَ آمَنُوا، وَ یَمْحَقُ الْکافِرینَ؛یا جابِرُ! إِنَّ هذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ مَطْوِیٌّ مِنْ عِبادِ اللَّهِ، فَإِیّاکَ وَ

الشَّکّ فیه، فَإِنَّ الشَّکّ فی أَمْرِ اللَّهِ – عَزَّ وَ جَلَّ – کُفْرٌ». [۱۹۳] .«همانا علی پیشوای امّتم، و پس از من، خلیفه‌ام بر آن‌ها است. از فرزندان او است قائم چشم‌انتظاری که خداوند به دست او زمین را از عدل و داد بیاکنَد، همان‌گونه که لبریز از جور و ستم گشته است. سوگند به او که مرا به درستی، به بشارت دادن و ترساندن برانگیخت: ثابت قدمان بر امامت او در زمان غیبتش، از کبریت احمر، نایاب‌ترند».در این هنگام جابر بن عبداللّه انصاری برخاست و گفت: «ای پیغامبر خدا! آیا فرزندت قائم، غیبت خواهد گزید؟».فرمود: «آری، سوگند به پروردگارم که چنین شود، تا خداوند، ایمانیان را بیازماید، و کافران را نابود سازد؛جابر! این امری از امور خداوندی، و رازی از رازهای او است که بر بندگان، پوشیده مانده؛ پس مبادا که در آن، شکّ بری که شکّ در کار خداوند، همان کُفر است».

وی از فرزندان سرور زنان جهان است

به نقل از سعید بن مُسَیّب است که می‌گفت: امّ سلمه را شنیدم که می‌گفت: از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله شنیدم که: سخن از حضرت مهدی به میان آورد، و فرمود: «نَعَمْ هُوَ حَقّ، وَ هُوَ مِنْ بَنی فاطِمَهْ»؛«آری، او حقیقی است، او از پسران فاطمه است».و از همو به نقل از امّ سلمه – رضی اللّه عنها – است که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله یادی از حضرت مهدی کرد و فرمود:«هُوَ مِنْ وُلْدِ فاطِمَهٍ»؛ [۱۹۴] .«او از فرزندان فاطمه است».

وی از فرزندان سبطین است

امام زمان – علیه السّلام – از آن‌جهت فرزند هر دو امام حسن و حسین – علیهما السّلام – به شمار می‌رود که مادر امام باقر ابوجعفر محمّد بن علیّ بن حسین – علیهم السّلام –، فاطمه دختر سبط اکبر، امام حسن مجتبی – علیه السّلام – است. پس [امام] باقر و امامان پس از او تا حضرت مهدی – علیهم السّلام – از نسل امام حسن و امام حسین – علیهما السّلام – هستند.علَم‌الهدی مرتضی بن احمد محمّد بن جعفر بن زید بن جعفر بن محمّد بن احمد بن محمّد بن حسین بن اسحاق بن امام جعفر صادق، از ابوالفرج یحیی بن محمود ثقفی، از ابوعلی حسن بن احمد حدّاد، از ابونُعیم احمد بن عبداللّه اصفهانی از حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی؛و حافظ ابوحجّاج یوسف بن خلیل، از محمّد بن ابوزید کرّانی، از فاطمه بنت عبداللّه جوزدانیّه، از ابوبکر بن ربده، از حافظ ابوالقاسم طبرانی، از محمّد بن زریق بن جامع بصری، از هیثم بن حبیب، از سفیان بن عُیینه، از علی هلالی به نقل از پدرش روایت کرده است که گفت: دَخَلْتُ عَلی رَسُولِ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله، فی شَکاتِهِ الَّتی قُبِضَ فیها، فَإِذا فاطِمَهُ‌ُعلیها السلام عِنْدَ رَأْسِهِ، قالَ: فَبَکَتْ حَتَّی ارْتَفَعَ صَوْتُها، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله طَرْفَهُ إِلَیْها،قالَ: «حَبیبَتی فاطِمَهُ! مَا الَّذی یُبْکیکِ؟».فَقالَتْ: «أَخْشَی الضَّیْعَهَ مِنْ بَعْدِکَ».فَقالَ: «یا حَبیبَتی! أ ما عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ – تَعالَی – اطَّلَعَ إِلَی الْأَرْضِ اطِّلاعَهً، فَاخْتارَ مِنْها أَباکَ، فَبَعَثَهُ بِرِسالَتِهِ؛ ثُمَّ اطَّلَعَ اطِّلاعَهً، فَاخْتارَ بَعْلَکَ، وَ أَوْحی إِلَیَّ أَنْ أُنْکِحَکِ إِیَّاهُ.یا فاطِمَهُ! وَ نَحْنُ أَهْلُ بَیْتٍ قَدْ أَعْطانَا اللَّهُ سَبْعَ خِصالٍ لَمْ یُعْطِ أَحَداً قَبْلَنا، وَ لا یُعْطی أَحَداً بَعْدَنا: أَنَا خاتَمُ النَّبِیینَ، وَ أَکْرَمُ النَّبِیینَ عَلَی اللَّهِ، وَ أَحَبُّ الْمَخْلُوقینَ إِلَی اللَّهِ، وَ أَنَا أَبُوکِ؛ وَ وَصیّی خَیْرُ الْأَوْصِیاءِ، وَ أَحَبُّهُمْ إِلَی اللَّهِ، وَ هُوَ بَعْلُکِ؛ وَ مِنَّا مَنْ لَهُ جَناحانِ أَخْضَرانِ، یَطیرُ فِی الْجَنَّهِْ مَعَ الْمَلائِکَهِْ حَیْثُ یَشاءُ، وَ هُوَ ابْنُ عَمِّ أَبیکِ، وَ أَخُو بَعْلِکِ؛ وَ مِنَّا سِبْطا هذِهِ الْأُمَّهِْ، وَ هُمَا ابْناکِ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ، وَ هُما سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِْ، وَ أَبُوهُما – وَ الَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ – خَیْرٌ مِنْهُما.یا فاطِمَهُ! – وَ الَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ – إِنَّ مِنْهُما مَهْدِیَّ هذِهِ الْأُمَّهِْ، إِذا صارَتِ الدُّنْیا هَرْجاً وَ مَرْجاً، وَ تَظاهَرَتِ الْفِتَنُ، وَ تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ، وَ أَغارَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ، فَلا کَبیرٌ یَرْحَمُ صَغیراً، وَ لا صَغیرٌ یُوَقِّرُ کَبیراً، یَبْعَثُ اللَّهُ عِنْدَ ذلِکَ مِنْهُما مَنْ یَفْتَحُ حُصُونَ الضَّلالَهِْ وَ قُلُوباً غُلْفاً، یَقُومُ بِالدّینِ فی آخِرِ الزَّمانِ کَما قُمْتُ بِهِ فی أَوَّلِ الزَّمانِ، وَ یَمْلَأُ الدُّنْیا عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً.یا فاطِمَهُ! لا تَحْزَنی وَ لا تَبْکی، فَإِنَّ اللَّهَ – تَعالی – أَرْحَمُ بِکِ، وَ أَرْأَفُ عَلَیْکِ مِنّی، وَ ذلِکَ لِمَکانِکِ مِنّی، وَ مَوْقِعِکِ مِنْ قَلْبی، وَ زَوَّجَکِ اللَّهُ زَوْجَکِ، وَ هُوَ أَشْرَفُ أَهْلِ بَیْتِکِ حَسَباً، وَ

أَكْرَمُهُمْ مَنْصَباً، وَ أَرْحَمُهُمْ بِالرَّعِيَّةِ، وَ أَعْدَلُهُمْ بِالسَّوِيَّةِ، وَ أَبْصَرُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ، وَ قَدْ سَأَلْتُ رَبّى أَنْ تَكونى أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنى مِنْ أَهْلِ بَيْتى».قالَ عَلِيّ‌علیه السلام: «فَلَمَّا قَضَى النَّبِيّ‌صلی الله علیه وآله لَمْ تَبْقَ فاطِمَةُعلیها السلام بَعْدَهُ إِلّا خَمْسَةً وَ سَبْعينَ يَوْماً، حَتَّى أَلْحَقَهَا اللَّهُ بِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِما وَ سَلَّمَ -».در هنگامی که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بیمار بود، و بر اثر آن، دنیا را وداع فرمود، به حضور حضرتش رسیدم، دیدم که دخترش فاطمه بر بالین او نشسته، و اشک می‌ریزد، گریست و گریست تا آوای گریه‌اش بلند شد؛رسول خدا سر به سوی او برداشت، و فرمود: «فاطمه دوست داشتنی‌ام، چیست که می گریاندت؟».فاطمه‌علیها السلام فرمود: «از ضایع شدن پس از شما در هراسم».پیامبر خدا فرمود: «حبیبه‌ام! آیا ندانستی که خداوند بر زمین نِگریست و دانست، و از میان تمامی زمینیان، پدرت را برگزید، و به رسالت برانگیخت.آن‌گاه توجّهی دیگر کرد، و از همگی جهانیان، شوهرت را انتخاب فرمود، و به من وحی کرد، تا تو را - تنها - به عقد او درآورم.فاطمه! ما از اهل بیتیم، همانان‌که خداوند، هفت [۱۹۵] خصلتی را بدانان عطا فرموده که پیش از ما به هیچ‌کس نداده، و پس از ما نیز نخواهد داد؛ یکی آن‌که مرا خاتم پیامبران ساخته، و من نزد خداوند، گرامی‌ترین پیامبران، و دوست‌ترین جمیع آفریدگانم، و او پدر تو است.دیگر آن‌که وصیّ من، بهترین و دوست‌داشتنی‌ترین اوصیا نزد خداوند است، و او همسر تو است.و از ما است، او که دو بال سبز دارد، و در بهشت، همراه با فرشتگان به هر سو که خواهد، پر می‌کشد، و او پسرعموی پدرت، و برادرِ شوهرت است. [۱۹۶] .و از ما است دو سبط این امّت، و سرور جوانان اهل بهشت، و آن دو، پسران تو حسن و حسین‌اند، و سوگند به او که مرا به درستی بر پیامبری برانگیخت، پدر آن دو از آنان برتر است.سوگند به خدایی که مرا به درستی برانگیخت، مهدی این امّت، از آن دو به وجود خواهد آمد.آن‌گاه که در دنیا هرج و مرج شود، و فتنه‌ها آشکار گردد، و راه‌ها بسته شود، و برخی از مردم بر دسته‌ای دیگر چپاول برند، و سالمندان، رحم بر خردسالان نبرند، و کم‌سالان، احترام پیران را نکنند؛ خداوند، کسی را از فرزندان آن دو برانگیزاند که دژهای گمراهی را بگشاید، و قفل از دل‌های پُرغفلت بردارد. دین خدا را در آخرالزّمان آن‌چنان برپا دارد که من در ابتدا برپاداشتم، و جهان را از عدل بیاکند، چنان‌چه پُر از ستم شده باشد.فاطمه! محزون و گریان مباش که خداوند - از من - به تو مهربان‌تر است. این، از جهت منزلت تو در نزد من، و جای‌گاه تو در قلب من است، و خدا تو را به همسری کسی درآورد که شریف‌ترین خویشاوندانت از حسَب، منصبش از همگان گرامی‌تر، به مردمان مهربان‌تر، عادل‌ترین به تقسیم کردن، و بیناترینِ به احکام بود.و به این‌ها است که از خدا درخواسته‌ام، تا تو نخستین کسی از اهل بیت باشی که به من خواهند پیوست».علی‌علیه السلام فرمود: «فاطمه‌علیها السلام پس از وفات پیغامبر خداصلی الله علیه وآله جز هفتاد و پنج روز در دنیا باقی نماند تا این‌که خداوند، وی را بدو ملحق فرمود؛ درود خدا بر آن دو باد».گنجی می‌نویسد: صاحب حلیة الاولیاء در کتاب خویش که نام آن ذکر نعت المهدی است، این چنین آورده، و طبرانی - پیر اهل فنّ خود - در معجم الکبیر خویش آن را استخراج کرده است. [۱۹۷] .این حدیث در کشف‌الغمّه به نقل از حافظ ابونُعیم در احادیث الاربعین، و در فصل سوم از باب نهم المهدی به نقل از عقدالدّرر، به نقل از کتاب صفة المهدی نگاشته ابونُعیم، به نقل از علیّ بن هلال از پدرش، تا آن‌جایی که می‌فرماید: «کَما مُلِئَتْ جَوْراً» درج شده است.هم‌چنین در ینابیع المودّة [۱۹۸] بخش‌هایی از این حدیث را به نقل از جواهر العقدین، به نقل از فرائد السّمطین آورده، و گفته است که آن‌چه در جواهر العقدین آمده، در صواعق یاد شده است.در غایةالمرام نیز به نقل از الاربعین به نقل از علیّ بن بلال از پدرش روایت شده، و در فصل دوم البرهان فی علامات مهدیّ آخرالزّمان از: «وَ الَّذى بَعَثَنى بِالْحَقِّ إِنَّ مِنْهُما» تا: «کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً»، به نقل از طبرانی در [معجم]الکبیر و ابونُعیم، از علی هلالی آمده است. [۱۹۹] .

وی نهمین فرزند امام حسین است

به نقل از زید بن ثابت است که گفت: شنیدم که پیامبر خداصلی الله علیه وآله می‌فرمود: «عَلِيُّ بْنُ أَبى طالِب قائِدُ الْبَرَرَةِ، وَ قاتِلُ الْفَجَرَةِ، مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ، مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ، الشَّاكُّ فى عَلِيّ‌علیه السلام هُوَ الشَّاكُّ فِى الْإِسْلام؛ وَ خَيْرُ مَنْ أَخْلُفُ بَعْدى، وَ خَيْرُ

أَصْحابی عَلِیٌّ، لَحْمُهُ لَحْمی، وَ دَمُهُ دَمی، وَ أَبُو سِبْطَیَّ، وَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَیْنِ یَخْرُجُ الْأَئِمَّةُ التِّسْعَةُ، وَ مِنْهُمْ مَهْدِیُّ هذِهِ الْأُمَّةِ». [۲۰۰] .«علیّ بن ابی‌طالب پیشوای نیکان، و قاتل بدکاران است، پیروز است آن‌که او یاری‌اش کند، و خوار است آن‌که او را خوارش کند؛ شکّ برنده درباره علی‌علیه السلام همان شکّ کننده در اسلام است؛او است برترین جانشین من، و بهترین یارانم، گوشت او گوشت من، و خون او همان خون من، و پدرِ فرزندزادگانم است. از صُلب حسین، امامان نُه‌گانه خارج شوند و مهدی این امّت، در شمار آنان است».

انکار مهدی، انکار امامان پیشین است

و در صحیحه عبداللّه بن مِسکان به نقل از [امام صادق]ابی‌عبداللّه‌علیه السلام آمده است که فرمود: «مَنْ أَنْکَرَ واحِداً مِنَ الْأَحْیاءِ، فَقَدْ أَنْکَرَ الْأَمْواتَ». [۲۰۱] .«هر آن‌که منکر یکی از امامان زنده شود، درگذشتگان آنان را نیز منکر گشته است».

ترس ستمکاران از مهدی موعود

ابومحمّد بن شاذان – علیه الرّحمه – گفت: ابوعبداللّه بن حسین بن سعد کاتب‌رضی الله عنه برای ما روایت کرد که ابومحمّد [امام عسکری]علیه السلام می‌فرمود: «قَدْ وَضَعَ بَنُو أُمَیَّةَ وَ بَنُو الْعَبَّاسِ سُیُوفَهُمْ عَلَیْنا لِعِلَّتَیْنِ:أَحَدُهُما: أَنَّهُمْ کانُوا یَعْلَمُونَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْخِلافَةِ حَقٌّ، فَیَخافُونَ مِنْ ادِّعائِنا إِیَّاها وَ تَسْتَقِرُّ فی مَرْکَزِها.ثانیهما: أَنَّهُمْ قَدْ وَقَفُوا مِنَ الْأَخْبارِ الْمُتَواتِرَةِ عَلی أَنَّ زَوالَ مُلْکِ الْجَبابِرَةِ وَ الظَّلَمَةِ عَلی یَدِ الْقائِمِ مِنَّا، وَ کانُوا لا یَشُکُّونَ أَنَّهُمْ مِنَ الْجَبابِرَةِ وَ الظَّلَمَةِ، فَسَعَوْا فی قَتْلِ أَهْلِ بَیْتِ رَسُولِ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله، وَ إِبادَةِ نَسْلِهِ طَمَعاً مِنْهُمْ فِی الْوَصْلِ إِلی مَنْعِ تَوَلُّدِ الْقائِمِ‌علیه السلام، أَوْ قَتْلِهِ. فَأَبَی اللَّهُ أَنْ یَکْشِفَ أَمْرَهُ لِواحِدٍ مِنْهُمْ إِلّا یُتِمَّ نُورَهُ، وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ». [۲۰۲] .«بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس به دو جهت در میان ما شمشیر نهادند:اوّل این‌که: می‌دانستند حقّی در خلافت ندارند، و هراس داشتند که ما دعوی خلافت کنیم، و حقّ، در مرکز واقعی خود قرار گیرد.دوم آن‌که: از خبرهای متواتر به دست آورده بودند که زوال سلطنت ظالمان و ستم‌کاران، به دست قائم ما است، و شکّ نداشتند که خود، در شمار ظالمان و ستم‌کاران‌اند. از همین رو در کشتن اهل بیت پیامبر خداصلی الله علیه وآله، و برانداختن نسلشان کوشیدند، تا مگر از تولّد قائم‌علیه السلام پیش‌گیری کرده باشند، و یا او را بکشند. امّا خدا نخواست که امرش بر هیچ‌یک از آنان ظاهر شود، جز آن‌که نور وی تمام گردد، اگرچه کافران را ناگوار آید». [۲۰۳] .

مهدی موعود دو غیبت دارد

به نقل از ابی‌عبداللّه حسین بن علی [۲۰۴] علیهما السلام است که می‌فرمود: «لِصاحِبِ هذَا الْأَمْرِ، یَعْنِی الْمَهْدیّ‌علیه السلام، غیْبَتانِ؛ إِحْدیهُما تَطُولُ، حَتّی یَقُولَ بَعْضُهُمْ: ماتَ، وَ بَعْضُهُمْ: ذَهَبَ، وَ لا یَطَّلِعُ عَلی مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا غَیْرِهِ، إِلَّا الْمَوْلَی الَّذی یَلی أَمْرَهُ». [۲۰۵] .«صاحب این امر – یعنی: مهدی‌علیه السلام – را دو غیبت است؛ یکی از آن‌ها به درازا کشد، تا آن‌جا که دسته‌ای گویند: مرده است، و پاره‌ای گویند که: [آمده، و] رفته است، و به جز خادمی که کارهای او را بر عهده دارد، هیچ‌کس از دوستان و دیگر مردمان، از جای‌گاه او آگاه نشوند».

مهدی موعود را غیبتی دراز است

از سُدیر صَیرَفی نقل شده است که گفت: من و مُفضّل بن عمر، و ابوبصیر، و ابان بن تَغلِب به حضور سرورمان امام ابوعبداللّه صادق‌علیه السلام رسیدیم؛ دیدیم جامه‌ای خیبری و طوق‌دار از جنس مو با آستین کوتاه و بدون یقه بر تن دارد، و بر خاک نشسته،

و همچون فرزندمرده‌ای جگرسوخته می گرید.غم و اندوه در چهره‌اش نمایان، و دگرگونی در سیمایش هویدا، و اشک در دیدگان مبارکش حلقه زده، و می گوید: «سَیِّدی! غَیْبَتُکَ نَفَتْ رُقادی، وَ ضَیَّقَتْ عَلَیَّ مِهادی، وَ ابْتَزَّتْ مِنّی راحَةَ فُؤادی؛سَیِّدی! غَیْبَتُکَ أَوْصَلَتْ مُصابی بِفَجایِعِ الْأَبَدِ، وَ فَقْدُ الْواحِدِ بَعْدَ الْواحِدِ، یُفْنِی الْجَمْعَ وَ الْعَدَدَ، فَما أُحِسُّ بِدَمْعَةٍ ترقی مِنْ عَیْنی وَ أَنینٍ یَفْتِرُ [۲۰۶] مِنْ صَدْری عَنْ دَوارِجِ الرَّزایا وَ سَوالِفِ الْبَلایا إِلّا مثّل بِعَیْنی عَنْ غَوابِرِ أَعْظَمِها وَ أَفْظَعِها، وَ بَواقی أَشَدِّها وَ أَنْکَرِها [۲۰۷]، وَ نَوائِبُ مَخْلُوطَةٍ بِغَضَبِکَ، وَ نَوازِلُ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِکَ».قالَ سُدَیْرٌ: فَاسْتَطارَتْ عُقُولُنا وَلَهاً، وَ تَصَدَّعَتْ قُلُوبُنا جَزَعاً مِنْ ذلِکَ الْخَطْبِ الْهائِلِ، وَ الْحادِثِ الغائِلِ [۲۰۸]، وَ ظَنَنَّا أَنَّهُ سَمَتْ لِمَکْرُوهَةٍ قارِعَةٍ [۲۰۹]، أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّهْرِ بائِقَةٌ؛فَقُلْنا: «لا أَبْکَی اللّهُ یَا ابْنَ – خَیْرِ الْوَری! – عَیْنَیْکَ؛ مِنْ أَیَّةِ حادِثَةٍ تَسْتَنْزِفُ دَمْعَتَکَ [۲۱۰] وَ تَسْتَمْطِرُ عَبْرَتَکَ؟ وَ أَیَّةُ حالَةٍ حَتَمَتْ عَلَیْکَ هذَا الْمَأْتَم؟».قالَ: فَزَفَرَ [۲۱۱] الصَّادِقُعلیه السلام زَفْرَةً انْتَفَخَ مِنْها جَوْفُهُ، وَ اشْتَدَّ عَنْها خَوْفُهُ، وَ قالَ: «وَیْلَکُمْ! [۲۱۲] نَظَرْتُ فی کِتابِ الْجَفْرِ صَبیحَةَ هذَا الْیَوْمِ، وَ هُوَ الْکِتابُ الْمُشْتَمِلُ عَلی عِلْمِ الْمَنایا وَ الْبَلایا وَ الرَّزایا، وَ عِلْمِ ما کانَ وَ ما یَکُونُ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ الَّذی خَصَّ اللّهُ بِهِ مُحَمَّداً وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِعلیهم السلام، وَ تَأَمَّلْتُ مِنْهُ مُوْلِدَ قائِمِنا وَ غَیْبَتَهُ، وَ إِبْطائَهُ، وَ طُولَ عُمْرِهِ، وَ بَلْوَی الْمُؤْمِنینَ فی ذلِکَ الزَّمانِ، وَ تَوَلُّدَ الشُّکُوکِ فی قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَیْبَتِهِ، وَ ارْتِدادَ أَکْثَرِهِمْ عَنْ دینِهِمْ، وَ خَلْعَهُمْ رِبْقَةَ الْإِسْلامِ مِنْ أَعْناقِهِمُ الَّتی قالَ اللّهُ – تَقَدَّسَ ذِکْرُهُ –: «وَ کُلَّ إِنْسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ» [۲۱۳]؛ – یَعْنِی الْوِلایَةَ – فَأَخَذَتْنِی الرِّقَّةُ، وَ اسْتَوْلَتْ عَلَیَّ الْأَحْزانُ».فَقُلْنا: «یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ! کَرِّمْنا وَ فَضِّلْنا [۲۱۴] بِإِشْراکِکَ إِیّانا فی بَعْضِ ما أَنْتَ تَعْلَمُهُ مِنْ عِلْمِ ذلِکَ».قالَ: «إِنَّ اللّهَ – تَبارَکَ وَ تَعالی – أَدارَ لِلْقائِمِ مِنَّا ثَلاثَةً أَدارَها فی ثَلاثَةٍ مِنَ الرُّسُلِعلیهم السلام: قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدیرَ مَوْلِدِ مُوسیعلیه السلام؛ وَ قَدَّرَ غَیْبَتَهُ تَقْدیرَ غَیْبَةِ عیسیعلیه السلام؛ وَ قَدَّرَ إِبْطائَهُ تَقْدیرَ إِبْطاءِ نُوحٍعلیه السلام؛ وَ جَعَلَ لَهُ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عُمْرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ، أَعْنِی الْخِضْرَعلیه السلام، دَلیلًا عَلی عُمْرِهِ».فَقُلْنا لَهُ: «اکْشِفْ لَنا – یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ – عَنْ وُجُوهِ هذِهِ الْمَعانی».قالَعلیه السلام: «أَمَّا مَوْلِدُ مُوسیعلیه السلام؛ فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلی أَنَّ زَوالَ مُلْکِهِ عَلی یَدِهِ، أَمَرَ بِإِحْضارِ الْکَهَنَةِ، فَدَلُّوهُ عَلی نَسَبِهِ، وَ أَنَّهُ یَکُونُ مِنْ بَنی إِسْرائیلَ، وَ لَمْ یَزَلْ یَأْمُرُ أَصْحابَهُ بِشَقِّ بُطُونِ الْحَوامِلِ مِنْ نِساءِ بَنی إِسْرائیلَ، حَتّی قَتَلَ فی طَلَبِهِ نَیِّفاً وَ عِشْرینَ أَلْفَ مَوْلُودٍ، وَ تَعَذَّرَ عَلَیْهِ الْوُصُولُ إِلی قَتْلِ مُوسیعلیه السلام بِحِفْظِ اللّهِ – تَبارَکَ وَ تَعالی – إِیَّاهُ.و کَذلِکَ بَنُو أُمَیَّةَ وَ بَنُو الْعَبَّاسِ لَمَّا وَقَفُوا عَلی أَنَّ زَوالَ مُلْکِهِمْ وَ مُلْکِ الْأُمَراءِ [۲۱۵] وَ الْجَبابِرَةِ مِنْهُمْ عَلی یَدِ الْقائِمِ مِنَّا، ناصَبُونَا الْعَداوَةَ، وَ وَضَعُوا سُیُوفَهُمْ فی قَتْلِ آلِ الرَّسُولِصلی الله علیه وآله [۲۱۶] وَ إِبادَةِ نَسْلِهِ طَمَعاً مِنْهُمْ فِی الْوُصُولِ إِلی قَتْلِ الْقائِمِ؛ وَ یَأْبَی اللّهُ – عَزَّ وَ جَلَّ – أَنْ یَکْشِفَ أَمْرَهُ لِواحِدٍ مِنَ الظَّلَمَةِ إِلّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ.وَ أَمَّا غَیْبَةُ عیسیعلیه السلام: فَإِنَّ الْیَهُودَ وَ النَّصاری اتَّفَقَتْ عَلی أَنَّهُ قُتِلَ، فَکَذَّبَهُمُ اللّهُ – جَلَّ ذِکْرُهُ – بِقَوْلِهِ: «وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»؛ [۲۱۷] .کَذلِکَ غَیْبَةُ الْقائِمِ، فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتُنْکِرُها لِطُولِها، فَمِنْ قائِلٍ یَهْذی بِأَنَّهُ لَمْ یَلِدْ، وَ قائِلٍ یَقُولُ: إِنَّهُ یَعْتَدی إِلی ثَلاثَةَ عَشَرَ وَ صاعِداً، وَ قائِلٍ یَعْصِی اللّهَ – عَزَّ وَ جَلَّ – بِقَوْلِهِ: إِنَّ رُوحَ الْقائِمِ یَنْطِقُ فی هَیْکَلِ غَیْرِهِ.وَ أَمَّا إِبْطاءُ نُوحٍعلیه السلام: فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَتِ الْعُقُوبَةَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ السَّماءِ، بَعَثَ اللّهُ – عَزَّ وَ جَلَّ – الرُّوحَ الْأَمینَعلیه السلام بِسَبْعِ نَوَیاتٍ، فَقالَ: یا نَبِیَّ اللّهِ! إِنَّ اللّهَ – تَبارَکَ وَ تَعالی – یَقُولُ لَکَ: إِنَّ هؤُلاءِ خَلائِقی وَ عِبادی، وَ لَسْتُ أُبیدُهُمْ بِصاعِقَةٍ مِنْ صَواعِقی إِلّا بَعْدَ تَأْکیدِ الدَّعْوَةِ، وَ إِلْزامِ الْحُجَّةِ، فعاوِدْ اجْتِهادَکَ فِی الدَّعْوَةِ لِقَوْمِکَ، فَإِنّی مُثیبُکَ عَلَیْهِ، وَ أَغْرِسْ هذِهِ النَّوی، فَإِنَّ لَکَ فی نَباتِها، وَ بُلُوغِها، وَ إِدْراکِها، إِذا أَثْمَرَتِ الْفَرَجَ وَ الْخَلاصَ، فَبَشِّرْ بِذلِکَ مَنْ تَبِعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ.فَلَمَّا نَبَتَتِ الْأَشْجارُ، وَ تَأَزَّرَتْ، وَ تَسَوَّقَتْ، وَ تَغَصَّنَتْ، وَ أَثْمَرَتْ، وَ زَهَا التَّمْرُ عَلَیْها [۲۱۸] بَعْدَ زَمانٍ طَویلٍ اسْتَنْجَزَ مِنَ اللّهِ – سُبْحانَهُ وَ تَعالَی – الْعِدَةَ؛ فَأَمَرَهُ اللّهُ – تَبارَکَ وَ تَعالی – أَنْ یَغْرِسَ مِنْ نَوی تِلْکَ الْأَشْجارِ، وَ یُعاوِدَ الصَّبْرَ وَ الْإِجْتِهادَ.وَ یُؤَکِّدَ الْحُجَّةَ عَلی قَوْمِهِ، فَأَخْبَرَ بِذلِکَ الطَّوائِفَ الَّتی آمَنَتْ بِهِ، فَارْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلاثُ مِائَةِ رَجُلٍ، وَ قالُوا: لَوْ کانَ ما یَدَّعیهِ نُوحٌ حَقّاً لَمَّا وَقَعَ فی وَعْدِ رَبِّهِ خُلْفٌ.ثُمَّ إِنَّ اللّهَ – تَبارَکَ وَ تَعالی – لَمْ یَزَلْ یَأْمُرُهُ عِنْدَ کُلِّ مَرَّةٍ بِأَنْ یَغْرِسَها مَرَّةً بَعْدَ أُخْری، إِلی أَنْ غَرَسَها سَبْعَ مَرَّاتٍ، فَما زالَتْ تِلْکَ الطَّوائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنینَ، تَرْتَدُّ مِنْهُ طائِفَةٌ بَعْدَ طائِفَةٍ، إِلی أَنْ عادَ إِلی نَیِّفٍ وَ سَبْعینَ رَجُلًا.فَأَوْحَی اللّهُ – تَبارَکَ وَ تَعالی – عِنْدَ ذلِکَ إِلَیْهِ، وَ قالَ: یا نُوحُ! الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّیْلِ لِعَیْنِکَ حینَ صَرَّحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَ صَفَی [الْأَمْرُ وَ الْإِیمانُ] مِنَ الْکَدِرِ بِارْتِدادِ کُلِّ مَنْ کانَتْ طینَتُهُ خَبیثَةً.فَلَوْ أَنّی أَهْلَکْتُ

الْكُفّارَ، وَ أَبْقَيْتُ مَنْ قَدِ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوائِفِ الَّتى كانَتْ آمَنَتْ بِكَ، لَمّا كُنْتُ صَدَقْتُ وَعْدِىَ السّابِقَ لِلْمُؤْمِنينَ الَّذينَ أَخْلَصُوا التَّوحيدَ مِنْ قَوْمِكَ، وَ اعْتَصَمُوا بِحَبْلِ نُبُوَّتِكَ بِأَنْ أَسْتَخْلِفَهُمْ فِى الْأَرْضِ، وَ أُمَكِّنَ لَهُمْ دينَهُمْ، وَ أُبَدِّلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ، لِكَىْ تَخْلُصَ الْعِبادَةُ لى بِذَهابِ الشَّكِّ [۱۴] مِنْ قُلُوبِهِمْ.وَ كَيْفَ يَكُونُ الْاسْتِخْلافُ، وَ التَّمْكينِ، وَ بَدَلُ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنّى لَهُمْ، مَعَ ما كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَقينِ الَّذينَ ارْتَدُّوا، وَ خُبْثِ طِينِهِمْ، وَ سُوءِ سَرائِرِهِمُ الَّتى كانَتْ نَتائِجَ النِّفاقِ، وَ سُنُوحِ الضَّلالَةِ [۱۵] فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَنَّمُوا مِنِّى الْمُلْكَ [۱۶] الَّذى أُوتِىَ الْمُؤْمِنينَ وَقْتَ الْاسْتِخْلافِ إِذا أَهْلَكْتُ أَعْدائَهُمْ لَنَشِقُوا [۱۷] رَوائِحَ صِفاتِهِ، وَ لَاسْتَحْكَمَتْ سَرائِرُ نِفاقِهِمْ [۱۸] تَأَبَّدَتْ [۱۹] حِبالُ ضَلالَةِ قُلُوبِهِمْ، وَ لَكاشَفُوا إِخْوانَهُمْ بِالْعَداوَةِ، وَ حارَبُوهُمْ عَلى طَلَبِ الرِّئاسَةِ، وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْىِ، وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّمْكينُ فِى الدّينِ، وَ انْتِشارُ الْأَمْرِ فِى الْمُؤْمِنينَ، مَعَ إِثارَةِ الْفِتَنِ، وَ إِيقاعِ الْحُرُوبِ كُلًّا، فَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنا وَ وَحْيِنا». [۲۰] .قالَ الصّادِقعليه السلام: «وَ كَذلِكَ الْقائِمُ، فَإِنَّهُ تَمْتَدُّ أَيّامُ غَيْبَتِهِ، لِيُصَرِّحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَ يَصْفُو الْإِيمانَ مِنَ الْكَدِرِ بِارْتِدادِ كُلِّ مَنْ كانَتْ طينَتُهُ خَبيثَةً مِنَ الشّيعَةِ الَّذينَ يُخْشى عَلَيْهِمُ النِّفاقُ إِذا أَحَسُّوا بِالْاسْتِخْلافِ، وَ التَّمْكينِ، وَ الْأَمْنِ الْمُنْتَشِرِ [۲۱] فى عَهْدِ الْقائِمعليه السلام».قالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَإِنَّ [هذِهِ] النَّواصِبَ تَزْعُمُ أَنَّ هذِهِ الْآيَةَ [۲۲] نَزَلَتْ فى أَبى بَكْرٍ وَ عُمَرَ، وَ عُثْمانَ، وَ عَلِىٍّعليه السلام؟».فَقالَ: «لا يَهْدِى اللَّهُ قُلُوبَ النّاصِبَةِ. مَتى كانَ الدّينُ الَّذى ارْتَضاهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مُتَمَكِّناً بِانْتِشارِ الْأَمْنِ [۲۳] فِى الْأُمَّةِ، وَ ذَهابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِها، وَ ارْتِفاعِ الشَّكِّ مِنْ صُدُورِها فى عَهْدِ واحِدٍ مِنْ هؤُلاءِ، وَ فى عَهْدِ عَلِىٍّعليه السلام مَعَ ارْتِدادِ الْمُسْلِمينَ وَ الْفِتَنِ الَّتى تَثُورُ فى أَيّامِهِمْ، وَ الْحُرُوبِ الَّتى كانَتْ تَنْشَبُ بَيْنَ الْكُفّارِ وَ بَيْنَهُمْ؟». ثُمَّ تَلَا الصّادِقُعليه السلام: «حَتّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جائَهُمْ نَصْرُنا». [۲۴] .وَ أَمَّا الْعَبْدُ الصّالِحُ، أَعْنِى الْخِضْرَعليه السلام، فَإِنَّ اللَّه - تَبارَكَ وَ تَعالى - ما طَوَّلَ عُمْرَهُ لِنُبُوَّةٍ قَدَّرَها لَهُ، وَ لا لِكِتابٍ يُنْزِلُهُ عَلَيْهِ، وَ لا لِشَريعَةٍ يَنْسَخُ بِها شَريعَةَ مَنْ كانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِياءِ، وَ لا لِإِمامَةٍ يُلْزِمُ عِبادَهُ الْاقْتِداءَ بِها، وَ لا لِطاعَةٍ يَفْرِضُها لَهُ.بَلى، إِنَّ اللَّهَ - تَبارَكَ وَ تَعالى - لَمّا كانَ فى سابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يُقَدِّرَ مِنْ عُمْرِ الْقائِمعليه السلام فى أَيّامِ غَيْبَتِهِ ما يُقَدِّرُ، وَ عِلْمَ ما يَكُونُ مِنْ إِنْكارِ عِبادِهِ بِمِقْدارِ ذلِكَ الْعُمْرِ فِى الطُّولِ، طَوَّلَ عُمْرَ الْعَبْدِ الصّالِحِ فى غَيْرِ سَبَبٍ يُوجِبُ ذلِكَ، إِلّا لِعِلَّةِ الْاسْتِدْلالِ بِهِ عَلى عُمْرِ الْقائِمعليه السلام، وَ لِيَقْطَعَ بِذلِكَ حُجَّةَ الْمُعانِدينَ، لِئَلّا يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ. [۲۵] .«سرور من! غیبت تو، خواب را از من ربوده، بستر [زمین] را بر من تنگ کرده، و آرامش قلبم را از میان برده است.سرورم! غیبت تو گرفتاری و مصیبت مرا به مصائب ابدی، پیوند زده که از دست دادن یکی پس از دیگری، موجب نابودی جمع و شمار [دوستان] می‌گردد.احساس نمی‌کنم اشک‌های چشمم خشک شود، و ناله سینه‌ام که از گرفتاری‌های پیشین، و اندوه گذشته برخاسته است، فرو نشیند. احساس نکنم جز همانی که در برابر دیده‌ام مجسّم است، و از تمامی گرفتاری‌ها بزرگ‌تر، جان‌گدازتر، سخت‌تر و ناآشناتر است، حوادثش با غضب تو درآمیخته، و فرو رسیده‌هایش با خشم تو همراه است».سدیر گفت: با مشاهده این حالت هول‌ناك و حادثه ناگوار، عقل از سرمان پرید، و قلبمان پاره شد، گمان بردیم که آن حالت، نشان ناخوشی و بلای خطرناکی است، و یا آفتی از روزگار به او رسیده است.عرض کردیم: «ای فرزند بهترین خلق خدا! خداوند، دیدگان شما را هرگز اشکبار نگرداند، به خاطر کدام حادثه این‌گونه گریانید، و چه پیش‌آمدی شما را بدین ماتم نشانده است».سدیر می‌گوید: آن‌گاه امام صادقعلیه السلام آهی دردناك از سینه کشید که درونش برآمد، و بر پریشانی‌اش افزوده گشت، و فرمود: «از شما شگفتم! صبح امروز در کتاب جَفر [۲۶] می‌نگریستم - و آن، کتابی است مشتمل بر آگاهی به مرگ‌ها، بلاها و مصیبت‌ها، و دانش گذشته و آن‌چه تا روز قیامت خواهد بود، همان کتابی که خداوند آن را به محمّد و امامان پس از اوعلیهم السلام اختصاص داده است -، در این کتاب، ولادت قائم ما اهل بیت، غیبت او و طولانی شدن آن، طول عمر وی، گرفتاری مؤمنان در آن زمان، و پیدایش تردید در دل‌هایشان از طولانی شدن غیبت قائم، و بازگشتن بیشتر آنان از دین، و باز کردن رشته اسلام از گردن‌ها که خداوند - تقدّس ذکره - می‌فرماید: هر انسانی را طائری است که بر گردنش افکندیم، - و منظور از آن، ولایت ائمّه است - را مطالعه می‌کردم که دلم سوخت، و اندوه، مرا فراگرفت».عرض کردیم: «ای پسر رسول خدا! ما را به دانستن شمّه‌ای از آن‌چه که می‌دانی، شرف بخش و گرامی‌دار».فرمود: «خداوند تبارک و

تعالی در مورد قائم ما سه امر را که درباره سه تن از پیامبران‌علیهم السلام به اجرا درآورده، عملی سازد؛ ولادت او را همچنان ولادت موسی‌علیه السلام [پنهان] قرار داده، و غیبت او را چون غیبت عیسی‌علیه السلام، و دیرکرد وی را چون دیرکِرد نوح‌علیه السلام مقدّر فرموده است. پس از آن، عمر بنده شایسته خود، یعنی خضرعلیه السلام را دلیل بر عمر او قرار داده است».عرض کردیم: «ای پسر رسول خداصلی الله علیه وآله! حقایق این مطالب را برایمان شرح دهید».فرمود: «امّا ولادت موسی‌علیه السلام؛ وقتی فرعون دانست که نابودی فرمانروایی او به دست او خواهد بود، پیش‌گویان را احضار کرد، و آن‌ها فرعون را بر نَسَب و نژاد حضرت، و این‌که او از بنی‌اسراییل است، راهنمایی کردند.فرعون به مأموران خویش فرمان داد، پیوسته شکمِ زنان باردار بنی‌اسراییل را بشکافند، تا آن‌که در تعقیب او، بیست و چند هزار نوزاد را بدین سان به قتل آوردند. ولی از آن‌جا که خداوند تبارک و تعالی، اراده حفظ او را داشت، بر کشتن موسی‌علیه السلام توان نیافتند.هم‌چنین بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس آن‌گاه که دریافتند زوال حکومت، و نابودی فرمانروایان و ستم‌گرانشان به دست حضرت قائم‌علیه السلام است، به دشمنی با ما برخاستند، به روی اهل بیت پیامبر خداصلی الله علیه وآله شمشیر کشیدند، و به امید کشتن قائم‌علیه السلام کمر به نابودی ذریّه پیامبر بستند. ولی خداوند، اجازه نداد که امر وی بر ظالمی آشکار شود، تا آن‌که نور خود را کامل گرداند، هر چند مشرکان را ناگوار آید [۲۷] .امّا ماجرای غیبت عیسی‌علیه السلام؛ یهود و نصارا جملگی بر آنانند که وی کشته شده، امّا خداوند - جلّ ذکره - آنان را در قرآن تکذیب کرده است، آن‌جا که می‌فرماید: آن‌ها نه او را کشتند، و نه، بر دار زدند؛ بلکه در این امر، به اشتباه افتادند.غیبت قائم‌علیه السلام نیز بدین‌گونه است؛ زیرا امّت اسلام به سبب طولانی شدن غیبت، آن را انکار می‌کند. گوینده‌ای هذیان سراید که وی به دنیا نیامده، و دیگری پا از دایره دین بیرون نهد، و به سیزده امام و بیشتر قائل شود، و دیگری با گفتارش نافرمانی خداوند عزّ و جل را کند که روح حضرت قائم در جسد دیگری، به سخن درآمده است.و اینک داستان تأخیر وعده حضرت نوح‌علیه السلام؛ هنگامی که آن حضرت برای قوم خود، درخواست عذاب آسمانی کرد، خداوند جبریل امین‌علیه السلام را با هفت هسته خرما نزد وی فرستاد. پس گفت: ای پیامبر خدا! خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: اینان آفریدگان و بندگان من هستند، و من آن‌ها را به وسیله صاعقه‌ای از صاعقه‌های آسمانی از میان نبرم؛ مگر پس از ابلاغ دعوت، و اتمام حجّت؛ بنابراین دوباره برای دعوت امّت خود بازگرد که من به خاطر آن، به تو پاداش دهم.این هسته‌های خرما را بکار که پس از روییدن و رشدکردن و بارور شدن آن‌ها، تو نیز به گشایش و نجات، دست خواهی یافت، و پیروان مؤمن خود را بدین امر بشارت ده.وقتی درختان روییدند، و انبوه و ستبر گشته، شاخ و برگ برآورده، به میوه نشسته، و و پس از زمانی طولانی، خرمای آن‌ها رسید، نوح‌علیه السلام از خداوند سبحان درخواست کرد تا به وعده خویش وفا کند.امّا خداوند تبارک و تعالی، بار دیگر او را مأمور کرد تا از هسته‌های همان نخل‌ها بکارد، صبر و تلاش پیشه سازد، و دلیل و حجّت را بر قوم خود تمام گرداند.نوح این فرمان را با پیروانش بازگو کرد؛ درنتیجه، سی‌صد نفر از آنان مرتدّ شدند و گفتند: اگر ادّعای نوح درست می‌بود، در وعده پرودرگارش تخلّف، راه نداشت.بدین ترتیب خداوند تبارک و تعالی، تا هفت بار پی در پی او را مأمور کاشتن، و بارور ساختن نخل‌ها کرد، و هربار، گروهی از پیروان او از دین بازمی‌گشتند، تا آن‌که طرفداران او به هفتاد و چند تن رسیدند.در این هنگام، خداوند تبارک و تعالی به وی وحی فرستاد که: ای نوح! اینک صبح روشن از شب، پرده برگرفت، و حقیقت محض، روی کرد، و با کنار شدن بدسرشتان، زلال ایمان از کدورت کفر، بازشناخته شد. اگر من - تنها - به هلاکت کافران پرداخته، و پیروان تو را که به تدریج از دین بازگشتند، زنده گذارده بودم، به وعده خویش درباره ایمان‌آورندگانِ پُراخلاصِ در یگانه‌پرستی که چنگ در رشته نبوّت زده‌اند، وفا نکرده بودم.وعده‌ام آن بود که در زمین به خلافت رسانم، دینشان را تمکین بخشم، و [وحشتشان]را به ایمنی بدل سازم؛ برای آن‌که به واسطه زوال شرک، عبادت من، به اخلاص، انجام پذیرد.من با وجودی که می‌دانستم گروهی از پیروانت، ضعف در یقین دارند، در آزمایش الهی به ارتداد روی آورند، و بدیِ سرشتشان آشکار گردد، چگونه ممکن بود مؤمنان، جانشینان زمین شوند، تمکّن یابند، و امنیّت، جانشین بیم و هراسشان گردد؟آن

[مرتـدان] که نتایـج نفـاق و سـران گمراهی بودنـد، اگر بوی سـلطنتی که به هنگـام اسـتخلاف و هلاکت دشـمنان، بر مؤمنان ارزانی داشـتم، به مشامشان می‌رسـید، به مغزشان سـرایت می‌کرد، و به پیروی از نفاقی که با خود داشـتند، در انـدیشه آن می‌شدند، آن‌گاه نفاق نهادشان اسـتوار گشـته، و رشـته‌های ملالت در دل‌هایشان سـخت می‌شد، با برادران خود به دشـمنی بر می‌خاسـتند، برای طلب ریاست با آنان در جنگ می‌شدند، و در مقام آن بر می‌آمدند که زمام امر و نهی را خود به چنگ گیرند.پس چگونه ممکن می‌شد اقتدار در دین، و انتشار فرماندهی در مؤمنان در حالی‌که فتنه‌ها بر می‌خاست، و جنگ در می‌گرفت؟. نه، هرگز، اکنون به دسـتور، و با نظارت ما کشتی را بساز».امام صادق‌علیه السـلام فرمودنـد: «وضع حضـرت قائم چنین است که روزگارِ غیبتش به درازا کشد، تا با بیرون شدن همه آن شـیعیان از دین که بدسـرشت باشند، در آن هنگام که خلافت و تمکین و امنیّت در زمان قائم‌علیه السلام هویدا شود، بیم نفاق بر او رود، حقیقت محض، رخ نماید؛ و صفای ایمان، از تیرگی نفاق جدا گردد».مُفضّل گوید: گفتم: «ای پسر رسول خدا! این ناصبان، گمان برند که این آیه [۲۸] درباره ابوبکر و عمر و عثمان و علی‌علیه السلام نازل گشته است».فرمود: «نه، خداوند، هـدایت‌گر دل‌های ناصـبان نباشد، در چه زمانی بوده است که دین خداوند بر پسـند پیامبر خدا پابرجا گشـته، و فرمان الهی در میان امّت، منتشـر شـده، و وحشت از دل‌هـا رخت بربسـته، و شـکّ در سینه‌ها وجود نداشـته است؟؛ در عهـد هریـک از آنان، و در عهد علی‌علیه السـلام نیز مسـلمانان از دین بازگشـتند، و فتنه‌هـا به پاخـاست، و جنگ‌هـایی میان آنان و کفّار به وقوع پیوست».سـپس امام صادق‌علیه السـلام تلاوت فرمودند:«چون پیغامبران ناامید گشـتند، و گمان بردند که دروغشان پنداشـته‌اند، یاری ما بدان‌ها رسـید».و امّا بنـده شایسـته خداونـد، که مقصودم از او خضـرعلیه السـلام است؛ پس خداوند تبارک و تعالی برای نبوّتش، یا برای کتابی که به وی فرسـتاده بود، یا به خاطر شـریعتی که به او داده، و شرایع پیش از خود را نسخ کرده باشد، یا از جهت مقام امامتی که لازم باشد، بنـدگان خـدا از او پیروی کنند، و یا برای لزوم اطاعتش به وی طول عمر نبخشـیده است؛بلکه چون در علم خداوند تبارک و تعالی، گذشـته بود که عمر قائم‌علیه السـلام در دوران غیبتش به درازا خواهـد کشـید، تا به جایی‌که بنـدگانش باور نکننـد، و انکار ورزند، خداونـد، عمر بنـده شایسـته را طولانی گرداند که هیچ سـببی نداشت، جز آن‌که از درازای عمر او، طولانی بودن عمر حضـرت قائم استدلال شود، و بدین وسیله، حجّت مخالفان، قطع گردد، و برای مردم بر خداوند، حجّتی نباشد». [۲۹] .

سبب غیبت مهدی موعود

اشاره

به نقل از عبـداللّه بن فضل هاشـمی است که گفت: از [امام] صادق جعفر بن محمّدعلیهما السـلام شـنیدم که می‌فرمود: «إنَّ لِصاحِبِ هـذَا الْأَمْرِ غَیْبَهً لا بُدَّ مِنْها، یَرْتابُ فیها کُلُّ مُبْطِلٍ».فَقُلْتُ: «وَ لِمَ جُعِلْتَ فِداکَ؟».قالَ: «لِأَمْرٍ لَمْ یُؤْذَنْ لَنا فی کَشْـفِهِ لَکُمْ».قُلْتُ: «فَما وَجْهُ الْحِکْمَهِ فی غَیْبَتِهِ؟».قالَ: «وَجْهُ الْحِکْمَهِ فی غَیْبَتِهِ، وَجْهُ الْحِکْمَهِ فی غَیَباتِ مَنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ - تَعالی ذِکْرُهُ -، إنَّ وَجْهَ الْحِکْمَهِ فی ذلِکَ، لا یَنْکَشِفُ إلّا بَعْدَ ظُهُورِهِ، کَما لَمْ یَنْکَشِفْ وَجْهُ الْحِکْمَهِ فیما أَتاهُ الْخِضْرُعلیه السلام مِنْ خَرْقِ السَّفینَهِ، وَ قَتْلِ الْغُلام، وَ إقامَهِ الْجِدارِ لِمُوسیعلیه السلام، إلی وَقْتِ افْتِراقِهِما.یَا ابْنَ الْفَضْلِ! إنَّ هذَا الْأَمْرِ أَمْرٌ مِنْ [أَمْرِ] اللَّهِ تَعالی، وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، وَ غَیْبٌ مِنْ غَیْبِ اللَّهِ، وَ مَتی عِلْمُنا أَنَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - حَکیمٌ، صَدَّقْنا بِأَنَّ أَفْعالَهُ - کُلَّها - حِکْمَهٌ، وَ إنْ کانَ وَجْهُها غَیْرَ مُنْکَشِفٍ». [۲۱۹] .«صاحب این امر را غیبتی است که در آن، اهل باطل به تردیـد افتند».گفتم: «فدایت شوم! برای چه؟».فرمود: «به سـببی که اجازه نداریم آن را برای شـما فاش سازیم».گفتم: «پس در غیبت او چه فایـده‌ای است؟».فرمود: «حکمت غیبت او، همان حکمت غیبت حجّت‌های الهی پیش از او است؛ حکمت آن، تنها پس از ظهور وی، آشـکار گردد؛ همان‌گونه که فایده آن‌چه حضـرت خضرعلیه السلام از سوراخ کردن کشـتی، و کشـتن پسـربچّه و بنـا کردن دیـوار انجـام داد، برای حضـرت موسـی‌علیه السـلام نمایـان نگشـت؛ مگر بـه هنگـام

جدایيشان.ای پسر فضل! این امر از [امور] خداوند تعالی، رازی از رازهای او، و غیبی از غیب‌های او است، هنگامی که دانستیم خداوند، حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه کارهای او از روی حکمت است، هرچند که راز حکیمانه بودن آن‌ها بر ما معلوم نباشد».می‌نویسم: در برخی روایات، سبب غیبت را:«لا یَکُون فی عُنُقِهِ بَیْعَهُ إِذا خرجَ»؛ [۲۲۰] .«نبودن بیعت [هیچ ستم‌کاری] بر گردن او به هنگام قیام»،و در پاره‌ای از آن‌ها:«یخافُ عَلی نَفْسِهِ»؛ [۲۲۱] .«ترس از جان خویش»،و در بعضی احادیث:«یخافُ عَلی نَفْسِهِ الذَّبْح»؛ [۲۲۲] .«بیم از کشته شدن»،شمرده شده است.

گفتار شریف مرتضی درباره سبب غیبت

شریف مرتضی می‌گوید: «سبب در غیبت او، ترسی است که ستم‌گران برای وی ایجاد کرده‌اند، و دست او را از تصرّف در آن‌چه تصرّف در آن‌ها را [خداوند]برای او قرار داده است، باز می‌دارند؛ زیرا امام، هنگامی می‌تواند به مردمان، خیر کلّی برساند که مُتمکّن باشد، و از او فرمان ببرند، تا مُخلّ میان او و هدف‌هایش برای در اختیار گرفتن سپاهیان، و نبرد با سرکشان، و برپاداشتن حدود، و حفاظت از مرزها، و عدالتِ با مظلوم نگردد؛ و همگی این‌ها، جز با تمکّن، تمام نمی‌گردد، و هنگامی که از این‌جهت، میان او، و خواسته هایش حائلی ایجاد گردد، فرض قیام به امر امامت، از او ساقط می‌شود.و هنگامی که ترس از جان خویش داشته باشد، غیبتش واجب آمده، و احتراز از زیان - با توجّه به عقل و وحی - لازم می‌گردد، پیامبرصلی الله علیه وآله نیز در شِعب، و بار دیگر در غار پنهان شد که دلیلی جز ترس و احتراز از زیان نداشت...». [۲۲۳] .و محقّق کراجکی پاسخ این اشکال را در کنزالفوائد داده است که می‌توان بدان مراجعه کرد. [۲۲۴] .

گفتار شیخ طوسی درباره سبب غیبت

و شیخ طوسی می‌نویسد: «غیبت قائم‌علیه السلام از جانب خداوند متعال نیست؛ چراکه او عادل و حکیم است، و کار قبیحی از او سر نمی‌زند، و مُخلّ واجب نمی‌گردد؛ و از جانب حضرت نیز نیست؛ زیراکه وی معصوم است، و مُخلّ واجب نمی‌شود؛ بلکه به سبب فراوانی دشمنان، و شمار اندکِ یاران است». [۲۲۵] .همو در تلخیص الشّافی می‌نویسد: «پس اگر گفته شود: سببی که مانع از ظهور وی شده، و مُقتضی غیبت او چیست...؟ می‌گوییم: واجب است که سبب آن، ترس از جان خویش باشد؛ چراکه رنج‌های کم‌تر از خطر جانی را تحمّل خواهد کرد، و چیزی نیست که وی ظهور را به خاطر آن‌ها ترک کند...». [۲۲۶] .و در پایان کتابش هم می‌گوید: «... و در ابتدای همین کتاب، بیان کردیم که سبب غیبت او، هراسی است که ستم‌گران برای او پدید آورده‌اند، و پیش‌گیری ایشان، از تصرّف او در چیزهایی که تدبیر و تصرّف در آن، برای وی قرار داده شده است؛ پس هنگامی که بین او، و مقصودش حائلی ایجاد کنند، وظیفه قیام از او ساقط شده، غیبتش واجب آمده، و پنهان گشتنش لازم می‌گردد، پیامبرصلی الله علیه وآله نیز یک‌بار در شِعب، و بار دیگر در غار پنهان شد، و دلیلی جز هراس از زیان‌هایی که به او روی کرده بود، نداشت». [۲۲۷] .

گفتار کاشف الغطاء درباره سبب غیبت

علّامه بزرگ، شیخ محمّدحسین آل کاشف الغطا در کتاب استوارش اصل الشیّعه و اصولها می‌نویسد: «... و ما به ندانستن حکمت، و عدم وصول به مصلحت، معترفیم، ولی نفس این پرسش را برخی از عوام شیعه از ما پرسیده‌اند؛ پس تعدادی از وجوه آن را برای بیان علّت می‌آوریم، هرچند نه با قطعیّت و یقین؛ چراکه مقام آن، دقیق‌تر و پیچیده‌تر است، و چه بسا امری باشد که سینه‌ها را بگنجد، ولی سطور نوشتار را یارای آن نباشد، و آگاهی از آن برخیزد، امّا صفتی برای [بیان]آن نباشد، و گفتار مناسب این‌جا، آن است که وقتی در مباحث امامت، دلایلی ارائه کرده‌ایم مبنی بر وجوب وجود امام در هر زمان، و این‌که زمین از حجّت، خالی

نخواهـد مانـد، و وجود او لطف، و تصرّف او نیز، لطفی دیگر است؛ پس پرسـش از فایـده [غیبت]ساقط است، و دلایل بسـیاری در این‌باره در جـای خویش بیان گشـته، و اکنون اشاره‌ای کفایت می‌کنـد، ان شاء اللّه». [۲۲۸] سـخن او – رفع مقامه – به پایان آمـد.و علّامه ملّاعلی علیاری تبریزی – درگذشته به سال ۱۳۲۷ق – شـش وجه را برای غیبت حضـرت حجّت‌علیه السـلام برشمرده که اگر بخواهید، می‌توانید بدان مراجعه کنید. [۲۲۹] .

بهره گیری از او در زمان غیبت

اشاره

از سـلیمان اَعمَش فرزند مهران، از [امام] صادق، از پدرش، از جدّش [امام سـجّاد] علیّ بن حسـین – رضی اللّه عنهم – نقل است که فرمود: «نَحْنُ أَئِمَّةُ الْمُسْلِمینَ، وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَی الْعـالَمینَ، وَ ساداتُ الْمُؤْمِنینَ، وَ قادَةُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلینَ، وَ مَوالِی الْمُسْلِمینَ، وَ نَحْنُ أَمانٌ لِأَهْـلِ الْأَرْضِ کَما أَنَّ النُّجُومَ أَمانٌ لِأَهْلِ السَّماءِ، وَ بِنا یُمْسِکُ السَّماءُ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلّا بِإِذْنِهِ، وَ بِنا یُنْزَلُ الْغَیْثُ وَ تُنْشَرُ الرَّحْمَـةُ، وَ تُخْرَجُ بَرَکاتُ الْأَرْضِ، وَ لَوْلا ما عَلَی الْأَرْضِ مِنّا لَساخَتْ بِأَهْلِها».ثُمَّ قالَ: «وَ لَمْ تَخْلُ مُنْذُ خَلْقِ اللَّهِ آدَم‌علیه السلام مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ فیها؛ إِمّا ظاهِرٌ مَشْهُورٌ، أَوْ غائِبٌ مَسْتُورٌ، وَ لا تَخْلُو الْأَرْضُ إِلی أَنْ تَقُومَ السّاعَـةُ مِنْ حُجَّةٍ، وَ لَوْلا ذلِکَ لَمْ یُعْبَدِ اللَّهُ».قالَ سُلَیْمانُ: فَقُلْتُ لِجَعْفَرٍ الصّادِقِ‌رضی الله عنه: «کَیْفَ یَنْتَفِعُ النّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغائِبِ الْمَسْتُورِ؟».قالَ: «کَما یَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذا سَتَرَها سَحابٌ». [۲۳۰] .«ما پیشوای مسـلمانان، حجّت خـدا بر جهانیان، سـرور ایمانیان، مانع فریب زنجیرکنندگان، و سرپرسـتان مسـلمانانیم. ما مایه امان ساکنان زمینیم، همـان‌گونه که سـتارگان، امـان آسـمانیان‌اند، و خداونـد، به مـا، آسـمان را نگـاه داشـته، تـا بر زمین فرو نیایـد – مگر به اذن او –؛ و خداونـد به وسـیله ما است که باران نازل شـده، و رحمت منتشـر گشـته، و برکت‌های زمین بیرون می‌آید، و اگر کسـی از میان ما بر زمین نبود، زمین، زمینیان را در خود فرو می‌بُرد».سـپس فرمود: «از هنگام آفریـده شدن آدم‌علیه السـلام، زمین از حجّت الهی – خواه آشـکار و مشـهور، و یا پنهان و مسـتور – خالی نبوده، و تا روز قیامت نیز خالی نخواهـد بود، و اگر این‌گونه نبود، خداوند، پرسـتش نمی‌شـد».سـلیمان گفت: پس به جعفر صادق‌رضـی الله عنه گفتم: «مردمـان از وجود حجّتی که غـایب و در پرده است، چگونه بهره گیرند؟».فرمود: «به همان صورت که از خورشید – در آن هنگام که ابری آن را پوشانده است –، بهره گیرند».

گفتار شریف مرتضی درباره بهره گیری

و شـریف مرتضـی در رساله غیبهٔ الحجّهٔ می‌نویسد: «پس اگر گفته شود: میان وجود او که غایب است، و کسـی به او دسترسی ندارد، و هیچ کسـی از او بهره‌مند نمی‌گردد، با عدم او چه تفاوتی وجود دارد؟ و اگر تفاوتی نباشد؛ همان‌گونه که جایز است، پنهان باشـد تا بدانـد که مردم از او تمکین خواهنـد کرد، و آن‌گاه ظهور کند؛ جایز است که خدا وی را تا آن‌گاه که می‌داند مردم از او تمکین خواهنـد کرد، در پرده بدارد؟. بدو گفته می‌شود:اوّل آن‌که ما می‌توانیم بگوییم که بسـیاری از دوسـتان و قائلان به امامت او، بر وی دسترسـی داشـته، و از وی بهره می‌گیرنـد؛ و کسانی از ایشان که بر وی دسترسـی ندارند، و شـیعیان و معتقدان به امامتش که وی را ملاقات نمی‌کننـد، در حال غیبت، باز هم از او بهره‌منـد می‌گردنـد، بهره‌ای که می‌گوییم در تکلیف از آن چاره‌ای نیست؛ چراکه با آگـاهی آنـان از این‌که او در میانشـان وجود دارد، و حتمی که بر واجب، و لازم بودن فرمان او دارنـد؛ گزیری برایشان نمی‌مانـد از این‌که از وی بیم داشـته باشند، و در ارتکاب زشتی‌ها بهراسند، و از تأدیب و بازخواست وی در ترس باشند.پس کارهای ناپسندشان کاسـته گردد، و بر اعمـال نیکشـان افزوده شود، و این، جهتِ عقلیِ نیـاز به امام است؛ پس او اگر برای دشـمنانش به خاطر هراس از ایشان، و مسدودکردن راه بهره‌مندی از او به دست خودشان؛ پس برای ما، این سـخنِ بهره‌گیریِ دوستانش از او به دو طریقِ مذکور،

روشن می گردد.بنـابر آن‌چه می گوییم، تفـاوت میـان وجود امام که از جهت ترس از دشـمنانش، غایب بوده، و در این حالت، انتظار کشد تا از او تمکین کنند، و سپس ظهور کند، و به آن‌چه خداوند بدو واگذارده، قیام کند، و میان عدم او، تفاوتی روشن و آشکار وجود دارد؛ چه اگر وی معدوم باشد، آن‌چه از بندگان که از مصالح ایشان فوت شود، و هدایت‌شدگی‌هایی که از کف می‌دهند، و محروم شـدن از لطـف او، منسـوب بـه خداونـد سـبحان می گردد، و حجّتی در زمیـن بر بنـدگان، و سرزنشـی بر آنـان نیسـت، ولی هنگـامی که موجود، و تنها به خاطر ترس از آنان پرده‌نشـین باشـد، آن‌چه که از مصالـح [دنیوی] از یشان فوت گردد، و منفعت‌هایی که از دست دهند، منسوب به خودشان بوده، و آنان مورد سرزنش و بازخواست هستند». [۲۳۱] .

گفتار علامه مجلسی درباره بهره گیری

و علّامه مجلسـی – رحمهٔ اللّه علیه – در وجه تشبیه آن حضـرت‌علیه السـلام به خورشـیدی که در پسِ ابر است، وجوهی را آورده، و می گویـد: «تشبیه آن حضـرت به‌آفتـابی که در زیر ابر پوشـیده شـده، اشـاره به نکـات چنـدی است؛اوّل این است که نور وجودی و دانش و هدایت، به دست آن حضـرت‌علیه السـلام به مردمان می‌رسد؛ چراکه در روایاتِ مُستفیض، ثابت شده است که ایشان، برای ایجاد آفریدگان، علّت غاییه هسـتند؛ یعنی اگر وی نمی‌بود، نور وجود، به هیچ‌کس نمی‌رسـید، و از برکت و شفاعت ایشان، آشکار شـدن علـوم و معـارف برای خلایق، و زائـل گشـتن بلاهـا از ایشـان، به برکت آنـان و طلب شـفاعت و توسّـل به ایشـان است.و اگر وجودشـان نبـود، مخلوقـات، بـه سـبب کردارهـای ناپسـندشان، مستحقّ عـذاب‌های گونـاگونی می‌شدنـد، چنـان‌که خداونـد متعـال می‌فرماید:«وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فیهِمْ»؛ [۲۳۲] .و خداوند، مادامی که تو در میان آنان باشی، ایشان را عذاب نکند.ما بارها که از شـمار بیرون است، تجربه کرده‌ایم که در وقت گره‌خوردن کارهـا، و مشـکل شـدن امورات، و دور شـدن از درگاه الهی، و بسـته شدن درهای فیض [خداوندی]، هنگامی که ایشان را شـفیع کرده، و به پرتو آنان توسّل جسـته‌ایم، به اندازه ارتباط معنویی که در آن حال، برایمان حاصل گشـته است، آن دشواری‌ها بر ما آسان گردیـده، و این معانی، برای آن‌که خداوند جهان، دیده دلش را به نور ایمان روشنایی بخشیده، محسوس است، و شرح آن در کتاب «امامت» گذشته است.دوم آن‌که: در هنگام پنهان شدن آفتاب در پسِ ابرها، مردمان با وجودی که از آن، بهره می‌جوینـد، ولی لحظه به لحظه انتظارش را می‌بَرند، تا ابرها به کناری رود، و رُخ نمایاند، تا بیشتر، از آن، بهره گیرند. هم‌چنین است روزگار غیبت آن حضـرت‌علیه السـلام که مُخلصان شـیعه، در هر وقت و زمان، چشم به راه ظهور و خروج او هسـتند، و از ظهورش ناامیـد نگردنـد.سوم آن‌که: انکارکننـده وجود او، بـا وجود فراوانی آثـار ظهور وی، همـانند کسـی است که وجود خورشـید را هنگامی که در پسِ ابرها از دیـدگان، پوشـیده مانده، انکار می کند.چهارم آن‌که: گاه می‌شود که پنهان شـدن خورشـید به زیر ابرها صـلاحش برای بنـدگان، بیشتر از آشـکار شـدن باشـد؛ هم‌چنین است غیبت او در این زمان که از ظهور وی سودمنـدتر بوده، و از همین رو از ایشان غایب گردیده است.پنجم آن است که: کسـی می‌خواهد به خورشـید بنگرد، ولی در حالی که خورشید، آشکار است، ممکن نمی‌شود، و چه بسا که کوری وی را در پی باشد، از آن‌جهت که نیروی باصره‌اش از در برگرفتن آن، ناتوان است. هم‌چنین است آفتاب ذات مقدّس او که چه بسا ظهورش، دیده‌ها را زیان رساند، و سبب کوری ایشان، از ادراک حقّ گردد، ولی در حـال غیبتش، توانـایی ایمـان به او را دارنـد، همچون آن زمـان که به خورشـید که در پسِ ابرها فرو رفته است، می‌نگرنـد، و زیان نمی‌بیننـد.شـشم آن است که: خورشـید، گاهی از زیر ابرها بیرون آمـده، و کسـی بدان می‌نگرد، و دیگری نگاه نمی کند؛ هم‌چنین ممکن است که حضـرتش در زمان غیبت، برای برخی ظاهر شود، و برای دیگران نشود.هفتم آن‌که امامان با توجّه به آن‌که نفعشان فراگیر است؛ همچون آفتاب‌اند، کسـی از ایشان بی‌بهره نمی‌ماند، و تنها کسـی که چشمانش کور باشد، سود نمی‌بَرد؛ همـان‌گونه که گفتـار خداونـد متعـال:«مَنْ کـانَ فی هـذِهِ أعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِٔ أعْمی وَ أَضَلُّ سَبیلًا»؛ [۲۳۳] .آن‌کـه در این جهان، کور باشد؛ پس در جهان آخرت نیز، کور و گمراه‌تر خواهد بود.در احادیث، بدین معنا تفسیر شده است.هشـتم آن است که

آفتاب‌افتادن در خانه‌ها به اندازه روزن‌ها و پنجره‌های آن‌ها، و ارتفاع موانع است؛ هم‌چنین بهره‌مندی موجودات به انوار هدایت آنان، به اندازه بلندای موانع حواس، و نیروهای ادراکشان است که به منزله روزن‌های دل‌هایشان به شمار می‌آید، و آن موانع، عبارت‌اند از: شهوات نفسانی، و علایق جسمانی.پس کسی، آن اندازه در رفع حجاب‌های کثیف می‌کوشد که همچون شخصی می‌شود که در زیر آسمان ایستاده، و شعاع آفتاب، از همه طرف بر او می‌تابد.پس از بیان این چند صورت که به وسیله آن‌ها تو را بر این بهشت روحانی، هشت در گشودم، خداوند متعال از فضل خویش، هشت در دیگر را بر من گشود که عبارات، برای آن‌ها تنگ باشد؛ امید دارم که خداوند درباره معرفت اهل بیت بر روی من و تو هزار در بگشاید که از هر در از آن‌ها هزار درِ دیگر، گشوده گردد». [۲۳۴] .

چنگ زدن به دین در زمان غیبت

به نقل از یمان تمّار است که گفت: نزد ابوعبداللّه [امام صادق]علیه السلام نشسته بودیم که به ما فرمود: «إنَّ لِصاحِبِ هذَا الْأَمْرِ غَیْبَةٌ، الْمُتَمَسِّکُ فیها بِدینِهِ کَالْخارِطِ لِلْقَتادِ -».ثُمَّ قالَ: - هکَذا بِیَدِهِ - «فَأَیُّکُمْ یُمْسِکُ شَوْکَ الْقَتادِ بِیَدِهِ؟».ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِیّاً؛ ثُمَّ قالَ: «إنَّ لِصاحِبِ هذَا الْأَمْرِ غَیْبَةٌ، فَلْیَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَلْیَتَمَسَّکَ بِدینِهِ». [۲۳۵] .«صاحب این امر را غیبتی است؛ در آن روزگار، آن‌که به دینش چنگ می‌زند، همچون کسی است که خار مُغیلان را با دست خویش خُرد کند».سپس - در حالی‌که با دستش نشان می‌داد -، فرمود: «پس کدامین شما تیغ مُغیلان را با دست، می‌گیرد؟».آن‌گاه اندکی خاموش ماند، و سپس فرمود: «صاحب این امر، غیبتی دارد؛ پس باید بنده، از خداوند بترسد، و به دین خویش چنگ زند».

عبادت در زمان غیبت

به نقل از عمّار ساباطی است که گفت: به ابوعبداللّه [امام صادق]علیه السلام گفتم: «أَیُّما أَفْضَلُ: الْعِبادَةُ فِی السِّرِّ مَعَ الْإمامِ مِنْکُمْ الْمسْتَتِرِ فی دَوْلَةِ الْباطِلِ؛ أَوِ الْعِبادَةُ فی ظُهُورِ الْحَقِّ وَ دَوْلَتِهِ، مَعَ الْإمامِ مِنْکُمْ الظَّاهِرِ؟».فَقالَ: «یا عَمَّارُ! الصَّدَقَةُ فِی السِّرِّ - وَ اللَّهِ - أَفْضَلُ مِنَ الصّدَقَةِ فِی الْعَلانِیَةِ، وَ کَذلِکَ - وَ اللَّهِ - عِبادَتُکُمْ فِی السِّرِّ مَعَ إمامِکُمُ الْمُسْتَتِرِ فی دَوْلَةِ الْباطِلِ، وَ تَخَوُّفُکُمْ مِنْ عَدُوِّکُمْ فی دَوْلَةِ الْباطِلِ، وَ حالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ یَعْبُدُ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ ذِکْرُهُ - فی ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إمامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فی دَوْلَةِ الْحَقِّ، وَ لَیْسَتِ الْعِبادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فی دَوْلَةِ الْباطِلِ مِثْلَ الْعِبادَةِ وَ الْأَمْنِ فی دَوْلَةِ الْحَقِّ.وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَنْ صَلّی مِنْکُمُ الْیَوْمَ صَلاةً فَریضَةً فی جَماعَةٍ، مُسْتَتِراً بِها مِنْ عَدُوِّهِ فی وَقْتِها فَأَتَمَّها، کَتَبَ اللَّهُ لَهُ خَمْسینَ صَلاةً فَریضَةً فی جَماعَةٍ؛وَ مَنْ صَلّی مِنْکُمْ صَلاةً فَریضَةً وَحْدَهُ مُسْتَتِراً بِها مِنْ عَدُوِّهِ فی وَقْتِها فَأَتَمَّها، کَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - بِها لَهُ خَمْساً وَ عِشْرینَ صَلاةً فَریضَةٍ وَحْدانِیَّةً؛وَ مَنْ صَلّی مِنْکُمْ صَلاةً نافِلَةً لِوَقْتِها فَأَتَمَّها، کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِها عَشْرَ صَلَواتٍ نَوافِلَ؛ وَ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ حَسَنَةً، کَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَهُ بِها عِشْرینَ حَسَنَةً، وَ یُضاعِفُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - حَسَناتِ الْمُؤْمِنِ مِنکُمْ إذا أَحْسَنَ أَعْمالَهُ، وَ دانَ بِالتَّقِیَّةِ عَلی دینِهِ وَ إمامِهِ وَ نَفْسِهِ، وَ أَمْسَکَ مِنْ لِسانِهِ أَضْعافاً مُضاعَفَةً إنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - کَریمٌ».قُلْتُ: «جُعِلْتُ فِداکَ! قَدْ وَ اللَّهِ رَغَّبْتَنی فِی الْعَمَلِ، وَ حَثَثْتَنی عَلَیْهِ، وَ لکِنْ أُحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ کَیْفَ صِرْنا نَحْنُ الْیَوْمَ أَفْضَلُ اَعْمالاً مِنْ أَصْحابِ الْإمامِ الظَّاهِرِ مِنْکُمْ فی دَوْلَةِ الْحَقِّ، وَ نَحْنُ عَلی دینٍ واحِدٍ؟».فَقالَ: «إنَّکُمْ سَبَقْتُمُوهُمْ إلَی الدُّخُولِ فی دینِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ إلَی الصَّلاةِ، وَ الصَّوْمِ، وَ الْحَجِّ، وَ إلی کُلِّ خَیْرٍ وَ فِقْهٍ، وَ إلی عِبادَةِ اللَّهِ - عَزَّ ذِکْرُهُ - سِرّاً مِنْ عَدُوِّکُمْ مَعَ إمامِکُمُ الْمُسْتَتِرِ، مُطیعینَ لَهُ، صابِرینَ مَعَهُ، مُنْتَظِرینَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ، خائِفینَ عَلی إمامِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ مِنَ الْمُلُوکِ الظَّلَمَةِ، تَنْظُرُونَ إلی حَقِّ إمامِکُمْ، وَ حُقُوقِکُمْ فی أَیْدِی الظَّلَمَةِ، قَدْ مَنَعُوکُمْ ذلِکَ، وَ اضْطَرُّوکُمْ إلی حَرْثِ الدُّنْیا وَ طَلَبِ الْمَعاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلی دینِکُمْ، وَ عِبادَتِکُمْ، وَ طاعَةِ إمامِکُمْ، وَ الْخَوْفِ مَنْ عَدُوِّکُمْ، فَبِذلِکَ ضاعَفَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَکُمُ الْأَعْمالَ، فَهَنیئاً لَکُمْ».قُلْتُ: «جُعِلْتُ فِداکَ! فَما تَری إذاً أَنْ نَکُونَ مِنْ أَصْحابِ الْقائِمِ، وَ یَظْهَرَ الْحَقُّ، وَ نَحْنُ الْیَوْمَ فی إمامَتِکَ، وَ طاعَتِکَ، أَفْضَلُ أَعْمالاً مِنْ أَصْحابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ الْعَدْلِ؟».فَقالَ:

«سُبْحانَ اللّهِ! أ ما تُحِبُّونَ أنْ یُظْهِرَ اللّهُ - تَبارَکَ وَ تَعالی - الْحَقَّ وَ الْعَدْلَ فِی الْبِلادِ، وَ یَجْمَعَ اللّهُ الْکَلِمَهَ، وَ یُؤَلِّفَ اللّهُ بَیْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَهٍ، وَ لا یَعْصُونَ اللّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - فی أَرْضِهِ، وَ تُقامَ حُدُودُهُ فی خَلْقِهِ، وَ یَرُدَّ اللّهُ الْحَقَّ إلی أَهْلِهِ، فَیَظْهَرُ حَتّی لا یَسْتَخْفی بِشَیْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخافَهَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ؛ أ ما - وَ اللّهِ - یا عَمّارُ! لا یَمُوتُ مِنْکُمْ مَیِّتٌ عَلَی الْحالِ الَّتی أَنْتُمْ عَلَیْها، إلّا کانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللّهِ مِنْ کَثیرٍ مِنْ شُهَداءِ بَدْرٍ وَ أُحُدٍ، فَأَبْشِرُوا». [۲۳۶] .«کدام‌یک برتر است: عبادت پنهان با امامی از شما [اهل بیت]، که پنهام باشد در زمان دولت باطل؛ و یا عبادت با امامی از شما که آشکار باشد، در زمان ظهور حقّ و دولت آن؟».پس فرمود: «ای عمّار! به خدا سوگند که صدقه پنهانی، برتر از صدقه آشکار است؛ هم‌چنین است عبادت شما که به خدا سوگند، نهان بودن آن، با امام پنهان، در حال دولت باطل، و بیم شما از دشمن خویش در زمان چیرگی باطل، و در حال مصالحه، بهتر است از کسی که خداوند عزّ و جلّ را در ظهور حقّ، با امام راستین آشکار، در دولت بر حقّ عبادت می‌کند. عبادت با ترس در زمان دولت باطل، همانند پرستش در زمان آسایش، و در روزگار دولت حقّ نباشد.و بدانید هر یک از شما که یک نماز واجب را به جماعت، به جای آورَد، و آن نماز را پنهان از دشمن خویش، و در وقت خود، و کامل، ادا کند، خداوند، ثواب پنجاه نماز واجب که به جماعت خوانده شده است را برای وی در شمار آورد. هر کدام از شما که یک نماز واجب را نهان از دشمن خویش بخواند، و آن را کامل به جای آورد، خداوند عزّ و جل، ثواب بیست و پنج نماز واجب که به فُرادا ادا شده است را برایش ثبت فرماید، و هرکدام از شما که نماز نافله‌ای را در وقت خود ادا کند، و کامل به جای آورَد، خداوند، پاداش ده نماز نافله را به او عطا فرماید، و هر کدام از شما که حسنه‌ای انجام دهد، خداوند عزّ و جلّ به وی پاداش بیست حسنه بدهد؛ و او باز هم نیکی‌های مؤمنانی را که کارهای خویش را خوب‌تر نمایند، و بر طبق تقیّه، و حفظ خود، دین و امامش عمل کنند، و زبانشان را نگاه دارند، دو چندان کند که خداوند عزّ و جل - به راستی - کریم است».گفتم: «فدایت شوم! به خدا سوگند که به عمل تشویقم کردی، و مرا بر آن داشتی، ولی دوست دارم بدانم، چگونه است که کردارمان در زمان حال، برتر از کردارِ یاران امامی از شما که آشکار باشد، به هنگام دولت بر حقّ است، با آن‌که ما بر یک دین هستیم؟».فرمود: «برای آن‌که شما بدان‌ها پیشی گرفتید در وارد شدن به دین خداوند عزّ و جل، و به ادای نماز، روزه، حجّ، و هر کار خوبی پرداختید، و خدایتان - عزّ ذکره - را نهان از دشمن خویش پرستش کردید، در حالی‌که امامتان غایب است، و شما مُطیع اویید، و با وی شکیبایی کنید، و در انتظار دولت حقّ به سر بَرید، در حالی‌که از فرمان‌روایان ستم‌کار، بر امام خود، و خویشتن در هراسید.شما با چشمان خویش می‌نگرید که حقّ امامتان، و حقّ خودتان در دست ستم‌گران است که آن را از شما بازداشته‌اند، شما را ناچار به دنبال فواید مادّی، و وادار به تلاش برای معاش کرده‌اند.علاوه بر این، صبر بر دین‌داری و عبادت، و اطاعت از امامتان، با بیم از دشمن، و بدین سبب است خداوند عزّ و جل، اعمالتان را چندین برابر کرده؛ گوارایتان باد.گفتم: «فدایت گردم! چرا می‌فرمایید که ما باید از یاران حضرت قائم باشیم، و دولت حقّ، به رهبری او آشکار شود؛ با وجودی که امروز در سرپرستی شماییم، و در فرمان شما، و کردارمان از یاران دولت حقّ و عدالت، برتر است؟».فرمود: «سبحان اللّه! شما نمی‌خواهید که خداوند، حقّ و عدالت را در تمامی بلاد، آشکار کند، سخنِ همگیِ مردمان را یکی کند، دل‌های گونه‌گون را با هم درآمیزد و مهربان سازد؛ مردم، نافرمانی خدا نکنند، در زمین او؛ حدود و قوانینش بر همگان، جاری گردد؛ و خداوند، حقّ را به اهلش باز گرداند، و حق آن‌چنان آشکار شود که هیچ حقّی از بیم خلق، در زیر پرده، پوشیده و پنهان نمانَد؟؛ای عمّار! به خدا سوگند که هیچ‌یک از شما در این وضع کنونی که در آن به سر می‌بَرید، نمیرد؛ جز آن‌که به نزد خداوند، از بسیاری از شهیدان بدر و اُحد، برتر است، مژده باد شما را».

ثواب منتظران مهدی

از ابوبصیر و محمّد بن مسلم از ابوعبداللّه [امام صادق] از پدرانش به نقل از امیر مؤمنان‌علیهم السلام است که: «اَلْمُنْتَظِرُ لِأَمْرِنا

کَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فی سَبیلِ اللَّهِ». [۲۳۷] .«چشم‌انتظار امر ما همچون آن کس است که در جهاد در راه خداوند، در خون خویش غلتیده باشد».

آنان که به دیدارش رسیده‌اند

اشاره

کلینی – رحمهٔ اللّه علیه – در کافی [۲۳۸] بابی را به نام آنان که حضرت‌علیه السلام را دیده‌اند؛شیخ صدوق – رحمهٔ اللّه علیه – در کمال الدّین و تمام النّعمهٔ [۲۳۹] بابی را به ذکر کسانی که حضرت قائم‌علیه السلام را مشاهده کرده، و وی را دیده، و با وی سخن گفته‌اند؛شیخ طوسی – رحمهٔ اللّه علیه – در الغیبهٔ [۲۴۰] فصلی را به روایت‌های آنان که حضرت‌علیه السلام را دیده‌اند؛علّامه مجلسی – رحمهٔ اللّه علیه – در بحارالانوار [۲۴۱] نیز بابی را به ذکر کسانی که آن حضرت – صلوات اللّه علیه – را دیده‌اند، و همچنین بخشی نادر را به افرادی که در زمان غیبت کبری و نزدیک به زمان ما، به حضور حضرت‌علیه السلام رسیده‌اند؛علّامه نوری – رحمهٔ اللّه علیه – در نجم ثاقب [۲۴۲] ، شیخ علی‌اکبر نهاوندی در العبقریّ الحسان [۲۴۳] و علّامه صافی در منتخب الاثر [۲۴۴] بابی را بدانان که وی را در زمان غیبت کبری دیده‌اند، اختصاص داده‌اند.

شماری از کسانی که در این باره قلم زده اند

برخی از اصحاب ما رساله‌های جداگانه‌ای را در این‌باره پدید آورده‌اند: علّامه سیّدهاشم بن سلیمان نوبلی بحرانی – درگذشته به سال ۱۱۰۷ق – تبصرهٔ الولیّ فی من رأی المهدی [۲۴۵] را نگاشت؛ [۲۴۶] .میرزا محمّدتقی بن کاظم بن عزیزاللّه بن مولی محمّدتقی مجلسی – مشهور به الماسی، و درگذشته به سال ۱۱۵۹ق – بهجهٔ الاولیاء فی من فاز بلقاء الحجّهٔ علیه السّلام [۲۴۷] را به فارسی پدید آورد که از انجام، افتادگی دارد؛سیّدجمال‌الدّین محمّد بن حسین یزدی حائری طباطبایی – درگذشته در حدود سال ۱۳۱۳ق – بدایع الکلام فی من فاز بلقاء الامام علیه السّلام [۲۴۸] را پرداخت؛علّامه نوری – درگذشته به سال ۱۳۲۰ق – رساله جنّهٔ المأوی فی ذکر من فاز بلقاء الحجّهٔ علیه السّلام را نگاشت؛شاگرد او شیخ محمّدباقر بیرجندی – درگذشته به سال ۱۳۵۲ق – کتاب بغیهٔ الطّالب فی من رأی الامام الغائب [۲۴۹] را تألیف کرد، و شیخ علی‌اکبر نهاوندی – درگذشته به سال ۱۳۶۹ق – الیاقوت الاحمر فی من رأی الحجّهٔ المنتظر را نگاشت.در کافی در اوّلین روایتی که در باب مورد ذکر، آورده است، می‌گوید: به نقل از عبداللّه بن جعفر حِمْیَری است که می‌گفت: «اجْتَمَعْتُ أَنَا وَ الشَّیْخُ أَبُو عَمْرٍو – رَحِمَهُ اللَّهَ – عِنْدَ أَحْمَدَ بْنَ إِسْحاقَ، فَغَمَزَنی أَحْمَدُ بْنِ إِسْحاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلَفِ؛ فَقُلْتُ لَهُ: «یا أَبا عَمْرٍو! إِنّی أُریدُ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْ شَیْءٍ، وَ ما أَنَا بِشاکٍّ فیما أُریدُ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْهُ، فَإِنَّ اعْتِقادی وَ دینی أَنَّ الْأَرْضَ لا تَخْلُو مِنْ حُجَّهٍ، إِلّا إِذا کانَ قَبْلَ یَوْمِ الْقِیامَهِ بِأَرْبَعینَ یَوْماً؛فَإِذا کانَ ذلِکَ، رُفِعَتِ الْحُجَّهُ، وَ أُغْلِقَ بابُ التَّوْبَهِ، فَلَمْ یَکُ«یَنْفَعُ نَفْساً إیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فی إیمانِها خَیْراً»، [۲۵۰] .فَأُولئِکَ أَشْرارٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ – عَزَّ وَ جَلَّ – وَ هُمُ الَّذینَ تَقُومُ عَلَیْهِمُ الْقِیامَهُ، وَ لکِنّی أَحْبَبْتُ أَنْ أَزْدادَ یَقیناً، وَ إِنَّ إِبْراهیمَ‌علیه السلام سَأَلَ رَبَّهُ – عَزَّ وَ جَلَّ – أَنْ یُرِیَهُ کَیْفَ یُحْیِی الْمَوْتی؟ «قالَ أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنَّ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی»؛ [۲۵۱] .وَ قَدْ أَخْبَرَنی أَبُو عَلِیٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحاقَ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ‌علیه السلام قالَ: سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ: مَنْ أُعامِلُ أَوْ عَمَّنْ آخذُ، وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ؟، فَقالَ لَهُ: الْعَمْرِیُّ ثِقَتی فَما أَدّی إِلَیْکَ عَنّی فَعَنّی یُؤَدّی، وَ ما قالَ لَکَ عَنّی فَعَنّی یَقُولُ، فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ، فَإِنَّهُ الثِّقَهُ الْمَأْمُونُ.وَ أَخْبَرَنی أَبُو عَلِیٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبا مُحَمَّدٍعلیه السلام عَنْ مِثْلِ ذلِکَ، فَقالَ لَهُ: الْعَمْرِیُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتانِ، فَما أَدَّیا إِلَیْکَ عَنّی فَعَنّی یُؤَدِّیانِ وَ ما قالا لَکَ فَعَنّی یَقُولانِ، فَاسْمَعْ لَهُما وَ أَطِعْهُما، فَإِنَّهُمَا الثِّقَتانِ الْمَأْمُونانِ؛ فَهذا قَوْلُ إِمامَیْنِ قَدْ مَضَیا فیکَ».قالَ: فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو ساجِداً، وَ بَکی؛ثُمَّ قالَ: «سَلْ حاجَتَکَ».فَقُلْتُ لَهُ: «أَنْتَ رَأَیْتَ الْخَلَفَ مِنْ بَعْدِ أَبی مُحَمَّدٍعلیه

السلام؟».فقالَ: «إی وَ اللَّهِ، وَ رَقَبَتُهُ مِثْلُ ذا» – وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ –.فَقُلْتُ لَهُ: «فَبَقِيَتْ واحِدَةٌ».فقالَ لی: «هاتِ».قُلْتُ: «فَالْإِسْمُ؟».قالَ: «مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذلِكَ، وَ لا أَقُولُ هذا مِنْ عِنْدی، فَلَيْسَ لی أَنْ أُحَلِّلَ وَ لا أُحَرِّمَ، وَ لكِنْ عَنْهُعليه السلام، فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطانِ، أَنَّ أَبا مُحَمَّدٍ مَضی، وَ لَمْ يُخَلِّفْ وَلَداً، وَ قَسَّمَ ميراثَهُ، وَ أَخَذَهُ مَنْ لا حَقَّ لَهُ فيهِ – وَ هُوَ ذا –، عِيالُهُ يَجُولُونَ، لَيْسَ أَحَدٌ يَجْسُرُ أَنْ يَتَعَرَّفَ إِلَيْهِمْ، أَوْ يُنيلَهُمْ شَيْئاً؛ وَ إِذا وَقَعَ الْاسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ، فَاتَّقُوا اللَّهَ، وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذلِكَ».من و شیخ ابوعمرو– [۲۵۲] رحمهُ اللّه – نزد احمد بن اسحاق بودیم؛ پس احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که از او درباره جانشین، پرسش کنم؛ پس به او گفتم: «ابا عمرو! من می‌خواهم که از تو چیزی بپرسم، ولی در این مطلبی که از تو می‌پرسم، شکّ نبرده‌ام؛ پس اعتقاد و دین من آن است که زمین از حجّت، خالی نمی‌ماند، مگر آن‌که چهل روز پیش از روز قیامت باشد؛ پس در این هنگام، حجّت برداشته می‌شود، و باب توبه بسته می‌گردد؛ پس کسی را ایمانش فایده نبخشد، اگر پیش از آن، ایمان نیاورده، و یا در ایمانش، خیری کسب نکرده باشد؛ پس آنان، اشرار خلق خداوند عزّ و جلّ‌اند، و آنان‌اند که قیامت برای ایشان به پا می‌گردد، ولی من دوست دارم تا بر یقینم افزوده گردد، و ابراهیمعلیه السلام از پروردگارش پرسید که مردگان را چگونه زنده می‌کند؟،فرمود: آیا ایمان نیاورده‌ای؟،گفت: چرا، ولی برای آن‌که قلبم آرام گیرد؛و ابوعلی احمد بن اسحاق روایت کرد مرا، به نقل از ابوالحسن [امام هادی]علیه السلام که گفت: از او پرسیدم و گفتم: برای چه کسی کار کنم، و [مبانی دینم]را از که بگیرم، و به سخن چه کسی روی کنم؟پس به او گفتند: عَمری مورد اطمینان من است، هرچه به تو رساند، از جانب من است، و هرچه بر تو گوید، از سوی من است؛ پس به سخنش گوش فراده، و فرمان‌بُردار او باش که ثقه و امانت‌دار است.و روایت کرد مرا ابوعلی که او از ابومحمّد [امام حسن عسکری]علیه السلام سخنی همانند آن پرسید؛ پس او را گفتند: عَمری و پسرش، مورد اطمینان‌اند، هرچه به تو رسانند، از جانب من است، و هرچه بر تو گویند، از سوی من است؛ پس به سخنانشان گوش فراده، و فرمان‌بُردار آن دو باش که ثقه و امانت‌دارند. پس این، گفتار دو امام درگذشته، درباره تو بود».گفت: ابوعمرو سجده کرد و گریست؛سپس گفت: «نیازمندی‌ات را بپرس».پس به او گفتم: «آیا تو جانشین پس از ابومحمّد [امام حسن عسکری]علیه السلام را دیده‌ای؟».پس گفت: «به خدا سوگند که آری، و گردنش این‌گونه بود» – و با دستش نشان داد –.او را گفتم: «یک پرسش دیگر مانده است».پس به من گفت: «بیاور».گفتم: «نامش چیست؟».گفت: «بر شما حرام است که از آن بپرسید. این را من از جانب خویش نمی‌گویم، من از سوی خویش، حلال و حرام نکنم؛ بلکه از جانب اوعلیه السلام می‌گویم؛ در باور سلطان، چنین است که ابا محمّد درگذشت، و فرزندی از خویش به یادگار نگذاشت، میراث او را تقسیم کرده، و آن‌که حقّی در آن نداشته، آن را گرفته، و حال، خاندانش آواره‌اند؛ کسی جرأت ندارد که خویشتن را به آنان بازشناساند، یا چیزی به ایشان برساند؛ اگر نام امام، فاش شود، به دنبال او می‌آیند؛ پس از خدا بترسید، و از این خواسته، باز ایستید».کلینی – رحمهُ اللّه – می‌گوید: «و شیخی از اصحاب ما – که نامش را از یاد برده‌ام – روایتم کرد که ابوعمرو از احمد بن اسحاق نیز چنین پرسشی کرد، و او پاسخی همانند آن گفت». [۲۵۳] .علّامه مجلسی‌قدس سره در مرآة العقول در ذیل این روایت می‌نویسد: «نخستین روایت، صحیح است، و سند آن‌که [در پایان حدیث]آمده، مُرسل است».

شمایل مهدی موعود

به نقل از جابر جُعفی است که گفت: از ابوجعفر [امام محمّد باقر]علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: سَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ أَميرَ الْمُؤْمِنينَعليه السلام فَقالَ: «أَخْبِرْنی عَنِ الْمَهْدِیِّ مَا اسْمُهُ؟».فَقالَ: «أَمّا اسْمُهُ؛ فَإِنَّ حَبيبیعليه السلام عَهِدَ إِلَیَّ أَنْ لا أُحدِّثَ بِهِ حَتّی يَبْعَثَهُ اللَّهُ».فقالَ: «أَخْبِرْنی عَنْ صِفَتِهِ».قالَ: «هُوَ شابٌّ مَرْبُوعٌ [۲۵۴] ، حَسَنُ الْوَجْهِ، حَسَنُ الشَّعْرِ، يَسيلُ شَعْرُهُ عَلی مِنْكَبَيْهِ، وَ يَعْلُو نُورُ وَجْهِهِ سَوادَ شَعْرِ لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ، بِأَبِی ابْنَ خِيَرَةِ الْإِماءِ». [۲۵۵] .عمر بن خطّاب از امیر مؤمنانعلیه السلام پرسید و گفت: «از مهدی آگاهم کن که نامش چیست؟».پس فرمود: «امّا نام او؛ پس محبوبم [۲۵۶] به من سفارش کرد تا به نام او – تا زمانی که خداوند او را

برانگیزد - اشارت نبرم». گفت: «پس، از صفتش برایم بگو». گفت: «او جوانی است با قامتی میانه، و سیما و مویی زیبا، مویش بر دو کتف او آویخته، نور رویش، بر سیاهی موی سر و صورتش چیره است، و پدرم فدای فرزند برترینِ زنان باد».

طول عمر مهدی موعود

اشاره

به نقل از سعید بن جُبیر است که گفت: از سرور عابدان علیّ بن حسین‌علیهما السلام شنیدم که می‌فرمود: «فِی الْقائِمِ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ، وَ هُوَ طُولُ الْعُمْرِ»؛ [۲۵۷] .«درباره قائم، سنّتی از نوح جریان دارد، و آن، طول عمر است».می‌نویسم: شیعیان در کتاب‌هایشان به ذکر مُعمّران و درازْعُمران پرداخته‌اند تا از این راه، عدم دوربودن و استبعاد عمر حضرت - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - را نمایانده باشند؛ از این شمار، صدوق امّت است در کتابش کمال الدّین و تمام النّعمهٔ؛ [۲۵۸] .و از ایشان است معلّم امّت، شیخ مفید در الفصول العشرهٔ فی الغیبهٔ [۲۵۹] ؛ و از ایشان است شریف مرتضی علَم الهُدی در کتابش امالی [۲۶۰] ؛ و از ایشان است علّامه مجلسی در بحارالانوار...؛ [۲۶۱] .و شیخ محّمد بن علی کراجکی - درگذشته به سال ۴۴۹ق و از بزرگان شاگردان شریف مرتضی - کتابش البرهان علی صحّهٔ طول عمر الامام صاحب الزّمان را پرداخته، و آن را در کنز [۲۶۲] ش درج کرده است.

گفتار شیخ طوسی درباره طول عمر حضرت

و شیخ طوسی در الغیبهٔ [۲۶۳] فصلی را به بیان عمر حضرتش‌علیه السلام اختصاص داده؛ پس بدان مراجعه کنید.و در مسائل کلامیّه می‌نویسد: «استبعادی در طول حیات قائم‌علیه السلام نیست؛ چراکه دیگران در امّت‌های پیشین، سه هزار سال عمر کرده‌اند؛ کسانی همچون: شُعیب پیامبر و لُقمان‌علیهما السلام، و به همین خاطر امری ممکن به شمار آید، و خداوند بر این کار، توانا است». [۲۶۴] .

گفتار کمال الدین میثم بحرانی درباره طول عمر حضرت

و فیلسوف ماهر کمال‌الدّین میثم بن علیّ بن میثم بحرانی - درگذشته به سال ۶۶۹ق - می‌گوید: «و امّا طول عمر حضرت؛ پس نهایت کاری که دشمن می‌تواند انجام دهد، دور دانستن آن است، که به چند صورت ردّ می‌شود:اوّل آن‌که: هرکس به اخبار و سیره معمّران بنگرد، خواهد دانست که به اندازه عمر او، و بیش از آن، امری عادی است؛ درباره آن لقمان که پرورش دهنده کرکس بود، نقل شده است که هفت‌هزار سال بزیست؛ و روایت شده است که عمرو بن حممه دوسی چهارصد سال عمر کرد، و به جز این دو، دیگر معمّران نیز به همین صورت‌اند.دوم گفتار خداوند متعال درباره نوح‌علیه السلام است:«فَلَبِثَ فِیهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِینَ عاماً»؛ [۲۶۵] .پس نه‌صد و پنجاه سال در میان آنان درنگ کرد.سوم میان ما و دشمن درباره زنده بودن خضر و الیاس‌علیهما السلام از پیامبران، و سامری و دجّال از گمراهان، اتّفاق نظر وجود دارد، و هنگامی‌که این، درباره دو طرف مقابل، جایز باشد؛ پس چگونه در همانند آن، در گروه میانه - که مقصودم طبقه اولیا هستند -، روا نباشد». [۲۶۶] .

گفتار کاشف الغطاء درباره طول عمر حضرت

علّامه بزرگ محمّدحسین آل کاشف‌الغطا می‌گوید: «... آنان‌که باقی ماندن وی در طول این زمانی‌که از هزار سال تجاوز می‌کند را دور می‌شمارند، گویا از داستان عمر نوح غفلت کرده، و یا تغافل می‌کنند که به بیان قرآن، نه‌صد و پنجاه سال در قوم خویش زندگی کرد، و کم‌ترین چیزی‌که برای عمر او گفته‌اند، هزار و شش‌صد سال، و بیش از این نیز تا سه هزار سال گفته‌اند.عالمان

حدیث اهل سنّت - به جز نوح - کسانی را یاد کرده‌اند که عمرشان بیش از این بوده است، در تهذیب الاسماء می‌گوید: در زندگانی خضر و پیامبری او اختلاف کرده‌اند؛ پس بیشینه دانشمندان گفته‌اند که او زنده، و در میان ما موجود است، و این، موردِ اتّفاق صوفیّه و اهل صلاح و معرفت است، و حکایت‌های آنان در دیدار او، و ملاقات با وی و استفاده از او، و پرسش و پاسخ از او، و وجود او در مکان‌های شریف و کشورهای نیکو، بیش از آن است که در شمار آید، و مشهورتر از آن است که ذکر شود؛ شیخ ابوعمرو بن صلاح در فتواهایش می‌گوید: او به عقیده تمامی دانشمندان و صالحان، زنده است، و عوام نیز به همین عقیده‌اند، و تنها عدّه‌ای از محدّثان، وی را انکار کرده‌اند.و به ذهنم می‌رسد که او در جایی دیگر، و زمخشری در ربیع الابرار می‌گوید: مسلمانان در زنده بودن چهار نفر از پیامبران، اتّفاق نظر دارند؛ دو نفر از آنان: ادریس و عیسی در آسمان؛ و دو نفر از آنان: الیاس و خضر در زمین هستند، و تولّد خضر در زمان ابراهیم - پدر پیامبران - بود.و معمّرانی که از عمر طبیعی تجاوز کرده، و تا صدها سال زندگی کرده‌اند، فراوان‌اند، و سیّد مرتضی در امالی خویش، پاره‌ای از آنان را آورده، و به جز او، صدوق در اکمال الدّین بیش از آن‌چه شریف [مرتضی]ذکر کرده را آورده است، و در همین زمان‌ها نیز تعدادی را می‌بینیم که عمرشان به صد و بیست یا نزدیک به آن و یا بیش از آن رسیده است.حقیقت آن است که هرکه بر نگاه‌داری یک روز زندگی، توان دارد، بر نگاه‌بانی هزاران سال نیز توانا است، و چیزی باقی نمی‌مانَد؛ جز این‌که عملی خارق عادت است، ولی آیا در قانون طبیعت، خوارق عادت و شذوذ، درباره انبیا و اولیا چیزی شگفت و نادر است؟مراجعه کنید به مجلّدات مُقتطف [۲۶۷] پیشین که مقالات فراوان، و دلایل عقلانی و روشنی از بزرگان فیلسوفان غربی را در آن می‌توان یافت که امکان زندگی دائمی در جهان را اثبات کرده، و یکی از دانشمندان بزرگ اروپا گفته است که: اگر شمشیر ابن‌ملجم در کار نبود، علیّ بن ابی‌طالب از آنان بود که همیشه در دنیا زنده می‌مانْد؛ زیراکه تمامی صفات کمال و اعتدال را در خویشتن گردآورده بود، و در این‌جا نزد ما تحقیق این بحث، گسترده است، و مجال بیان آن نیست». [۲۶۸] .

گفتار محمد رضا مظفر درباره طول عمر حضرت

علّامه شیخ محمّدرضا مظفّر - رحمهُ اللّه علیه - در این باره می‌گوید: «و طول زندگانی، بیشتر از عمر طبیعی، یا آن‌چه تصوّر می‌شود که عمر طبیعی است، در پزشکی، مردود و غیر ممکن نیست؛ به جز آن‌که پزشکی، به آن‌چه که دیرزیستی انسان را بیش از معمول، ممکن می‌سازد، دست نیافته است.ولی اکنون که طبّ از آن عاجز مانده است، خداوند متعال، بر هرچیزی توان دارد، و تا کنون، طولانی شدن عمر نوح، و باقی ماندن عیسی‌علیهما السلام انجام پذیرفته، همان‌گونه که قرآن کریم از آن خبر داده است:.... و اگر کسی در آن‌چه که قرآن، از آن، آگاه کرده است، شکّ بَرَد؛ پس باید فاتحه اسلام را خواند.و از شگفتی‌ها است که مسلمانی از امکان این مسأله پرسش کند، در حالی‌که ادّعای ایمان به کتاب عزیز را دارد». [۲۶۹] .

گفتار گنجی شافعی درباره طول عمر حضرت

و از اهل سنّت، حافظ ابوعبداللّه محمّد بن یوسف گنجی شافعی - کشته شده در سال ۶۵۸ق - در کتابش البیان فی اخبار صاحب الزّمان می‌گوید: «و منعی در بقای او به دلیل بقای عیسی و الیاس و خضر از اولیای خداوند متعال، و بقای دجّال و ابلیس، این دو ملعون از دشمنان الهی نیست، و باقی ماندن آنان به توسّط قرآن و حدیث به اثبات رسیده، و بر آن اتّفاق کرده‌اند، سپس جایز بودن بقای مهدی را به انکار برخاسته‌اند. در این‌جا بقای همه آنان را روشن می‌کنم؛ تا، پس از آن، هیچ عاقلی به انکار جایز بودن بقای مهدی‌علیه السلام گوش نسپارد...». [۲۷۰] .

نشانه‌های ظهور مهدی

به نقـل از محمّـد بن حُمران است که گفت: جعفر بن محمّـد صادق‌علیهمـا السـلام فرمودنـد: «إنَّ الْقـائِمَ مِنّا مَنْصُـورٌ بِـالرُّعْبِ، مُؤَیَّدٌ بِالنَّصْرِ، تُطْوی لَهُ الْأَرْضُ، وَ تَظْهَرُ لَهُ الْکُنُوزُ کُلُّها، وَ یُظْهِرُ اللَّهُ – تَعالی – بِهِ دینَهُ عَلَی الـدّینِ کُلِّهِ، وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْـرِکُونَ، وَ یَبْلُغُ سُـلْطانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ، فَلا یَبْقی فِی الْأَرْضِ خَرابٌ إلّا عُمّرَ، وَ یَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ‌علیه السلام فَیُصَلّی خَلْفَهُ».قالَ ابْنُ حُمْران: قیلَ لَهُ: «یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَتی یَخْرِجُ قائِمُکُمْ؟».قالَ: «إذا تَشَبَّهَ الرِّجالُ بِالنِّساءِ، وَ النِّساءُ بِالرِّجالِ، وَ اکْتَفَی الرِّجالُ بِالرِّجالِ، وَ النِّساءُ بِالنِّساءِ، وَ رَکِبَ ذاتُ الْفُرُوجِ السُّرُوجَ، وَ قُبِلَتِ الشَّهادَةُ الزُّورِ، وَ رُدَّتْ شَـهادَةُ الْعُـدُولِ، وَ اسْـتَخَفَّ النّاسُ بِالـدِّماءِ وَ ارْتِکابِ الزِّنا وَ أَکْلِ الرِّبا وَ الرُّشـا، وَ اِسْتیلاءَ الْأَشْـرارَ عَلَی الْابْرارِ، وَ خُرُوجُ السُّفْیـانِیِّ مِـنَ الشّامِ، وَ الْیَمـانِیِّ مِـنَ الْیَمَـنِ، وَ خَسْـفٌ بِالْبَیْـداءَ، وَ قَتْـلُ غُلامٍ مِـنْ آلِ مُحَمَّدٍصـلی الله علیه وآله بَیْنَ الرُّکْنِ وَ الْمَقـام، اسْـمُهُ مُحَمَّدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ وَ لَقَبُهُ النَّفْسُ الزَّکِیِّ، وَ جـائَتْ صَـیْحَةٌ مِنَ السَّماءِ بِأَنَّ الْحَقَّ مَعَ عَلِیٍّ وَ شـیعَتِهِ.فَعِنْدَ ذلِکَ خُرُوجُ قائِمِنا، فَإذا خَرَجَ أَسْـنَدَ ظَهْرَهُ إلَی الْکَعْبَةِ، وَ اجْتَمَعَ ثَلاثُمِائَةٍ وَ ثَلاثَةَ عَشَـرَ رَجُلًا، وَ أَوَّلُ ما یَنْطِقُ بِهِ هذِهِ الْآیَةُ: «بَقِیَّةُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ» [۲۷۱] .ثُمَّ یَقُول: أَنَا بَقِیَّةُ اللَّهِ وَ حُجَّتُهُ وَ خَلیفَتُهُ عَلَیْکُمْ، فَلا یُسَلِّمُ عَلَیْهِ مُسْلِمٌ، إلّا قالَ: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یـا بَقِیَّةَ اللَّهِ فی أَرْضِهِ»، فَإذَا اجْتَمَعَ لَهُ الْعَقْـدَ – وَ هُوَ عَشَـرَةُ آلافِ رَجُلٍ – خَرَجَ مِنْ مَکَّةٍ، فَلا یَبْقی فِی الْأَرْضِ مَعْبُودٌ دُونَ اللَّهِ – عَزَّ وَ جَلَّ – مِنْ صَـنَمٍ وَ وَثَنٍ وَ غَیْرِهِ، إلّا فیهِ نارٌ فَاحْتَرَقَ ذلِکَ بَعْـدَ غَیْبَةٍ طَویلَةٍ». [۲۷۲] .«همانا قائم ماعلیه السـلام با هراس افکندن [در دل‌های مشـرکان] پیروز، و با یاری [خداوند]تأیید گردد، زمین در زیر پایش در نوردیده شود، و همگی گنج‌ها بر او نمایانده گردد. گسـتره سـلطنتش شـرق و غرب را فراگیرد، و خداونـد عزّ و جـلّ دینش را بـه دست او بر تمـامی ادیـان چیرگی بخشـد، هرچنـد که مشرکان را ناگوارآید. [۲۷۳] پس در زمین، هیچ خرابه‌ای باقی نماند، جز آن‌که آبادش کند، و روح خدا عیسی بن مریم‌علیه السلام فرود آمده، و پشت سر او نماز می‌گزارد».ابن حمران گفت: به حضـرت عرض کردند: «ای پسـر رسول خدا! در چه زمانی قائم شما خـارج می‌شود؟».فرمود: «هنگـامی که مردان به زنـان، و زنان به مردان هماننـد شونـد، مردان به مردان، و زنان به زنان کفایت کننـد، زنان، زین‌سواری کنند، شـهادت دروغ، مقبول و شـهادت عادلان، مردود شود، مردمان، خون‌ریزی، زنا و رباخواری و رشوه‌گیری را ناچیز شـمارند، و غلبه بدکاران بر نیکویان، و خروج سفیانی از شام و یمانی از یمن، و فرو شدن زمین در بیداء، و کشته شدن جوانی از آل محمّدصـلی الله علیه وآله در میان رکن و مقام، نامش محمّـد بن محمّـد و لقبش نفس زکیه باشـد، و آمدن آوایی آسـمانی به این‌که: حقّ با علی، و پیروانش است.پس هنگامی‌که ظهور کنـد، پشـتش را به کعبه می‌دهـد، و سـی‌صد و سـیزده نفر [برای او] گرد می‌آینـد، و نخستین کلامی که می‌گویـد، این آیه است که: ذخیره خداوند برایتان بهتر است، اگر که مؤمن باشـید.سپس می‌گوید: منم ذخیره خـدا در زمین او، و خلیفه و حجّت او بر شـما. پس هیـچ مسـلمانی بر او سـلام نکنـد؛ مگر آن‌که بگویـد: درود بر تو، ای ذخیره خدا در زمین خدا!؛ پس هنگامی‌که این گروه «عقد» – که ده‌هزار مردند – برای او گرد آیند، از مکّه خروج می‌کند؛ پس در زمین، هیـچ معبودی را – اعمّ از بت و دیگر چیزها – جز خداوند عزّ و جلّ باقی نگذارد؛ مگر آن‌که به آتشـش اندازد، و بسوزاند، و این، پس از غیبتی دراز است».

دجال کیست؟

به نقـل از نزّال بن سبره است که گفت: خَطَبَنا أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ عَلِیُّ بْنُ أَبی طالِبٍ‌علیه السـلام، فَحَمِـدَ اللَّهَ – عَزَّ وَ جَلَّ –، وَ أَثْنی عَلَیْهِ، وَ صَلّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، ثُمَّ قـالَ: «سَلُونی – أَیُّهَـا النّاسِ – قَبْـلَ أَنْ تَفْقِـدُونی» – ثَلاثـاً –،فَقـامَ إلَیْهِ صَعْصَـعَةُ بْنُ صَوْحـانَ فَقالَ: «یا أَمیرَ الْمُؤْمِنینَ! مَتی یَخْرُجُ الـدَّجّالُ؟».فَقالَ لَهُ عَلِیّ‌علیه السـلام: «اقْعُدْ، فَقَدْ سَـمِعَ اللَّهُ کَلامَکَ، وَ عَلِمَ ما أَرَدْتَ؛ وَ اللَّهِ مَا الْمَسْؤُولُ عَنْهُ بِأَعْلَمَ مِنَ السّائِلِ، وَ لکِنْ لِـذلِکَ عَلامـاتٌ وَ هَیَئـاتٌ، یَتْبَعُ بَعْضُـها بَعْضـاً کَحَـذْوِ النَّعْـلِ بِالنَّعْـلِ، وَ إنْ شِـئْتَ أَنْبَأْتُـکَ بِهـا».قـالَ: «نَعَمْ یـا أَمیرَ

الْمُؤْمِنينَ!».فقالَعلیه السلام: «احْفَظْ، فَإِنَّ عَلامَةَ ذلِکَ: إذا أَماتَ النَّاسُ الصَّلاةَ، وَ أَضاعُوا الْأمانَةَ، وَ اسْتَحَلُّوا الْکِذْبَ، وَ أَکَلُوا الرِّبا، وَ أَخَذُوا الرُّشا، وَ شَیَّدُوا الْبُنْیانَ، وَ باعُوا الدّینَ بِالدُّنْیا، وَ اسْتَعْمَلُوا السُّفَهاءَ، وَ شاوَرُوا النِّساءَ، وَ قَطَعُوا الْأَرْحامَ، وَ اتَّبَعُوا الْأَهْواءَ، وَ اسْتَخَفُّوا بِالدِّماءِ.وَ کانَ الْحِلْمُ ضَعْفاً، وَ الظُّلْمُ فَخْراً، وَ کانَتِ الْأُمَراءُ فَجَرَةً، وَ الْوُزَراءُ ظَلَمَةً، وَ العُرفاءُ خَوَنَةً [۲۷۴] ، وَ القُرّاءُ فَسَقَةً، وَ ظَهَرَتْ شَهادَتُ الزُّورِ [۲۷۵] ، وَ اسْتَعْلَنَ الفُجُورُ، وَ قَوْلُ الْبُهْتانِ، وَ الْإِثْمُ وَ الطُّغْیانُ، وَ حُلِّیَتِ الْمَصاحِفُ، وَ زُخْرِفَتِ الْمَساجِدُ، وَ طُوِّلَتِ المَناراتُ، وَ أُکْرِمَتِ الْأَشْرارُ، وَ ازْدَحَمَتِ الصُّفُوفُ، وَ اخْتُلِفَتِ الْقُلُوبُ، وَ نُقِضَتِ الْعُهُودُ، وَ اقْتَرَبَ الْمَوْعُودُ، وَ شارَکَ النِّساءُ أَزْواجَهُنَّ فِی التِّجارَةِ - حِرْصاً عَلَی الدُّنْیا -، وَ عَلَتْ أَصْواتُ الْفُسَّاقِ، وَ اسْتُمِعَ مِنْهُمْ، وَ کانَ زَعِیمُ الْقَوْمِ أَرْذَلَهُمْ، وَ اتُّقِیَ الْفاجِرُ مَخافَةَ شَرِّهِ، وَ صُدِّقَ الْکاذِبُ، وَ ائْتُمِنَ الْخائِنُ، وَ اتُّخِذَتِ الْقِیانُ وَ الْمَعازِفُ [۲۷۶] .وَ لَعَنَ آخِرُ هذِهِ الْأُمَّةِ أَوَّلَها، وَ رَکِبَ ذَواتُ الْفُرُوجِ السُّرُوجَ، وَ تَشَبَّهَ النِّساءُ بِالرِّجالِ، وَ الرِّجالُ بِالنِّساءِ، وَ شَهِدَ الشَّاهِدُ مِنْ غَیْرِ أَنْ یُسْتَشْهَدَ، وَ شَهِدَ الْآخَرُ قَضاءً لِذِمامٍ بِغَیْرِ حَقٍّ عَرَفَهُ، وَ تَفَقَّهَ لِغَیْرِ الدّینِ، وَ آثَرُوا عَمَلَ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَةِ، وَ لَبِسُوا جُلُودَ الضَّأْنِ عَلی قُلُوبِ الذِّئابِ، وَ قُلُوبُهُمْ أَنْتَنُ مِنَ الْجِیَفِ وَ أَمَرُّ مِنَ الصَّبْرِ؛فَعِنْدَ ذلِکَ أَلْوَحا أَلْوَحا [۲۷۷] ، ثُمَّ الْعَجَلُ الْعَجَلُ، خَیْرُ الْمَساکِنِ یَوْمَئِذٍ بَیْتُ الْمُقَدَّسِ، وَ لَیَأْتِیَنَّ عَلَی النَّاسِ زَمانٌ یَتَمَنَّی أَحَدُهُمْ [۲۷۸] أَنَّهُ مِنْ سُکَّانِهِ».فَقامَ إِلَیْهِ الْأَصْبَغُ بْنُ نُباتَةَ، فَقالَ: «یا أَمیرَ الْمُؤْمِنینَ! مَنِ الدَّجّالُ؟».فَقالَ: «أَلا إِنَّ الدَّجّالَ صائِدُ بْنُ الصَّیْدِ [۲۷۹] ، فَالشَّقِیُّ مَنْ صَدَّقَهُ، وَ السَّعیدُ مَنْ کَذَّبَهُ؛ یَخْرُجُ مِنْ بَلَدَةٍ یُقالُ لَها: إِصْفَهانُ، مِنْ قَرْیَةٍ تُعْرَفُ بِالْیَهُودِیَّةِ، عَیْنُهُ الْیُمْنی مَمْسُوحَةٌ، وَ الْعَیْنُ الْأُخْری فی جَبْهَتِهِ تُضیءُ کَأَنَّها کَوْکَبُ الصُّبْحِ، فیها عَلَقَةٌ کَأَنَّها مَمْزُوجَةٌ بِالدَّمِ، بَیْنَ عَیْنَیْهِ مَکْتُوبٌ: کافِرٌ، یَقْرَؤُهُ کُلُّ کاتِبٍ وَ أُمِّیٍّ.یَخُوضُ الْبِحارَ، وَ تَسیرُ مَعَهُ الشَّمْسُ، بَیْنَ یَدَیْهِ جَبَلٌ مِنْ دُخانٍ، وَ خَلْفَهُ جَبَلٌ أَبْیَضُ یَرَی النَّاسُ أَنَّهُ طَعامٌ، یَخْرُجُ حینَ یَخْرُجُ فی قَحْطٍ شَدیدٍ، تَحْتَهُ حِمارٌ أَقْمَرُ، خُطْوَةُ حِمارِهِ میلٌ، تُطْوی لَهُ الْأَرْضُ مَنْهَلًا مَنْهَلًا، لا یَمُرُّ بِماءٍ إِلّا غارَ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ؛یُنادی بِأَعْلی صَوْتِهِ، یَسْمَعُ ما بَیْنَ الْخافِقَیْنِ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الشَّیاطینَ یَقُولُ: إِلَیَّ أَوْلِیائی! أَنَا الَّذی خَلَقَ فَسَوّی، وَ قَدَّرَ فَهَدی، أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی.وُ کَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ، إِنَّهُ أَعْوَرُ یَطْعَمُ الطَّعامَ، وَ یَمْشی فِی الْأَسْواقِ، وَ إِنَّ رَبَّکُمْ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَیْسَ بِأَعْوَرَ، وَ لا یَطْعَمُ، وَ لا یَمْشی، وَ لا یَزُولُ. تَعالَی اللَّهُ عَنْ ذلِکَ عُلُوّاً کَبیراً.أَلا وَ إِنَّ أَکْثَرَ أَتْباعِهِ - یَوْمَئِذٍ - أَوْلادُ الزِّنا، وَ أَصْحابُ الطَّیالِسَةِ الْخُضْرِ، یَقْتُلُهُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - بِالشَّامِ، عَلی عَقَبَةٍ تُعْرَفُ بِعَقَبَةِ أَفیقٍ، لِثَلاثِ ساعاتٍ مَضَتْ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ، عَلی یَدِ مَنْ یُصَلِّی الْمَسیحُ عیسَی بْنُ مَرْیَمَعلیهما السلام خَلْفَهُ. أَلا إِنَّ بَعْدَ ذلِکَ الطَّامَّةَ الْکُبْری.»قُلْنا: «وَ ما ذلِکَ یا أَمیرَ الْمُؤْمِنینَ؟».قالَ: «خُرُوجُ دابَّةٍ [مِنَ] الْأَرْضِ مِنْ عِنْدِ الصَّفا، مَعَها خاتَمُ سُلَیْمانَ بْنِ داوُدَ، وَ عَصی مُوسیعلیهم السلام، یَضَعُ الْخاتَمَ عَلی وَجْهِ کُلِّ مُؤْمِنٍ، فَیَنْطَبِعُ فیهِ: هذا مُؤْمِنٌ حَقّاً؛ وَ یَضَعُهُ عَلی وَجْهِ کُلِّ کافِرٍ، فَیَنْکَتِبُ: هذا کافِرٌ حَقّاً، حَتّی أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَیُنادی: الْوَیْلُ لَکَ یا کافِرُ!، وَ إِنَّ الْکافِرَ یُنادی: طُوبی لَکَ یا مُؤْمِنٌ!، وَدِدْتُ أَنّی الْیَوْمَ کُنْتُ مِثْلَکَ، فَأَفُوزُ فَوْزاً عَظیماً.ثُمَّ تَرْفَعُ الدَّابَّةُ رَأْسَها فَیَراها مَنْ بَیْنَ الْخافِقَیْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ - جَلَّ جَلالُهُ -، وَ ذلِکَ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِها، فَعِنْدَ ذلِکَ تُرْفَعُ التَّوْبَةُ، فَلا تَوْبَةٌ تُقْبَلُ، وَ لا عَمَلٌ یُرْفَعُ، و:«لا یَنْفَعُ نَفْساً إیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فی إیمانِها خَیْراً» [۲۸۰] .ثُمَّ قالَعلیه السلام: «لا تَسْأَلُونی عَمَّا یَکُونُ بَعْدَ هذا، فَإِنَّهُ عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَیَّ حَبیبی رَسُولُ اللَّهِصلی الله علیه وآله أَنْ لا أُخْبِرَ بِهِ، غَیْرَ عِتْرَتی».قالَ النَّزَّالُ بْنُ سَبْرَةَ: فَقُلْتُ لِصَعْصَعَةَ بْنِ صَوْحانَ: «یا صَعْصَعَةُ! ما عَنی أَمیرُ الْمُؤْمِنینَعلیه السلام بِهذا؟».فَقالَ صَعْصَعَةُ: «یَا ابْنَ سَبْرَةَ! إِنَّ الَّذی یُصَلّی خَلْفَهُ عیسَی بْنُ مَرْیَمَعلیه السلام، هُوَ الثّانی عَشَرَ مِنَ الْعِتْرَةِ، التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیّعلیهما السلام، وَ هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِها، یَظْهَرُ عِنْدَ الرُّکْنِ وَ الْمَقامِ، فَیُطَهِّرُ الْأَرْضَ، وَ یَضَعُ میزانَ الْعَدْلِ، فَلا یَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَداً.فَأَخْبَرَنا أَمیرُ الْمُؤْمِنینَعلیه السلام أَنَّ حَبیبَهُ رَسُولَ اللَّهِصلی الله علیه وآله عَهِدَ إِلَیْهِ أَنْ لا یُخْبِرَ بِما یَکُونُ بَعْدَ ذلِکَ غَیْرَ عِتْرَتِهِ الْأَئِمَّةِ - صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعینَ -». [۲۸۱]

.علیّ بن ابی‌طالبعلیه السلام برای ما خطبه خواند، و خداوند عزّ و جل را سپاس گفت و بر او ثنا خواند، و بر محمّد و خاندانش درود گفت.سپس فرمود: «از من بپرسید پیش از آن‌که از دستم دهید»، و سه بار تکرار کرد.پس صَعصَعهٔ بن صَوحان برخاست و گفت: «ای امیر مؤمنان! خارج شدن دجّال در چه هنگام است؟».علیعلیه السلام به او فرمود: «بنشین! خدا سخنت را شنید، و مقصودت را دانست، به خدا سوگند که [در این موضوع] سؤال شده، از پرسنده آن، آگاهی‌اش بیش نیست، ولی برای آن، نشانه‌ها

و مقدّماتی است که چون دو لنگه کفش در پی یکدیگر می‌رسند، اگر خواهی آگاهت کنم». گفت: «آری ای امیر مؤمنان!». فرمود: «به یاد سپار که نشانه‌اش این است: آن‌گاه که نماز را بمیرانند؛ امانت را خیانت کنند؛ دروغ را حلال شمارند؛ ربا خورند و رشوه گیرند؛ ساختمان‌ها را محکم و نیکو سازند؛ و دین را به دنیا فروشند؛ سفیهان را به کار گمارند؛ با زنان مشورت کنند؛ قطع رحم نمایند؛ پیرو هوس گردند؛ خون‌ریزی را آسان دانند. بردباری، ناتوانی باشد؛ و ستم، مایه افتخار؛ فرامان‌روایان، زناکار؛ و وزیران، ستم‌کار باشند؛ و کارگزاران، خیانت‌کار؛ و قرآن‌خوانان، فاسق. گواهی دروغ پدید گردد؛ و زنا آشکارا شود؛ تهمت و گناه و سرکشی رواج یابد؛ قرآن‌ها را بیارایند و مسجدها را زیور کنند؛ مناره‌ها را بلند سازند؛ بَدان را گرامی دارند؛ صفوف، فشرده، و دل‌ها با یکدیگر مخالف شود؛ عهدها را بشکنند؛ و موعود، نزدیک گردد. زنان - از روی حرصِ در دنیا - با همسرانشان در بازرگانی شرکت کنند؛ ندای فاسقان برخیزد، و به سخن آنان گوش فرادهند. سرپرست هر قومی، پست‌ترین آنان شود؛ از اشرار برای ایمنی از شرارتشان بهراسند؛ دروغ‌گو را تصدیق کنند؛ و خیانت‌کار را امانت‌دار به شمار آورند؛ کنیزانِ خواننده تهیّه بینند و نگاه دارند؛ و ساز و آواز فراهم آورند؛ آخرین کسان امّت، نخستین‌های امّت را لعنت کنند؛ زن‌ها زین‌سواری کنند؛ زنان همانند مردان، و مردان همچون زنان شوند؛ شاهدی بی آن‌که گواه خواسته باشند، گواهی دهد؛ و شاهدی دیگر بدون آگاهی، و برای جانبداری، گواهی دهد. فقه را برای دنیا آموزند؛ و کار دنیا را بر آخرت مقدّم دارند؛ و پوست میش را بر دل‌های گرگ [صفت] بپوشانند؛ دل‌هایشان بدبوتر از مردار باشد، و تلخ‌تر از صبر؛ در این هنگام بشتابید، بشتابید، و عجله کنید و عجله کنید، در آن روز برترین جای، بیت المقدّس باشد، و زمانی بر مردم آید که هریک آرزو کنند که ای کاش ساکن آن دیار بودند». پس اصبغ بن نُباته برخاست و گفت: «ای امیر مؤمنان! دجّال کیست؟». پس فرمود: «بدان‌که دجّال، صائد بن صید است؛ پس بدبخت، کسی که تصدیقش کند، و خوش‌بخت آن‌که او را تکذیب کند. از شهری برآید که آن را اصفهان گویند، و از روستایی که آن را به یهودیّه می‌شناسند. چشم راستش نابینا، و چشم دیگرش در پیشانی است، و آن‌چنان می‌درخشد که گویی ستاره صبح است، در آن، لکّه‌ای است که گویی با خون در هم آمیخته، میان دو چشمش نوشته است: کافر، که هر درس‌خوانده و بی‌سوادی آن را می‌خواند. در دریاها فرو شود، و آفتاب، با او می‌گردد، در برابرش کوهی از دود، و در پشت سرش کوه سفیدی است که مردم گمان برند، طعام است. در زمان قحطی شدیدی خروج کند، بر الاغ سپیدی سوار است، و هر گام الاغ او، یک میل است، و زمین، آب‌گاه به آب‌گاه، در زیر پایش درنوردیده گردد. بر آبی نگذرد، جز آن‌که تا روز قیامت فرو رود [و خشک شود]، و به آوازی که همه جنّیان و آدمیان و شیاطین از مشرق تا مغرب بشنوند، فریاد کند: دوستان من! نزد من آیید، منم آفریننده شما به بهترین صورت، منم که تقدیر کردم و هدایتتان با من است، منم پروردگار والایتان. [۲۸۲]. دشمن خدا دروغ می‌گوید، او یک چشمی است که غذا می‌خورد، و در بازارها می‌گردد؛ به راستی، پروردگار شما، نه یک چشم است، نه راه می‌رود، و نه، زوال دارد، و از این اوصاف، برتر است، برتری بزرگی. بدانید که در آن روز، بیشینه پیروانش زنازادگان، و صاحب پوستین‌های سبزند. خداوند عزّ و جلّ آن‌گاه که سه ساعت از روز جمعه گذشته باشد، در شام، بر سر گردنه‌ای که به آن گردنه افیق گویند، به دست کسی که عیسی مسیح بن مریم‌علیهما السلام پشت سرش نماز گزارد، او را بکشد؛ بدانید که پس از آن، واقعه‌ای عظیم باشد». گفتیم: «ای امیر مؤمنان! آن دیگر چیست؟». فرمود: «بیرون شدن جنبنده‌ای از زمین است از [کوه] صفا، و انگشتر سلیمان بن داوود را [در انگشت]، و عصای موسی‌علیهم السلام را [در مشت]داشته باشد، انگشتر را به روی هر مؤمنی که گذارد، بر سیمایش نقش گیرد که: به حقیقت، این، مؤمن است. و بر چهره هر کافری که نهد، بر چهره‌اش نگاشته گردد: به حقیقت این، کافر است. تا به جایی که مؤمن فریاد کشد: وای بر تو ای کافر! و کافر فریاد برآورد: خوشا بر تو ای مؤمن! من دوست داشتم امروز چون تو باشم، و به سعادت بزرگ می‌رسیدم. سپس جنبنده، سر بلند کند، و او را - به اذن خداوند عزّ و جل - از مشرق تا مغرب ببینند، و این، پس از آن است که آفتاب از مغرب خود برآید، و در این هنگام، توبه برداشته شود؛ نه توبه‌ای پذیرفته گردد، و نه عملی بالا رود، و کسی که پیش از

آن، ایمان نداشته، و یا با ایمان، کسب خیری نکرده باشد، ایمانش سود نبخشد».سپس فرمود: «از این پس نگویید که پس از آن، چه خواهد شد؛ زیرا محبوبم پیامبر خداصلی الله علیه وآله با من پیمان بسته است که از آن – جز با خاندانم – سخن نگویم».نزّال بن سبره گفت: به صعصعهٔ بن صوحان گفتم: «ای صعصعه! مقصود امیر مؤمنان‌علیه السلام از این جمله چه بود؟».پس صعصعه گفت: «ای پسر سبرهٔ! آن‌که عیسی بن مریم‌علیه السلام پشت سر او نماز می‌گزارَد، همان دوازدهمین تن از عترت، نهمین نفر از فرزندان حسین بن علی‌علیهما السلام، خورشید تابنده‌ای است که از مغرب خود به در آید، و نزد رکن و مقام، حاضر گردد. پس زمین را پاک گرداند، و ترازوی عدل را قرار دهد؛ پس هیچ‌کس بر کسی ستم، روا ندارد.روایتمان کرد امیر مؤمنان‌علیه السلام که دوستش پیامبر خداصلی الله علیه وآله از او پیمان ستانده است تا از آن‌چه که پس از این رخ خواهد کرد، جز با خاندان پیشوایانش – صلوات اللّه علیهم اجمعین – سخن نگوید».

مقدمات ظهور مهدی

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمودند: «یَخْرُجُ ناسٌ مِنْ المَشْرِقِ، فَیُوَطِّؤُونَ لِلْمَهْدِیِّ سُلْطانَهُ». [۲۸۳] .«مردمانی از مشرق خارج شوند؛ پس سلطنت را برای مهدی فراهم می‌آورند»، و علّامه گنجی شافعی – کشته شده به سال ۶۵۸ق – پس از نقل روایت می‌نویسد: «این حدیثِ حسَن و صحیحی است که ثقات و بزرگان به نقل آن پرداخته‌اند». [۲۸۴] .

شهر قم پیش از ظهور

به نقل از امام صادق‌علیه السلام است که سخن از کوفه به میان آورد، و فرمود: «سَتَخْلُو الْکُوفَةُ [۲۸۵] مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ یَأْزِرُ عَنْهَا الْعِلْمُ کَما تَأْزِرُ الْحَیَّةُ فی حُجْرِها، ثُمَّ یَظْهَرُ الْعِلْمُ بِبَلَدَةٍ یُقالُ لَها: قُمْ، وَ تَصیرُ مَعْدِناً لِلْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ، حَتّی لا یَبْقی فِی الْأَرْضِ مُسْتَضْعَفٌ فِی الدّینِ حَتَّی الْمُخَدَّراتِ فِی الْحِجالِ، وَ ذلِکَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قائِمِنا؛فَیَجْعَلُ اللَّهُ قُمْ وَ أَهْلَهُ قائِمینَ مَقامَ الْحُجَّةِ، وَ لَوْلا ذلِکَ لَساخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِها، وَ لَمْ یَبْقَ فِی الْأَرْضِ حُجَّةٌ، فَیَفیضُ الْعِلْمُ مِنْهُ إلی سائِرِ الْبِلادِ فِی الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، فَیَتِمُّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَی الْخَلْقِ، حَتّی لا یَبْقی أَحَدٌ عَلَی الْأَرْض لَمْ یبْلغ إلَیْهِ الدّین وَ الْعِلْم، ثُمَّ یظهر الْقائِم وَ یسیر [۲۸۶] سَبَباً لِنقمَةِ اللَّهِ وَ سَخَطِهِ عَلَی الْعِباد؛ لِأَنَّ اللَّهَ لا یَنتقم مِنَ الْعِبادِ، إلّا بَعْد إنْکارهِمْ حُجَّةً». [۲۸۷] .«به زودی شهر کوفه از مؤمنان خالی می‌گردد، و به گونه‌ای که مار در جای‌گاه خود فرو می‌رود، دانش نیز این چنین از کوفه رخت بر می‌بندد، و از شهری به نام قم آشکار می‌شود، آن سامان، معدن فضل و دانش می‌گردد، به نحوی که در زمین، کسی در استضعاف فکری به سر نمی‌برد – حتّی نوعروسان در حجله‌گاه خویش –.و این قضایا نزدیک ظهور قائم ما به وقوع می‌پیوندد، خداوند، قم و اهلش را [برای رساندن پیام اسلام]، قائم مقام حضرت حجّت می‌گرداند، اگر چنین نشود، زمین، اهل خود را فرو می‌بُرد، و در زمین، حجّتی باقی نمی‌ماند. دانش از این شهر به شرق و غرب جهان منتشر می‌گردد، بدین‌سان بر مردم، اتمام حجّت می‌شود، و هیچ کسی باقی نمی‌ماند که دین و دانش به وی نرسیده باشد.آن‌گاه قائم ظهور می‌کند، و ظهور وی، باعث خشم و غضب خداوند بر بندگان می‌شود؛ زیرا خداوند از بندگانش انتقام نمی‌گیرد، مگر پس از آن‌که آنان، وجود حجّت را انکار نمایند».

او زمین را از عدل و داد می‌آکند

به نقل از عبداللّه بن عمر است که گفت: حسین بن علی‌علیهما السلام را شنیدم که می‌فرمود: «لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا إلّا یَوْمٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ – عَزَّ وَ جَلَّ – ذلِکَ الْیَوْمَ، حَتّی یَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدی، فَیَمْلَأُها عَدْلاً وَ قِسْطاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً؛ وَ کَذلِکَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله یَقُولُ». [۲۸۸] .«اگر از عمر دنیا چیزی باقی نمانده باشد، مگر تنها یک روز، خداوند عزّ و جلّ آن روز را

طولانی کند، تا آن‌که مردی از فرزندانم خروج کند؛ پس زمین را مالامال از عدل و داد کند، به همان‌گونه‌ای که از بیداد و ستم لبریز شده است؛ این را از پیامبر خداصلی الله علیه وآله شنیدم که چنین می‌فرمود».

او عیسی بن مریم را امامت کند

به نقل از پیامبر خداصلی الله علیه وآله است که آگاه فرمود امامان را به خروج مهدی، پایان‌بخش پیشوایان که زمین را پُر از عدل و داد کند، همان‌گونه که لبریز از ظلم و ستم گشته است، و این‌که عیسی‌علیه السلام در هنگامی که خروج و ظهور فرماید، بر وی نازل شده، و پشت سر او نماز می‌گزارد. [۲۸۹] .صاحب عیون المعجزات می‌نویسد: «و این، روایتی است که به خاطرشهرت آن، شیعیان و عالمان و غیر عالمان، و اهل سنّت، و خاصّ و عام، و پیران و کم‌سالان بر آن، اتّفاق کرده‌اند». [۲۹۰] .و در حاشیه الفتح المبین می‌نویسد: «و در روایتی آمده است که:«يَنْزِلُ بَعْدَ شُرُوعِ الْمَهْدىّ فِى الصَّلاةِ، فَيَرْجِعُ الْمَهْدىُّ الْقَهْقَرى، لِيَتَقَدَّمَ عیسیعلیه السلام، فَيَضِعُ عيسى يَدَهُ بَيْنَ كِتْفَيْهِ، وَ يَقُولُ لَهُ: تَقَدَّمْ»؛«او پس از آن‌که مهدی آغاز به نماز کرد، نازل می‌شود؛ پس مهدی، عقب عقب می‌آید، تا عیسی‌علیه السلام پیش رود؛ پس عیسی دستش را میان دو کتف او می‌نهد، و به او می‌فرماید که پیش ایستد».و پیش از نقل این روایت می‌گوید: «و نازل گشتن او، نزدیک نماز صبح است؛ پس در پشت سر مهدی، نماز می‌گزارد»... الی آخر. [۲۹۱] .

رجعت مؤمنان

به نقل از مُفضّل بن عمر است که گفت: سخن از حضرت قائم‌علیه السلام و کسانی از اصحاب ما که در انتظار او فوت کردند به میان آمد؛ پس ابوعبداللّه [امام صادق]علیه السلام به ما فرمودند: «إذا قامَ أُتِيَ الْمُؤْمِنُ فی قَبْرِهِ، فَيُقالُ لَهُ: يا هذا! إنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صاحِبُكَ، فَإنْ تَشاءَ أنْ تَلْحَقَ بِهِ فَالْحَقْ، وَ إنْ تَشاءَ أنْ تُقيمَ فى كَرامَةِ رَبِّكَ فَأَقِمْ». [۲۹۲] .«هنگامی که قیام فرمود، بر قبر مؤمن می‌رود، و به او می‌فرماید: ای مرد! همانا که صاحب تو ظهور کرده است؛ پس اگر خواهی، بدو بپیوند، و اگر خواهی، در کرامت پروردگارت باقی باش».

بیعت با مهدی موعود

مُفضَّل بن عمر جُعفی روایت کرده است که از ابی‌عبداللّه جعفر بن محمّد [امام صادق]علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: إذا أذِنَ اللَّهُ - تَعالى - لِلْقائِمِ فِى الْخُرُوجِ، صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَدَعَا النَّاسَ إلى نَفْسِهِ، وَ ناشَدَهُمْ بِاللَّهِ، وَ دَعاهُمْ إلى حَقِّهِ، وَ أنْ يَسيرَ فيهِمْ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه وآله، وَ يَعْمَلَ فيهِمْ بِعَمَلِهِ؛ فَيَبْعَثُ اللَّهُ - جَلَّ جَلالُهُ - جِبْرَئيلَ حَتّى يَأْتِيَهُ؛فَيَنْزِلُ عَلَى الْحَطيمِ يَقُولُ: «إلى أَىِّ شَيْءٍ تَدْعُو؟»؛فَيُخْبِرُهُ الْقائِمُ - عَجَّلَ اللَّهُ تَعالى فَرَجَهُ الشَّريف -.فَيَقُول جِبْرَئيلُ: «أَنَا أَوَّلُ مَنْ يُبايِعُكَ [۲۹۳] ، ابْسُطْ يَدَكَ»؛فَيَمْسَحُ عَلى يَدِهِ؛وَ قَدْ وافاهُ ثَلاثُ مِائَةٍ وَ بَضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا، فَيُبايِعُونَهُ، وَ يُقيمُ بِمَكَّةَ، حَتّى يَتِمَّ أَصْحابُهُ عَشَرَةَ أَلْفَ نَفْسٍ؛ ثُمَّ يَسيرُ مِنْها إلَى الْمَدينَةِ». [۲۹۴] .هنگامی که خداوند متعال، قائم را به خروج، اذن می‌دهد، وی از منبر بالا رفته، و مردمان را به سوی خود فرا می‌خوانَد، و به خدا سوگند می‌دهد، و آنان را به حقّ خویش می‌خواند، و از این‌که با سیرت پیامبر خداصلی الله علیه وآله در میانشان رفتار کند، و با عملِ او با آنان عمل کند، سخن می‌گوید؛ پس خداوند - جلّ جلاله - جبریل را می‌فرستد تا به نزد او رود.او در سرزمین حطیم بر حضرت نازل می‌گردد، و می‌گوید: «[مردمان را] به چه می‌خوانی؟»؛پس قائم - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - به او خبر می‌دهد.جبریل می‌گوید: «من نخستین کسی باشم که با تو بیعت کند، دستت را دراز کن»؛ پس بر دستش دست می‌کشد.در این هنگام، سی‌صد و چند نفری که نزد او حاضر شده‌اند، با وی بیعت می‌کنند، و او در مکّه، اقامت می‌فرماید، تا وقتی که یارانش به ده‌هزار نفر برسد؛ پس از آن است که به سوی مدینه می‌رود.

مهدی موعود در نهج البلاغه

برای آگاهی از تمامی مطالبی که پیرامون امام زمان در نهج‌البلاغه وارد شده است می‌توان به: فقیه‌ایمانی، مهدی، مهدی منتظر در نهج‌البلاغه نگریست؛ این کتاب را باسم هاشمی به زبان عربی ترجمه کرده، و منتشر ساخته است؛ بیروت: دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۲ق (مترجم).«یَعْطِفُ الْهَوی عَلَی الْهُدی، إذا عَطَفُوا الْهُدی عَلَی الْهَوی، وَ یَعْطِفُ الرَّأْیَ عَلَی الْقُرْآنِ، إذا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَی الرَّأْیِ».وَ مِنْها: «حَتّی تَقُومَ الْحَرْبُ بِکُمْ عَلی ساقٍ بادِیاً نَواجِذُها مَمْلُوئَةً أَخْلافُها، حُلْواً رَضاعُها، عَلْقَماً عاقِبَتُها.أَلا وَ فی غَدٍ وَ سَیَأْتی غَدٌ بِما لا ـ تَعْرِفُونَ: یَأْخُذُ الْوالی مِنْ غَیْرِها عُمّالَها عَلی مُساویءِ أَعْمالِها، وَ تُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفالیذَ کَبِدِها، وَ تُلْقی إِلَیْهِ سِلْماً مَقالیدَها، فَیُریکُمْ کَیْفَ عَدْلُ السّیرَةِ، وَ یُحْیی مَیِّتَ الْکِتابِ وَ السُّنَّةِ». [۲۹۵] .«هوای [نفس] را به سوی هدایت بَرَد، در آن‌گاه که هدایت را به سوی هوای [نفس]بردهاند، و رأی را به کتاب خدا باز می‌گرداند، زمانی‌که قرآن را به سوی رأی برده باشند».و از این [خطبه] است:«تا آن‌که جنگ، بر شما روی آورد، به گونه‌ای که دندان‌هایش را بنمایاند، پستان‌هایش پُر شیر است و نوشیدنش دل‌پذیر، ولی عاقبتی تلخ را در پی است.بدانید که فردا است که رُخ دهد، و فردایی با آن‌چه که نمی‌دانیدش به زودی بیاید؛ حکم‌روایی از غیر از خاندان فرمان‌روایان بیاید، و کارگزاران آنان را به خاطر بدی کردارشان، بازخواست کند، زمین، پاره‌های جگرش را برای او بیرون ریزد، و کلیدهایش را – از روی دوستی – بدو دهد، آن‌گاه شیوه دادگستری را بر شما بنماید، و آن‌چه از کتاب و سنّت را که مُرده است، حیات بخشد».و در حاشیه نسخه‌ای از نهج البلاغه که در سال ۴۹۹ هجری قمری توسّط حسین بن حسن بن حسین مؤدّب – از بزرگان نزدیک به زمانه شریف رضی، گردآورنده نهج البلاغه – کتابت شده است، این چنین نگاشته‌اند:«اَلْوالیّ هُوَ الْمَهْدیّعلیه السلام»؛ [۲۹۶] .«والی، همان حضرت مهدی‌علیه السلام است».و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: «این، اشارت است بر امامی که خداوند وی را در آخرالزّمان می‌آفریند، و همو است که در اخبار و آثار، بدو وعده داده‌اند...». [۲۹۷] .

نیایش

صحیفه سجّادیّه، دعای روز عرفه، ص۴۷.«اَللَّهُمَّ إِنَّکَ أَیَّدْتَ دینَکَ فی کُلِّ أَوانٍ بِإِمامٍ أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبادِکَ، وَ مَناراً فی بِلادِکَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِکَ، وَ جَعَلْتَهُ الذَّریعَةَ إِلی رِضْوانِکَ، وَ افْتَرَضْتَ طاعَتَهُ، وَ حَذَّرْتَ مَعْصِیَتَهُ، وَ أَمَرْتَ بِامْتِثالِ أَوامِرِهِ، وَ الْإِنْتِهاءِ عِنْدَ نَهْیِهِ، وَ أَلّا یَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ، وَ لا ـ یَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَ عِصْمَةُ اللّائِذینَ، وَ کَهْفُ الْمُؤْمِنینَ، وَ عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّکینَ، وَ بَهاءُ الْعالَمینَ.اَللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لِوَلِیِّکَ، شُکْرَ ما أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَیْهِ، وَ أَوْزِعْنا مِثْلَهُ فیهِ، وَ آتِهِ مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصیراً، وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحاً یَسیراً، وَ أَعِنْهُ بِرُکْنِکَ الْأَعَزِّ، وَ اشْدُدْ أَزْرَهُ، وَ قَوِّ عَضُدَهُ، وَ راعِهِ بِعَیْنِکَ، وَ احْمِهِ بِحِفْظِکَ، وَ انْصُرْهُ بِمَلائِکَتِکَ، وَ امْدُدْهُ بِجُنْدِکَ الْأَغْلَبِ.وَ أَقِمْ بِهِ کِتابَکَ وَ حُدُودَکَ، وَ شَرائِعَکَ وَ سُنَنَ رَسُولِکَ – صَلَواتُکَ اللَّهُمَّ عَلَیْهِ وَ آلِهِ –، وَ أَحْیِ بِهِ ما أَماتَهُ الظّالِمُونَ مِنْ مَعالِمِ دینِکَ، وَ اجْلُ بِهِ صَداءَ الْجَوْرِ عَنْ طَریقَتِکَ، وَ أَبِنْ بِهِ الضَّرّاءَ مِنْ سَبیلِکَ، وَ أَزِلْ بِهِ النّاکِبینَ عَنْ صِراطِکَ، وَ امْحَقْ بِهِ بُغاةَ قَصْدِکَ عِوَجاً.وَ أَلِنْ جانِبَهُ لِأَوْلِیائِکَ، وَ ابْسُطْ یَدَهُ عَلی أَعْدائِکَ، وَ هَبْ لَنا رَأْفَتَهُ، وَ رَحْمَتَهُ، وَ تَعَطُّفَهُ، وَ تَحَنُّنَهُ؛ وَ اجْعَلْنا لَهُ سامِعینَ مُطیعینَ، وَ فی رِضاهُ ساعینَ، وَ إِلی نُصْرَتِهِ وَ الْمُدافَعَةِ عَنْهُ مُکْنِفینَ، وَ إِلَیْکَ وَ إِلی رَسُولِکَ – صَلَواتُکَ اللَّهُمَّ عَلَیْهِ وَ آلِهِ – بِذلِکَ مُتَقَرِّبینَ».خدایا! تو در هر زمانی، دینت را به دست رهبری برپاداشتی، او را نشانه‌ای برای بندگانت افراشتی، و چون مشعلی فروزان در شهرهایت داشتی؛ پس از آن‌که رشته او را به رشته خویش پیوند زدی، وی را سبب دست‌یابی به رضای خویش گرداندی، طاعتش بر همگان واجب فرمودی، از نافرمانی‌اش بیم دادی، به اطاعت از اوامرش، بازایستادن از نواهی‌اش، پیشی نجستن بر او، و واپس نماندن از او، فرمان دادی؛پس او پناه‌گاه پناه‌جویان، ملجأ ایمانیان، دستاویز چنگ‌زنندگان و جمال جهانیان است.خداوندا! ولیّ خویش را به سپاس از آن‌چه بر او انعام کردی، و ما را به شکر نعمت [وجود رهبر بر حقّ] الهام کن، و از نزد خویش، قدرتی یاری‌دهنده را بر او ارزانی دار،

[دریچه‌های] کامیابی را - به آسانی - بر او بگشا، او را به نیرومندترین تکیه‌گاه خویش مدد رسان، پشت‌گرمش ساز، بازویش را توان ده، به دیده لطفت مراقبت نما، به حفظ خویش حمایت فرما، با فرشتگانت یاری‌اش رسان، و به نیرومندترین سپاهت مدد بخشان.کتاب و حدود و شرایعت، و سنّت‌های پیغامبرت را - که صلوات بر او و خاندانش باد - به دست او برپا دار، و به وسیله او، آن‌چه از نشانه‌های آیینت را که اهل تجاوز میرانده‌اند، حیات بخش، از برکت وجودش زنگار ستم از طریقت خود بزدا، ناهمواری راه خویش برطرف فرما، به دست او آنانی که انحراف از راهت گزیده‌اند را از راه بردار، و آنان‌که آهنگ ایجاد ناراستی کنند را از عرصه حیات، ریشه کن فرما.دل او را در حقّ دوستانش نرم، و دستش را بر دشمنانش گشوده ساز؛ رأفت، رحمت، عطوفت و مهربانی‌اش بر ما ارزانی دار، و ما را شنونده [فرمانش]، اطاعت کننده حضرتش، و پوینده راه خشنودی‌اش قرار ده، و در یاری و دفاع از او مددکارمان باش، این‌گونه است که به تو و پیغامبرت - که درودِ تو بر او و خاندانش باد - تقرّب جوییم.

پاورقی

[۱] تهرانی، آقابزرگ، ذریعه، ذیل «اربعون حدیثاً»: ج۱، صص۴۳۴ - ۴۰۹؛ ذیل «رسالة فی اربعین حدیث»: ج۱۱، صص۵۳ - ۵۰؛ ذیل «چهل حدیث»: ج۵، صص۳۱۵ - ۳۱۴؛ ذیل «شرح اربعین حدیثاً»: ج۱۳، صص ۷۰ - ۶۹.

[۲] سمیعی، کیوان، زندگانی سردار کابلی، ص۱۳۵.

[۳] عطیّه، محی‌الدّین و دیگران، دلیل مؤلّفات حدیث الشّریف، ج۲، ص۶۵۹ و...؛ حاجی خلیفه، عبداللّه قسطنطنی رومی، کشف الظّنون، ج۱، صص ۶۱ - ۵۲ ۵؛ ج۲، ص۱۵۶۹ و....

[۴] مجلسی، محمّدباقر، مرآة‌العقول، ج۱، ص۳۴.

[۵] مازندرانی، محمّدصالح، شرح کافی، ج۲، ص۲۲۸؛ مجلسی به «مُستفیض» بودن (الاربعین، ص۱۰؛ تهرانی، آقابزرگ، ذریعه، ج۱، ص۴۰۹) ؛ شیخ‌بهایی به دو وجه مشهور و متواتر (اربعین، ص۴۱) و فیض کاشانی به هر سه وجه قائل شده است (تهرانی، همان، ج۱، ص۴۲۴) .

[۶] ماحوزی بحرانی، سلیمان بن عبداللّه، اربعون حدیثاً، ص۲۶؛ میرغفّاری آذرشهری، علی، اربعین حسینیّه، ج۱، ص۶؛ مجلسی، محمّدباقر، بحارالانوار، ج۲، صص۱۵۶ - ۱۵۳؛ صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، ثواب الاعمال،صص۱۳۴،۳۰۰؛ همو، خصال، ص۴۲؛ همو، عیون اخبار الرّضا، ج۲، ص۳۶؛ بحرانی، عبداللّه، عوالم العلوم، ج۳، صص۴۶۹ - ۴۶۵؛ فیض کاشانی، محمّدمحسن بن مرتضی، وافی، ج۱، ص۱۳۶؛ قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودّة، ج۲، ص۲۷۱.

[۷] ابن‌عدیم، عمر بن احمد، بغیة الطّلب، ج۳، ص۱۳۵۸؛ ابن‌عبدالبرّ، یوسف، جامع بیان العلم و فضله، ج۱، صص۵۳ - ۵۱؛ اصفهانی، ابونُعیم، ذکر اخبار اصبهان، ج۱، صص۲۰۱ و ۲۰۶؛ حاجی خلیفه، عبداللّه قسطنطنی رومی، کشف الظّنون، ج۲، ص۱۰۳۶؛ متّقی هندی، علیّ بن حسام‌الدّین، کنزالعمّال، ج۱۰، ص۲۲۵ و....

[۸] نووی، شرف‌الدّین، اربعین النّوویة، ص۴؛ خواجویی، محمّداسماعیل، اربعون حدیثاً، ص۶؛ هم‌چنین: مناوی، محمّد عبدالرّؤوف، فیض القدیر، ج۱، ص۵۶؛ ج۶، صص۵۴،۱۵۵،۱۵۸؛ حلبی، برهان‌الدّین، کشف الحثیث، صص۱۶۷،۱۸۶،۲۰۰ - ۱۶۶؛ حاجی خلیفه، عبداللّه قسطنطنی رومی، کشف الظّنون، ج۱، ص۵۲.

[۹] آگاهی جامعی از این عدد را بنگرید در: علی‌زاد، محبوب، اربعین در روایات اسلامی؛ تقوی، رضا، اربعین در فرهنگ اسلامی؛ آشتیانی، محسن، اسرار عدد چهل؛ بحرالعلوم، رساله سیر و سلوك، صص۳۷ - ۳۰؛ نمازی شاهرودی، علی، مستدرك سفینة البحار، ج۴، صص۶۵ - ۶۳؛ هم‌چنین گویا همه روایاتی که در این‌باره وارد آمده در: ترشیزی، حبیب‌اللّه، اربعونیّات گردآوری شده است (تهرانی، آقابزرگ، ذریعه، ج۱، ص۴۳۶) .]

[۱۰] شهید اوّل، شمس‌الدّین محمّد مکّی، اربعون حدیثاً، ص۱۷؛ نیز با توجّه به حدیث «من ترک بعد موته...».

[۱۱] امین، نصرت، اربعین هاشمیّه، ص۸؛ مناوی، محمّد عبدالرّؤوف، فیض القدیر، ج۶، ص۱۵۵؛ غفّار، عبداللّه الرّسول عبدالحسن، الکلینی و الکافی، صص۱۷ – ۱۵.

[۱۲] بکری، حسن، کتاب الاربعین حدیثاً، ص۲۴؛ مزی، ابوحجّاج یوسف بن زکی، تهذیب الکمال، ج۹، ص۶۲؛ ابن‌سعد ابوعبداللّه محمّد، الطّبقات الکبری، ج۷، ص۳۷۰؛ ابن‌جوزی، عبدالرّحمان بن علی، العلل المتناهیه، ج۱، ص۱۲۸؛ همچنین بنگرید به: کتانی، عبدالحیّ، فهرس الفهارس و الاثبات.

[۱۳]، ۱۹۸۹م.

[۱۴] جامی، نورالدّین عبدالرّحمان، اربعین، ص۹.

[۱۵] برای نمونه: اربعین علیّ بن فضل در فضائل دعا و دعاکننده؛ اربعین عبدالرّحمان سلّمی در اخلاق صوفیّه و کردار صوفیانه. در دایرۀالمعارف تشیّع ذیل «اربعون حدیثاً» (ج۲، صص۵۳ – ۵۲) و ذیل «اربعین» (ج۲، صص۵۴ – ۵۳) ؛ دایرۀالمعارف بزرگ اسلامی ذیل «اربعین» (ج۷، صص ۴۳۱ – ۴۳۰) نیز می‌توان به مواردی دست یافت.

[۱۶] حسینی دمشقی، ابوالمحاسن محمّد بن علی، ذیل تذکرۀ الحفّاظ، ص۴.

[۱۷] ذهبی، شمس‌الدّین محمّد بن احمد، سیر اعلام النّبلاء، ج۲۳، ص۳۲۸.

[۱۸] خوانساری اصفهانی، محمّدباقر، روضات الجنّات، ج۲، ص۶۶؛ رودانی، محمّد بن سلیمان، صلۀ الخلف لموصول السّلف، ص۷۶.

[۱۹] نسخه خطّی دارالکتب ظاهریّه دمشق، شماره ۱۰۴۰.

[۲۰] نسخه خطّی کتابخانه آیت‌اللّه مرعشی (فهرست، ج۳، صص۲۴ – ۲۳) ؛ نیز بنگرید: بغدادی، اسماعیل‌پاشا، ایضاح المکنون، ج۲، ص۲۶۵؛ ذیل بروکلمان، ج۱، ص۷۰۸؛ فصل‌نامه تراثنا، ش۱، ص۲۱؛ منتجب‌الدّین، علیّ بن بابویه رازی، الفهرست، ص۱۵۷؛ تبریزی، علی، مرآت الکتب، ج۱، صص۲۴ – ۲۳.

[۲۱] فهرست و گزارشی اجمالی برخی از آن‌ها را بنگرید در: فصل‌نامه علوم حدیث، ش۱۸، صص۱۷۲ – ۱۵۷ و دوماهنامه آیینه پژوهش، ش۶۶، صص ۱۹۱ – ۱۸۵.

[۲۲] شوشتری، اربعون حدیثاً، ص۷؛ تهرانی، آقابزرگ، ذریعه، ج۱، ص۴۱۰؛ قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودّۀ و....

[۲۳] نام آن را «رسالۀٌ فی...»، «اربعون حدیثاً فی المهدی» و «اربعون حدیثاً فی شأن المهدی» نیز ثبت کرده‌اند که – ظاهراً – تسامحی بیش نیست.

[۲۴] ج۲، صص۸۴ – ۴۴.

[۲۵] مجلسی، محمّدباقر، بحارالانوار، ج۵۱، صص۸۵ – ۷۸.

[۲۶] ج۲، صص۸۵ – ۵۷؛ با اضافات بر مصادر ابونُعیم.

[۲۷] صص۷۰۱ – ۶۹۹.

[۲۸] صص۷۲۵ – ۷۱۷.

[۲۹] ج۳، صص۲۷۵ – ۲۶۷؛ در بسیاری مواضع دیگر نیز از آن یاد کرده است.

[۳۰] چاپ اوّل (سنگی)، ج۲، ص۷۱۸؛ همچنین بنگرید: چاپ دوم، ج۷، صص ۲۱ – ۸.

[۳۱] ابن‌طاووس، علیّ بن موسی، طرائف، ص۱۸۱.

[۳۲] ص۲۰۷.

[۳۳] ج۳، صص ۱۸۱ – ۱۸۰.

[۳۴] ابن‌طاووس، علیّ بن موسی، طرائف، صص۱۸۳، ۲۲۰ – ۱۷۹ و ۲۶۱؛ هم‌چنین: همو، صراط، ج۲، ص ۲۲۰.

[۳۵] در: خوانساری اصفهانی، محمّدباقر، روضات الجنّات هر دو نگارش، یکی دانسته شده‌اند (ج۱، صص۲۷۳ – ۲۷۲) .

[۳۶] المعجم فی اصحاب القاضی ابی‌علی الصّدفی، ص۲۹۵.

[۳۷] متن منقول در نامه دانشوران ناصری بر اساس همین نسخه است.

[۳۸] بنگرید به: نصیری امینی، فخرالدّین، گنجینه خطوط.

[۳۹] ص۱۶۹ (مندرج در: مجلسی، محمّدباقر، بحارالانوار، ج۱۰۴) .

[۴۰] صص ۴۴، ۱۳۶، ۱۶۶.

[۴۱] ج۲، صص ۳۲۶ – ۳۲۵.

[۴۲] ص ۴۳۹.

[۴۳] بنگرید: فصل‌نامه تراثنا، ش۱، ص۱۹.

[۴۴] گزارش‌هایی از کفایهٔ المهتدی را بنگرید در: تهرانی، آقابزرگ، ذریعه، ج۱، ص۳۸۹؛ ج۹، صص۱۲۲۱ – ۱۲۲۰؛ ج۱۰، ص۶۲؛ ج۱۱، صص۹۶، ۳۳۹؛ ج۱۲، ص۶؛ ج۱۶، صص۷۸، ۸۲، ۱۵۶؛ ج۱۸، صص۱۰۲ – ۱۰۱؛ ج۲۴، ص۱۸۲؛ ج۲۶، ص۲۳۶ و نقل‌هایی از آن را در: نوری، حسین، جنّهٔ‌المأوی؛ همو، نجم ثاقب؛ بغدادی، احمد بن درویش، رسالهٌ فی الغیبه و حاشیه کشف الحقّ خاتون‌آبادی.

[۴۵] در این تصحیح نیز متن کامل کفایهٔ المهتدی به چاپ نخواهد رسید!.

[۴۶] بررسی نسبتاً دقیقی از کفایهٔ المهتدی، اندیشه‌های میرلوحی و اوضاع زمانه او را بنگرید در: The shadow of God and The Hidden Imam: Religion, Political Order and Societal Change in Shi’it Iran form The begining to ۱۸۹۰: Said Amir, Arjomand, Chicago, ۱۹۸۴, p ۱۸۲....

[۴۷] شیرازی، ابن‌یوسف، فهرست مجلس، ج۳، صص ۶۲ – ۶۰.

[۴۸] فصل‌نامه میراث شهاب، ش۳۲، ص۲۲.

[۴۹] دانش‌پژوه، محمّدتقی و علی‌نقی منزوی. فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج۵، ص۱۴۹۷.

[۵۰] فهرست الهیّات، ج۲، صص۲۵۷ – ۲۵۶.

[۵۱] قیرخ: چهل.

[۵۲] متن عربی روایات در صفحات زوج، و ترجمه ترکی در صفحات فرد.

[۵۳] ناگفته نماند که دست کم، ۱۴۲ آیه از قرآن حکیم به حضرت مهدی (عج) تعبیر شده است.

[۵۴] مهدی‌پور، علی‌اکبر، کتاب‌نامه امام مهدی، ج۱، ص۲۸۶.

[۵۵] همان، همان‌جا.

[۵۶] ش۲۲، ص۲۲۱.

[۵۷] ش۳، ص ۸۱.

[۵۸] ص۱۱۸.

[۵۹] ج۱، ص۷۴، ش۱۲۶.

[۶۰] ص۱۵.

[۶۱] ج۱، صص۲۱۲ – ۲۱۱.

[۶۲] ج۱۰، ص۲۲۵.

[۶۳] مجموعاً در ۹۵ مورد.

[۶۴] کَلامکُمْ نُور، وَ اَمْرکُم رُشْد.

[۶۵] چاپ اوّل پاییز ۱۳۸۲ش؛ چاپ دوم تابستان ۱۳۸۳ش.

[۶۶] مجموعاً ۵۹ مورد؛ چیزی در حدود یک سوم ارجاعات مؤلّف، و یک چهارم کلّ تعلیقات دو فصل موجود.

[۶۷] مجموعاً ۱۴ مورد.

[۶۸] نجاشی، ابوالعبّاس احمد بن علی، رجال، ص۳۰۶.

[۶۹] همان، ص۲۵۳.

[۷۰] در الفهرست چاپ اسپرینگر: «قمی» ضبط شده است (مترجم).

[۷۱] طوسی، محمّد بن حسن، الفهرست، ص۱۴۶.

[۷۲] نجاشی، همان، ص۲۵۴.

[۷۳] همان، ص۲۵۴.

[۷۴] همان، ص۳۶.

[۷۵] طوسی، همان، ص۱۱۹.

[۷۶] ذهبی، شمس‌الدّین محمّد بن احمد، میزان الاعتدال، ج۲، ص۱۶.

[۷۷] تهرانی، آقابزرگ، ذریعه، ج۱، ص۳۵۲.

[۷۸] ابن‌ندیم، محمّد بن اسحاق، الفهرست، ص۱۶۸.

[۷۹] حموی رومی، یاقوت بن عبداللّه، معجم الادباء، ج۱۸، ص۸۱.

[۸۰] البیان فی اخبار صاحب الزّمان، مقدّمه، ص۷۰.

[۸۱] ترجمه همین کتاب اکنون در دست شما است (مترجم).

[۸۲] آن‌ها را در رساله طریق الوصول الی اخبار آل الرّسول یاد کرده‌ام.

[۸۳] یعنی: امام عسکری – علیه السّلام –.

[۸۴] نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، ص۹۶.

[۸۵] همان، ص۱۰۸.

[۸۶] مقصود، همچون روز اوّل شدن، و روی آوردن مردمان آخرالزّمان به اوّل‌الزّمان و دین ناب محمّدی به دور از پیرایه‌های خلایق است (مترجم).

[۸۷] اشعری قمی، سعد بن عبداللّه، المقالات و الفرق، ص۱۰۲.

[۸۸] همان، ص۱۰۳.

[۸۹] با عنوان «موالید الائمّه» نیز آن را شناسانیده‌اند (مترجم).

[۹۰] یعنی: امام عسکری – علیه السّلام – (مترجم).

[۹۱] کاتب بغدادی، ابوبکر محمّد بن احمد، تاریخ الائمّه، ص۱۵.

[۹۲] همان، ص۲۲.

[۹۳] یعنی: امام عسکری – علیه السّلام – (مترجم).

[۹۴] کاتب بغدادی، همان، ص ۲۶.

[۹۵] همان، ص ۲۹.

[۹۶] همان، ص ۳۰.

[۹۷] همان، ص ۳۲.

[۹۸] همان، ص ۳۴.

[۹۹] کلینی، محمّد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۵۱۴. [

[۱۰۰] اشاره است به: «... و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون»، سوره توبه (۹) ، آیه ۳۳ و سوره صفّ (۶۱) ، آیه ۹ (مترجم).

[۱۰۱] اشاره است به آیه پیشین (مترجم).

[۱۰۲] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، اعتقادات، ص ۹۸.

[۱۰۳] مفید، محمّد بن محمّد بن نعمان، ارشاد، ص ۳۱۶ تا پایان کتاب.

[۱۰۴] درباره آن بنگرید به حدیث چهلم از کتاب حاضر.

[۱۰۵] در: تهرانی، آقابزرگ، ذریعه، ج ۲۲، ص ۱۲۲ ذکری از آن رفته است.

[۱۰۶] در: همان، ج ۱۳، ص ۸ ذکری از آن رفته است.

[۱۰۷] در همان، ج ۱۶، ص ۸۲ یادی از آن به میان آمده، و در: شریف مرتضی، علیّ بن حسین، رسائل، ج ۲، صص ۲۹۸ – ۲۹۱ به چاپ رسیده است.

[۱۰۸] شریف مرتضی، علیّ بن حسین، رسائل، ج ۲، ص ۲۹۳.

[۱۰۹] حلبی، تقی‌الدّین ابوصلاح، تقریب المعارف، صص ۲۱۵ – ۱۷۱.

[۱۱۰] طوسی، محمّد بن حسن، الرّسائل العشر، ص ۹۸.

[۱۱۱] طبرسی، فضل بن حسن، تاج الموالید، ص ۶۰ تا پایان کتاب.

[۱۱۲] بغدادی، عبداللّه بن احمد، تاریخ موالید الائمّه و وفیاتهم، صص ۲۰۲ – ۲۰۰.

[۱۱۳] ابن‌طاووس، علیّ بن موسی، طرائف، ص ۱۷۵.

[۱۱۴] این کتاب ارزشمند – که متأسّفانه تا کنون قدرش به کلّی ناشناخته مانده – توسّط این حقیر، ترجمه و تصحیح شده، و با کیفیتی متفاوت از چاپ‌های پیشین، آماده انتشار است (مترجم).

[۱۱۵] حلّی، حسن بن یوسف، المستجاد، ص ۲۳۱ تا پایان کتاب.

[۱۱۶] عاملی، حسین بن عبدالصّمد، وصول الاخیار الی اصول الاخبار، ص ۴۴.

[۱۱۷] آنانی که مسائل دینی و روایاتمان را از ایشان نقل کردیم.

[۱۱۸] نگاشته ابوالحسین رزین بن معاویهٔ بن عمّار عبدری سرقسطی اندلسی است (مترجم).

[۱۱۹] عاملی، همان، ص ۶۱.

[۱۲۰] شیخ بهایی محمّد بن حسین، توضیح المقاصد، ص ۵۷۹.

[۱۲۱] فیض کاشانی، محمّدمحسن بن مرتضی، علم الیقین، ج ۲، صص ۸۲۰ – ۷۷۱.

[۱۲۲] امین عاملی، محسن، اعیان الشّیعه، ج ۲، صص ۸۴ – ۴۴.

[۱۲۳] آل کاشف‌الغطاء، محمّدحسین، اصل الشّیعة و اصولها، ص۱۳۶.

[۱۲۴] مظفّر، محمّدرضا، عقائد الامامیّه، ص۷۷.

[۱۲۵] چاپ جدید و آخرین ویرایش این کتاب با اضافات فراوان و سودمند در سه جلد منتشر شده است (مترجم).

[۱۲۶] مجموعاً شصت و هفت متن تاریخی، حدیثی و کلامی اختصاصی و یا ضمنی پیرامون حضرت مهدی در این کتاب درج شده است (مترجم).

[۱۲۷] برای دست‌یابی به نمونه‌های بیشتر بنگرید به: تجلیل تبریزی، ابوطالب، من هو المهدی، صص۶۸ – ۶۲.

[۱۲۸] ظاهراً نام صحیح آن: فرائد فوائد الفکر فی الامام المهدیّ المنتظر است (زرکلی، خیرالدّین، اعلام، ج۷، ص۲۰۳؛ فصل‌نامه تراثنا، ش۱۷، صص۱۰۹ – ۱۰۸) ؛ کتاب مرآة الفکر فی المهدیّ المنتظر نیز از همو است (مترجم).

[۱۲۹] ابن ابی‌الحدید، ابوحامد بن هبةاللّه معتزلی، شرح نهج‌البلاغه، ج۲، ص۵۳۵.

[۱۳۰] حاشیه صحیح ترمذی، ج۲، ص۴۶.

[۱۳۱] صبان، محمّد بن علی، اسعاف الرّاغبین، باب دوم، ص۱۴۰.

[۱۳۲] شبلنجی، مؤمن بن حسن، نورالابصار، ص۱۵۵.

[۱۳۳] ابن‌حجر، شهاب‌الدّین احمد، الصّواعق المحرقه، ص۹۹.

[۱۳۴] برزنگی، محمّد بن عبدالرّسول، الاشاعة فی اشراط السّاعة، ص۸۸ (مترجم).

[۱۳۵] دحلان، احمد بن زینی، الفتوحات الاسلامیّة،ج۲، ص۲۱۱.

[۱۳۶] سوَیدی بغدادی، محمّدامین، سبائک الذّهب، ج۴، ص۷۸.

[۱۳۷] گنجی شافعی، محمّد بن یوسف، البیان فی اخبار صاحب الزّمان، ص۱۲۴.

[۱۳۸] نام آن، چنین است: «فتاوی علماء العرب من اهل المکّة المشرّفة فی شأن المهدیّ الموعود فی آخرالزّمان» (مترجم).

[۱۳۹].

[۱۴۰] تفتازانی، مسعود بن عمر، مقاصدالطّالبین، حاشیه شرح المقاصد، ج۲، ص۳۰۷.

[۱۴۱] جزری دمشقی شافعی، شمس‌الدّین‌محمّد، اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب، صص۱۶۸ – ۱۶۳.

[۱۴۲] ابن‌خلدون مغربی، عبدالرّحمان، مقدّمة ابن‌خلدون، ص۲۶۰.

[۱۴۳] کلینی، محمّد بن یعقوب، کافی، ج۱، ص۵۲۷.

[۱۴۴] نعمانی، ابن ابی‌زینب، الغیبة، ص۲۹.

[۱۴۵] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمة، ص۳۰۸.

[۱۴۶] همو، عیون اخبار الرّضا علیه السّلام، ج۱، ص۴۱.

[۱۴۷] مفید، محمّد بن محمّد بن نعمان، اختصاص، ص۲۱۰.

[۱۴۸] حلبی، تقی‌الدّین ابوصلاح، تقریب المعارف، ص۱۷۸.

[۱۴۹] طوسی، محمّد بن حسن، الغیبة، ص۹۳.

[۱۵۰] همو، امالی، ص۲۹۱، ش۵۶۶.

[۱۵۱] طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، ص۲۲۵.

[۱۵۲] طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ج۱، ص۶۷.

[۱۵۳] دیلمی، حسن بن ابوالحسن، ارشاد القلوب، ج۲، ص۲۹۰.

[۱۵۴] مجلسی، محمّدباقر، بحارالانوار، ج۹، ص ۱۲۰ به بعد از چاپ کمپانی.

[۱۵۵] امین عاملی، محسن، اعیان الشّیعه، ج۲، ص۵۵.

[۱۵۶] صافی، لطف‌اللّه، منتخب الاثر، ص۱۳۳.

[۱۵۷] ظاهراً مقصود از «عبد صالح»، ذوالقرنین باشد (مترجم).

[۱۵۸] مقصود، هارون‌الرّشید است (مترجم).

[۱۵۹] أولئك علیهم صلوات من ربّهم و رحمهٔ...»، سوره بقره (۲) ، آیه ۱۵۷ (مترجم).

[۱۶۰] کلینی، محمّد بن یعقوب، کافی، ج۱، صص۵۲۸ – ۵۲۷.

[۱۶۱] مذکور در: مهدوی، مصلح‌الدّین، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج۲، ص۲۸۷.

[۱۶۲] دیگران نیز رسالاتی درباره حدیث لوح به نگارش درآورده‌اند؛ از جمله: صفاخواه، محمّدحسین و عبدالحسین طالعی، بررسی تحلیلی و اسنادی حدیث لوح، تهران: میقات، چاپ اوّل ۱۳۷۸ش؛ امامت کاشانی، عزیزاللّه، حدیث لوح، چاپ دوم ۱۴۱۳ق، قم: چاپخانه علمیّه؛ لباف، علی، حدیث لوح ائمّه هدی در لوح فاطمه زهرا، تهران: جلی، ۱۳۷۵ش (مترجم).

[۱۶۳] آیت‌اللّه هاشمی – عضو مجلس خبرگان رهبری – در سال ۱۳۳۰ق در طالخونچه پا به جهان نهاد، و در شام‌گاه پنج‌شنبه ۱۸/ ۶/ ۱۳۷۸ خورشیدی در مشهد مقدّس به دیدار حقّ شتافت، و در مقبره علّامه مجلسی در جنب مسجد جامع عتیق اصفهان، روی در نقاب خاک کشید (مترجم).

[۱۶۴] شن» به معنای «ضعف» است.

[۱۶۵] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، صص۲۵۳ – ۲۵۲.

[۱۶۶] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، همان، صص۲۵۹ – ۲۵۸.

[۱۶۷] اشاره است به: «... و ما أنا بظلّام للعبید»، سوره ق (۵۰) ، آیه ۲۹ (مترجم).

[۱۶۸] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، ص۳۰۴.

[۱۶۹] اشاره به: «کتب فی قلوبهم الایمان و ایّدهم بروح منه»، سوره مجادله (۵۸) ، آیه ۲۲ (مترجم).

[۱۷۰] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، همان، ص۳۱۶.

[۱۷۱] کنایه از همگی اشیای موجود در جهان است (مترجم).

[۱۷۲] مقصود، حضرت فاطمه – علیها السلام – هستند (مترجم).

[۱۷۳] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، ص۳۱۷.

[۱۷۴] اشاره است به: «... یحیی الارض بعد موتها»، سوره روم (۳۰) ، آیه ۱۹ (مترجم).

[۱۷۵] اشاره است به: «... و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون»، سوره توبه (۹) ، آیه ۳۳ و سوره صفّ (۶۱) ، آیه ۹ (مترجم).

[۱۷۶] اشاره است به: «... متی هذا الوعد ان کنتم صادقین»، سوره نحل (۱۶) ، آیه ۷۱؛ سوره سبأ (۳۴) ، آیه ۲۹؛ سوره یس (۳۶) ، آیه ۴۸؛ سوره مُلک (۶۷) ، آیه ۲۵ (مترجم).

[۱۷۷] کنکر» لقب ابوخالد کابلی است.

[۱۷۸] در برخی نسخه‌ها: «تشتدّ» آمده است.

[۱۷۹] کذا، ظاهراً «سنانی» است.

[۱۸۰] مقصود، امام هادی – علیه السّلام – هستند (مترجم).

[۱۸۱] در برخی نسخه‌ها: «الزّنج» آمده است.

[۱۸۲] در برخی نسخه‌ها: «ألا ـ کنت أجمع علیه الاحابیش برکابه فکنت ألقاء بهم» آمده است. و مقصود از «احابیش» قریش است؛ زیرا آنان به خدا سوگند خوردند که بر دیگران چیره شوند تا هنگامی که شب‌ها ادامه دارد، و روزها پدید می‌شوند، و حبشی باقی باشد؛ «حبشی» به ضمّ حاء، سکون باء و تشدید یاء زیرین، کوهی است که در شش مایلی مکّه، و در پایین‌ترین نقطه آن قرار دارد؛ پس نام احابیش قریش را به خاطر نام این کوه، بر آنان نهاده بودند. ابن‌اسحاق می‌گوید: احابیش همان بنی‌هون بن خزیمه، و بنی‌حارث بن عبد مناهٔ از کنانه، و بنی المصطلق از خُزاعه هستند، پس آنان، برای گردآمدنشان، احابیش نامیده شدند؛ پس «تحبیش» در کلام، به معنای «تجمیع» استعمال شد.

[۱۸۳] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، صص ۳۲۱ – ۳۱۹.

[۱۸۴] در بعضی نسخه‌ها: «ابن‌سبانهٔ» و در برخی: «ابن‌النسّابهٔ» آمده است.

[۱۸۵] صدوق، همان، صص ۳۲۱ – ۳۱۹.

[۱۸۶] شیخ صدوق این روایت را برای تأیید سخنش آورده است.

[۱۸۷] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، صص ۳۲۸ – ۳۲۷.

[۱۸۸] مقصود آن است که او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند (مترجم).

[۱۸۹] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، صص ۳۳۵ – ۳۳۴.

[۱۹۰] اشاره است به: «... و لو کره المشرکون»، سوره توبه (۹) ، آیه ۳۳ و سوره صفّ (۶۱) ، آیه ۹ (مترجم).

[۱۹۱] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، ص ۳۶۱.

[۱۹۲] سوره اعراف (۷) ، آیه ۱۸۷.

[۱۹۳] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، صص ۳۷۶ – ۳۶۱.

[۱۹۴] قوهان معرّب کوهان و میان‌کوهان، روستایی است در نزدیکی نیشابور و به صورت دقیق‌تر در میان ابیورد و نسا که امروزه به کلات و درگز شناخته می‌شود، و از همان سال‌ها به جهت گذر دائمی کاروان‌ها از آن ناحیه، کوهستانی بودن منطقه، و واقع شدن آن در ادامه رشته کوه‌های هزارمسجد، و دارا بودن کمین‌گاه‌های فراوان و مُشرف بر گذرگاه اصلی، مکانی برای اختفای عیّاران، و مهاجران کُرد و شیعی‌مذهب بوده است (مترجم).

[۱۹۵] سوره بقره (۲) ، آیه ۱۴۸.

[۱۹۶] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، صص ۳۷۸ – ۳۷۷.

[۱۹۷] همان، ص ۳۸۳.

[۱۹۸] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، صص ۳۸۵ – ۳۸۴.

[۱۹۹] اشاره است به: «کتب فی قلوبهم الایمان و ایّدهم بروح منه»، سوره مجادله (۵۸) ، آیه ۲۲ (مترجم).

[۲۰۰] سوره احقاف (۴۶) ، آیات ۶ – ۱.

[۲۰۱] طوسی، محمّد بن حسن، الغیبهٔ، صص ۱۷۶ – ۱۷۴.

[۲۰۲] اشاره است به: «و حسبنا اللّه و نعم الوکیل»، سوره آل‌عمران (۳) ، آیه ۱۷۳ (مترجم).

[۲۰۳] صافی، لطف‌اللّه، منتخب الاثر، ص ۱۸۸، به نقل از: قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودّهٔ، ص ۴۹۴.

[۲۰۴] صافی، لطف‌اللّه، منتخب الاثر، ص ۱۹۱، به نقل از: حاکم نیشابوری، محمّد بن عبداللّه، المستدرک علی الصّحیحین، ج ۴، ص ۵۵۷؛ این حدیث را صاحب البیان فی اخبار صاحب الزّمان از: سنن ابن‌ماجه و سنن ابوداوود نقل کرده، و گفته است: این روایت،

حسن و صحیح است (گنجی شافعی، محمّد بن یوسف، البیان فی اخبار صاحب الزّمان، صص۹۳ – ۹۲) .

[۲۰۵] در متن به چهار ویژگی اشاره شده است (مترجم).

[۲۰۶] مقصود، جعفر طیّار است (مترجم).

[۲۰۷] در این‌جا سخن شریف مرتضی به پایان می‌رسد (مترجم).

[۲۰۸] قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودّة، ص۴۳۶.

[۲۰۹] صافی، لطف‌اللّه، منتخب الاثر، صص۱۹۶ – ۱۹۵.

[۲۱۰] صافی، همان، ص۲۰۳، به نقل از: خزّاز قمی، علیّ بن محمّد، کفایة الاثر.

[۲۱۱] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمة، ص۴۱۰.

[۲۱۲] حرّ عاملی، محمّد بن حسن، اثبات الهداة، ج۷، ص۱۳۹، شماره ۶۸۵.

[۲۱۳] اشاره است به: «... و لو کره المشرکون»، سوره توبه (۹) ، آیه ۳۳ و سوره صفّ (۶۱) ، آیه ۹ (مترجم).

[۲۱۴] این حدیث در: گنجی شافعی، محمّد بن یوسف، البیان فی اخبار صاحب الزّمان به امام حسین نسبت داده شده، در حالی‌که در دیگر مجموعه‌های روایی، به نقل از امام صادق، و در سند موجود در منابع کهن‌تر، تنها «ابی‌عبداللّه» آمده است. به طور کلّی این اشتباه و خلط میان احادیث امام حسین و امام صادق در بسیاری از متون اهل سنّت به چشم می‌آید! از طرفی در تمامی مجموعه‌های روایی شیعه، مقصود از ذکر «ابی‌عبداللّه» حضرت صادق هستند، مگر آن‌که به نام امام حسین تصریح گردد (مترجم).

[۲۱۵] صافی، لطف‌اللّه، منتخب الاثر، ص۲۵۳، به نقل از: متّقی هندی، علیّ بن حسام‌الدّین، البرهان فی علامات مهدی آخر الزّمان.

[۲۱۶] یفتر به معنای خروج با فترت و ضعف است.

[۲۱۷] و نقیض ماضی و گذشته است. «غوابر» و «بواقی» در قبال «دوارج» و «سوالف» به منزله مستثنی منه است. در برخی از نسخه‌ها و بحارالانوار به «الغَوائر» و «النّراقی» تصحیف شده، و علّامه مجلسی – رحمهُ اللّه – در توجیه آن، تکلّف کرده، و حاصل معنی را این‌که: «بلایای پیشین ساکن نمی‌گردد، مگر آن‌که در عوض آن‌ها امور سخت‌تری از آینده برسد» به دست داده است.

[۲۱۸] الغائل» به معنای کُشنده، و «الغوائل» به معنای «الدّواهی» است.

[۲۱۹] سمت لهم» به معنای فراهم‌آمدن مقدّمه سخن و اظهارنظر است.

[۲۲۰] استنزف الدّمع» به معنای «استنزله» و یا خارج کردن تمامی اشک است.

[۲۲۱] زفر الرّجل» به معنای خارج کردن نفَس، تنها با کشش بازدم و «الزّفرة» به معنای تنفّس و دم و بازدم عمیق و با کشش است.

[۲۲۲] ویل» به معنای شگفتی وارد شده است؛ابن‌اثیر جزری، مجدالدّین، النّهایة.

[۲۲۳] سوره اسراء (۱۷) ، آیه ۱۳.

[۲۲۴] در برخی نسخه‌ها: «و شرّفنا».

[۲۲۵] در برخی نسخه‌ها: «زوال ملکهم الأمراء...» آمده است.

[۲۲۶] در برخی نسخه‌ها: «فی قتل أهل بیت رسول اللّه – صلّی اللّه علیه و آله –» آمده است.

[۲۲۷] سوره نساء (۴) ، آیه ۱۵۷.

[۲۲۸] شدن آن است.

[۲۲۹] در برخی نسخه‌ها: «الشّرک» آمده است.

[۲۳۰] به معنای آشکار شدن آن، و در بعضی نسخه‌ها: «شیوخ الضّلالة»، و در برخی نسخه‌ها: «شبوح الضّلالة» آمده است، و شاید که «شیوع الضّلالة» صحیح باشد.

[۲۳۱] به معنای سوارشدن آنان بر مُلک، و در بعضی نسخه‌ها: «تنسموا» از تنسُّم و وزیدن نسیم یا احساس کردن و بوییدن آن؛ و در برخی نسخه‌ها: «تنسموا مِن الملک» آمده است.

[۲۳۲] نشقه - بر وزن فرحه - به معنای بوی آن.

[۲۳۳] در بعضی نسخه‌ها: «مرائر نفاقهم» و در برخی نسخه‌ها: «مِن أثر نفاقهم».

[۲۳۴] در برخی نسخه‌ها: «تأیّد» آمده است.

[۲۳۵] اقتباس از سوره هود (۱۱) ، آیه ۴۰. در آیه شریفه «و اصنع» آمده است.

[۲۳۶] برگرفته از سوره نور (۲۴) ، آیه ۵۵: «وعد اللّه الّذین آمنوا منکم و عمل الصّالحات لیستخلفنّهم فی الارض کما استخلف الّذین من قبلهم و لیمکّننّ لهم دینهم الّذی ارتضی لهم و لیبدّلنهم من بعد خوفهم امناً یعبدوننی لا یشرکون بی شیئاً و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون»، (مترجم).

[۲۳۷].

[۲۳۸] در برخی نسخه‌ها: «الأمر» آمده است.

[۲۳۹] سوره یوسف (۱۲) ، آیه ۱۱۰.

[۲۴۰] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، صص۳۵۸ - ۳۵۲.

[۲۴۱] برای آگاهی از ویژگی‌های آن بنگرید به: ابن‌خلدون مغربی، عبدالرّحمان، مقدّمهٔ ابن‌خلدون، صص۳۲۶ و ۳۳۴ و ۳۳۸؛ حاجی خلیفه، عبداللّه قسطنطنی رومی، کشف الظّنون، ج۱، صص۵۷۷ و ۵۹۱؛ اربلی، علیّ بن عیسی، کشف الغمّه، ج۳، صص۱۲۸ - ۱۲۳؛ شریف جرجانی، علیّ بن محمّد، شرح مواقف، ج۲، ص۱۹۰ (مترجم).

[۲۴۲] اشاره است به: «... و لو کره المشرکون»، سوره توبه (۹) ، آیه ۳۳ و سوره صفّ (۶۱) ، آیه ۹ (مترجم).

[۲۴۳] سوره نور (۲۴) ، آیه ۵۵: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده که در روی زمین، جانشین دیگرانشان کند - همچنان‌که مردمانی که پیش از آن‌ها بودند را جانشین دیگران فرمود - و دینشان را که خود بر ایشان پسندیده است، استوار، و وحشتشان را به ایمنی بدل سازد؛ مرا پرستیده، و هیچ چیزی را با من شریک نمی‌کنند، و آنانی‌که از این پس، ناسپاسی کنند، فاسقان‌اند» (مترجم).

[۲۴۴] اشاره است به: «لئلّا یکون للنّاس علی اللّه حجّهٔ»، سوره نساء (۴) ، آیه ۱۶۵ (مترجم).

[۲۴۵] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، ص۴۸۱، ش۱۱.

[۲۴۶] همان، ص۴۷۹، ش۱.

[۲۴۷] همان، ص۴۸۱، ش۷.

[۲۴۸] همان، ص۴۸۱، ش۱۰.

[۲۴۹] شریف مرتضی، علیّ بن حسین، رسائل، ج۲، ص۲۹۵.

[۲۵۰] کراجکی، محمّد بن علی، کنزالفوائد، ج۱، صص۳۶۸ - ۳۷۴؛ ج۲، ص۲۱۶.

[۲۵۱] طوسی، محمّد بن حسن، الرّسائل العشر، ص۹۸.

[۲۵۲] همو، تلخیص الشّافی، ج۱، ص۸۰.

[۲۵۳] همان، ج۴، ص۲۱۵.

[۲۵۴] آل کاشف‌الغطاء، محمّدحسین، اصل الشّیعه و اصولها، ص۱۴۰.

[۲۵۵] علیاری تبریزی، علی، بهجهٔ الآمال فی شرح زبدهٔ المقال، ج۷، ص۶۲۶.

[۲۵۶] صافی، لطف‌اللّه، منتخب الاثر، ص ۲۷۱، به نقل از: قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودّة، ص ۴۷۷.

[۲۵۷] شریف مرتضی، علیّ بن حسین، رسائل، ج ۲، ص ۲۹۷.

[۲۵۸] سوره انفال (۸) ، آیه ۳۳ (مترجم).

[۲۵۹] سوره اسراء (۱۷) ، آیه ۷۲ (مترجم).

[۲۶۰] مجلسی، محمّدباقر، بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۹۴ – ۹۲.

[۲۶۱] کلینی، محمّد بن یعقوب، کافی، ج ۱، صص ۳۳۶ – ۳۳۵.

[۲۶۲] کلینی، محمّد بن یعقوب، کافی، ج ۱، صص ۳۳۵ – ۳۳۳.

[۲۶۳] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمة، ص ۶۴۵، ش ۶.

[۲۶۴] کلینی، محمّد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۳۳.

[۲۶۵] صدوق، همان، ص ۶۴۵، ش ۶.

[۲۶۶] طوسی، محمّد بن حسن، الغیبة، ص ۱۵۲.

[۲۶۷] مجلسی، محمّدباقر، بحارالانوار، ج ۱۳، صص ۱۰۴ و ۱۴۳ از چاپ امین‌الضّرب و ج ۵۲، صص ۷۷ – ۱ از چاپ حروفی ایران.

[۲۶۸] نوری، حسین، نجم ثاقب، ص ۱۵۲.

[۲۶۹] نهاوندی، علی‌اکبر، العبقریّ الحسان، ج ۲، ص ۵۷.

[۲۷۰] صافی، لطف‌اللّه، منتخب الاثر، ص ۴۱۲.

[۲۷۱] در: تهرانی، آقابزرگ، ذریعه، ج ۳، ص ۳۲۶ یاد شده است.

[۲۷۲] ۱۳۶۸؛ چاپ دوم ۱۳۷۶،۱۹۱ص، وزیری (مترجم).

[۲۷۳] در: تهرانی، همان، ج ۳، ص ۱۶۰.

[۲۷۴] در: همان، ج ۳، ص ۶۵.

[۲۷۵] در: همان، ج ۳، ص ۱۳۳.

[۲۷۶] سوره انعام (۶) ، آیه ۱۵۸ (مترجم).

[۲۷۷] سوره بقره (۲) ، آیه ۲۶۰ (مترجم).

[۲۷۸] مقصود، عثمان بن سعید عمری، نخستین نایب خاصّ امام زمان است (مترجم).

[۲۷۹] کلینی، محمّد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۲۹ (مترجم).

[۲۸۰] مربوع به معنای قامت متوسّط است.

[۲۸۱] مفید، محمّد بن محمّد بن نعمان، ارشاد، ج ۲، ص ۳۳۲.

[۲۸۲] مقصود: پیامبر اکرم هستند (مترجم).

[۲۸۳] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمة، ص ۳۲۲، ش ۴ و ۵.

[۲۸۴] همان، صص ۵۷۵ – ۵۳۶.

[۲۸۵] مفید، محمّد بن محمّد بن نعمان، الفصول العشرة فی الغیبة، صص ۲۷ – ۲۲.

[۲۸۶] شریف مرتضی، علیّ بن حسین، امالی، ج ۱، صص ۱۹۵ – ۱۶۵.

[۲۸۷] مجلسی، محمّدباقر، بحارالانوار، ج ۱۳، صص ۷۷ – ۵۹ از چاپ امین‌الضّرب و ج ۵۱، صص ۲۹۳ – ۲۲۵ از چاپ حروفی ایران.

[۲۸۸] کراجکی، محمّد بن علی، کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۱۴.

[۲۸۹] طوسی، محمّد بن حسن، الغیبهٔ، ص۲۵۸.

[۲۹۰] همو، الرّسائل العشر، ص۹۹.

[۲۹۱] سوره عنکبوت (۲۹) ، آیه ۱۴.

[۲۹۲] بحرانی، میثم بن علی، قواعد المرام فی علم الکلام، ص۱۹۱.

[۲۹۳] مقتطف نام مجلّه منتشره از سوی مؤسّسه انتشاراتی «مقتطف» است. این مؤسّسه را شاهین مکاریوس در ۱۸۷۶م در بیروت تأسیس و دکتریعقوب صروف (۱۹۲۷ – ۱۸۵۲) در ۱۸۸۸م آن را به مصر منتقل، و تا ۱۹۲۷م هفتاد شماره از آن را منتشر کرد؛ جرجی زیدان – پیش از تأسیس مجلّه الهلال – و سلامه موسی از نویسندگان پُرکار مقتطف بوده‌اند (مترجم).

[۲۹۴] آل کاشف‌الغطاء، محمّدحسین، اصل الشّیعه و اصولها، ص۱۳۸.

[۲۹۵] مظفّر، محمّدرضا، عقائد الامامیّهٔ، ص۷۹.

[۲۹۶] گنجی شافعی، محمّد بن یوسف، البیان فی اخبار صاحب الزّمان، ص۱۴۸.

[۲۹۷] سوره هود (۱۱) ، آیه ۸۶.

[۲۹۸] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، ص۳۳۱.

[۲۹۹] اشاره است به: «... لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون»، سوره توبه (۹) ، آیه ۳۳ و سوره صفّ (۶۱) ، آیه ۹ (مترجم).

[۳۰۰] مقصود از «عرفاء» در این‌جا جمع «عریف» به معنای عالم به چیزی است، و کسی که یارانش را می‌شناسد، و قیّمِ امر قوم، و نقیب است.

[۳۰۱] در برخی نسخه‌ها: «شهادات الزّور» آمده است.

[۳۰۲] جمع «قنیهٔ» به معنای کنیزان خواننده.

[۳۰۳] الوحا الوحا» یعنی بشتابید بشتابید، عجله کنید عجله کنید.

[۳۰۴] در برخی نسخه‌ها: «یود احدهم» آمده است.

[۳۰۵] در برخی نسخه‌ها: «سائد بن الصید» و در سنن ترمذی «ابن‌صیاد» آمده‌است.

[۳۰۶] سوره انعام (۶) ، آیه ۱۵۸ (مترجم).

[۳۰۷] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، صص۵۲۸ – ۵۲۵.

[۳۰۸] اشاره است به شریفه: «أنا الّذی خلق فسوّی و قدّر فهدی – أنا ربّکم الأعلی»، سوره اعلی (۸۷) ، آیات ۳ – ۲ (مترجم).

[۳۰۹] گنجی شافعی، محمّد بن یوسف، البیان فی اخبار صاحب الزّمان، ص۹۹؛ صافی، لطف‌اللّه، منتخب الاثر، ص۳۰۴ به نقل از: ابن‌ماجه، ابوعبداللّه محمّد بن یزید، صحیح، ج۲، ص۲۷۰؛ هم‌چنین: متّقی هندی، علیّ بن حسام‌الدّین، کنزالعمّال، ش۳۸۶۵۷ و هیثمی، نورالدّین علیّ بن ابی‌بکر، مجمع الزّوائد، ج۷، ص۳۱۸.

[۳۱۰] گنجی شافعی، محمّد بن یوسف، البیان فی اخبار صاحب الزّمان، ص۱۰۰.

[۳۱۱] در چاپ عربی: «کوفه» ثبت شده است (مترجم).

[۳۱۲] یصیر، ظ.

[۳۱۳] صافی، لطف‌اللّه، منتخب الاثر، ص۴۴۳، به نقل از: مجلسی، محمّدباقر، بحارالانوار، به نقل از: تاریخ قم.

[۳۱۴] صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین، کمال الدّین و تمام النّعمهٔ، ص۳۱۸؛ مضمون آن را احمد در مسند، ج۱، ص۹۹ بیان داشته است؛ به نقل از: حسینی جلالی، محمّدجواد، احادیث‌المهدی من «مسند احمد بن حنبل»، ص۶۲؛ مصادر این روایت در کتاب‌های اهل سنّت را بنگرید در: تجلیل تبریزی، ابوطالب، من هو المهدی، صص۸۳ – ۷۰.

[۳۱۵] صافی، لطف‌اللّه، منتخب الاثر، ص۳۱۷؛ همچنین مراجعه نمایید به: حسینی فیروزآبادی، مرتضی، فضائل الخمسهٔ، ج۳، صص۴۰۲ – ۴۰۱؛ گنجی شافعی، محمّد بن یوسف، البیان فی اخبار صاحب الزّمان، ج۱، صص۱۱۳ – ۱۰۸؛ تجلیل تبریزی، ابوطالب، من هو المهدی، ص۱۰۰.

[۳۱۶] صافی، لطف‌اللّه، همان، ص۳۱۷.

[۳۱۷] همان، ص۳۱۷.

[۳۱۸] طوسی، محمّد بن حسن، الغیبهٔ، ص۲۷۶.

[۳۱۹] در چاپ عربی: «یبایعیک» ثبت شده است (مترجم).

[۳۲۰] مفید، محمّد بن محمّد بن نعمان، ارشاد، ص۳۳۲.

[۳۲۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.

[۳۲۲] نهج البلاغه، ص۱۱۴، تصویر نسخه خطّی قرن پنجم هجری قمری که در کتابخانه آیت‌اللّه العظمی مرعشی نگهداری می‌شود.

[۳۲۳] ابن ابی‌الحدید، ابوحامد بن هبهٔ‌اللّه معتزلی، شرح نهج البلاغه، ج۲، ص۶۰۹، از چاپ بیروت و ج۹، ص۴۰ از چاپ مصر.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹